

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع) العدد (33)

أسرار الإمام المهدي (ع) - قسم التفسير / الإصدار الأول

شيء من تفسير

سورة الفاتحة

السيد

أحمد الحسن

وصي ورسول الإمام المهدي واليمني الموعود

(متن - ترجمه)



السيد أحمد الحسن

الطبعة الاولى

1438 هـ - 2017 م - 1396 ش

لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن (ع)

يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي :

www.almahdyyoon.org

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام کتاب	گزیده‌ای از تفسیر سوره‌ی فاتحه
نویسنده	احمد الحسن (ع)
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام
نوبت انتشار	مهدی ۷
تاریخ انتشار	دوم
کد کتاب	1396
ویرایش ترجمه	115/2
	دوم (متن - ترجمه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، مالك الملك مجري الفلك مسخر الرياح فائق الإصباح ديان الدين رب العالمين، الحمد لله الذي من خشيته ترعد السماء وسكانها وترجف الأرض وعمّارها وتموج البحار ومن يسبح في غمراتها . اللهم صل على محمد وعلى آل محمد الفلك الجارية في اللجج الغامرة، يأمن من ركبتها ويغرق من تركها، المتقدم لهم مارق والمتأخر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق .

به نام خداوند بخشنده می بخشایش کر

حمد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت، روان کننده می کشتی (وجود)، مُسخر کننده می بادهای، شگافنده می سپیده می صبح، حکم فرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است.

سپاس مخصوص خدایی است که از ترس و خشیت او، آسمان و ساکنانش می غرند و زمین و آبادکنندگان می لرزند و دریاها و هر آن که در اعماش غوطه ور است موج می زنند.

بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ کشتی روان در اقیانوس های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود. کسی که از آنها پیش افتد، از دین خارج است و کسی که از آنها عقب بماند، نابود است؛ و همراه با آنها، ملحق به آنها

است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ:

بِسْمِ: الجار والمجرور متعلقان بفعل (اقرأ). أما معنى (الابتداء) فهو حاصل من موقع البسملة، التي ابتدأ بها الكلام. وأما معنى: (الاستعانة) فمتحقق؛ لأنَّ في القراءة معنى (الاستعانة)؛ لأنها - أي القراءة - لا تكون إلاَّ بحول وقوَّة منه سبحانه. فالمعنى: اقرأ بالله الرحمن الرحيم؛ لأنَّ أسماؤه وصفاته الكمالية عين ذاته. وتوضيح هذا المعنى: إنَّ عمل القراءة الذي أُوْدِيه، قائم بالله، وما كان لولاه. أي إنَّ في (بسم الله الرحمن الرحيم) اعتراف من العبد أنَّه: (لا حول ولا قوَّة إلاَّ بالله). واعتراف أنَّ كل ما سواه أعدام، قامت بوجوده، وظلمة أشرقت بنوره.

«بِسْمِ» (به نام): جار و مجرور و متعلق به فعل «إِقرأ» (بخوان) می باشد. معنای اولیهی آن (بخوان) حاصل از جایگاه «بسم الله» است که سخن با آن آغاز می گردد. اما معنای «استعانت» (یاری طلبیدن) محقق شده؛ چرا که در خواندن، معنای استعانت و یاری طلبیدن نهفته است و هیچ قرائتی وجود ندارد مگر به حول و قوّهی او سبحان و متعال.

بنابراین معنای آن «إِقرأ بالله الرحمن الرحيم» (بخوان به نام الله رحمن رحيم) می باشد؛ چرا که اسما و صفات کمالیهی خداوند عين ذات او می باشد.

توضیح این معنا: عمل «خواندن» که انجامش می دهیم، قائم به خداوند است، که اگر او نبود، هیچ چیزی وجود نمی داشت. به عبارت دیگر در «بسم الله الرحمن الرحيم» اعترافی از جانب بنده وجود دارد که «لا حول و لا قوَّة الا با الله» و اعتراف به اینکه هر چه غیر او است عدم می باشد و همه به وجود او قوام یافتند و بر پا شدند، و تاریکی به نور او اشراق یافت.

وفي البسملة استعانة تامّة من الفقير المطلق بالغني المطلق، وبما أنَّ القرآن هو الهادي إلى الصراط المستقيم، فلا بد - لمن أراد البدء في السير على هذا الصراط المستقيم - من علم وحول وقوَّة يهتدي بها ويستعين بها في سيره. ومن أين له بها إلاَّ من مصدر الوجود، فكان الحق أن تكون البداية والاستعانة بسم الله، وهو الاسم الجامع لصفات الكمال الإلهية.

در بسمله، یاری خواستن کامل فقیر مطلق از غنی مطلق وجود دارد. همان طور که قرآن هدایت کننده به صراط مستقیم است، کسی که خواستار شروع سیر در این صراط مستقیم است، نیازمند به علم و حول و قوَّتی که با آن هدایت شود و در سیر و سلوکش از آن یاری جوید، می باشد؛ و از کجا می توانند به چنین چیزی دست یابد؟ جز از سرچشمه ی وجود؟! پس حق این است که شروع و یاری جستن با بسم الله می باشد؛ الله که اسم جامع صفات کمال خداوندی است.

ف (اسم): مأخوذ من سما، أي: علا وارتفع وظهر. و (الله): مأخوذ من: أله. فالخلق يتألهون إليه في حوائجهم، وسدّ نقائصهم. فمن أراد العلم قصد الله، ومن أراد الرزق قصد الله، ومن أراد القوّة قصد الله، ومن أراد الشفاء قصد الله، ومن أراد أن يجبر نقصه من أي جهة، قصد الله الجامع لكل الكمالات. فسبحانه واجه خلقه بصفاته الذاتية الكمالية، ويجمعها اسم (الله) الذي يطلق على الذات الإلهية فقط. أمّا كنهه وحقيقته سبحانه فلا يعلمها إلاّ هو. فكان حقاً على ابن آدم أن يبدأ سيره إلى الكمال مستعيناً بمالك الكمال، وواهب الكمال، سبحانه وتعالى، ناطقاً باسمه الجامع لصفات الكمال التي واجه بها خلقه وعرفوه بها.

کلمه‌ی «اسم» از «سما» گرفته شده است و به معنای بالا رفتن، رشد یافتن و ظاهر شدن می‌باشد. الله از «اله» گرفته شده است و خلق در نیازهایشان و جبران کاستی‌هایشان به او رو می‌کنند؛ هر کس خواهان علم باشد قصد الله می‌کند، هر کس خواهان روزی باشد قصد الله می‌کند، هر کس خواهان نیرو و قوّت باشد قصد الله می‌کند، هر که خواهان شفا باشد قصد الله می‌کند و هر کسی که خواهان جبران نقص و کاستی‌اش از هر جهتی باشد، قصد الله که دربرگیرنده‌ی تمام کمالات است، می‌کند. پس خداوند سبحان با صفات ذاتی کمالی‌اش با خلش روبه‌رو شد و همه‌ی صفات را در اسم «الله» که فقط بر ذات الهی اطلاق می‌گردد، جمع فرمود. اما کُنه و حقیقت خداوند سبحان را جز «هو» (او) نمی‌داند. بنابراین به حق، شایسته است که فرزند آدم سیرش به سوی کمال را با یاری جستن از صاحب کمال و بخشاینده‌ی کمال آغاز کند؛ خداوند سبحان و متعالی که با اسم جامع صفات کمالی‌اش که خلش با آن روبه‌رو شدند و با آن او را شناختند، تکلم نمود.

﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾:

(الرحمن): كثير الرحمة. و (الرحيم): شديد الرحمة. وكلاهما يشيران إلى رحمته سبحانه، سواء في الدنيا أم الآخرة، وسواء حول أمور الدنيا أم الدين، ولكن لما كان اسم الرحمن دالاً على كثرة الرحمة، دُرِجَت تحت قائمة فيوضاته الرحمة الدنيوية التي تشمل الكافر كالخلق والرزق والشفاء، ولما كان اسم الرحيم دالاً على شدة الرحمة وقوتها، دُرِجَت تحت قائمة فيوضاته الرحمة الدنيوية؛ لأنَّ النعم الدنيوية من بعث أنبياء وتشريع، أعظم من النعم الدنيوية، كما دُرِجَت تحت فيوضاته النعم الأخروية؛ لأنها أعظم وأشد من النعم الدنيوية، ورحمة الله في الآخرة مائة ضعف للرحمة التي بثها في الدنيا، كما ورد في الحديث عنهم (ع)، وفي الحديث عن الصادق (ع): (الرحمن اسم خاص بصفة عامة، والرحيم اسم عام بصفة خاصة). وعن الباقر (ع) والصادق (ع): (الرحمن بجميع خلقه، والرحيم بالمؤمنين خاصة).

«رحمان» یعنی یا کسی که رحمتش وسیع است و «رحمان» یعنی کسی که رحمتش شدت بسیار دارد. هر دو به رحمت خداوند سبحان اشاره دارد؛ چه در دنیا و چه در آخرت؛ چه در امور دنیوی و چه در امور دینی؛ ولی از آنجا که اسم رحمان بر کثرت و زیاد بودن رحمت اشاره دارد، در ستون فیوضات رحمت دنیوی که حتی کافر را در مواردی چون خلقت و روزی و شفا، در بر می‌گیرد، درج شده و اسم رحیم که بر شدت رحمت و قوت آن دلالت دارد در ستون فیوضات رحمت دینی قرار گرفته است؛ چرا که نعمت‌های دینی از قبیل بعثت انبیا و شریعت، از نعمت‌های دنیوی بزرگ‌تر است و رحمت خداوند در آخرت صد برابر رحمتی است که در دنیا منتشر نموده؛ همان طور که در حدیث از ائمه^β روایت شده است. از امام صادق^γ روایت شده است: «رحمان اسمی خاص با صفتی عام، و رحیم اسمی عام با صفتی خاص است»¹. امام باقر^γ و امام صادق^γ می‌فرمایند: «رحمان برای همه‌ی خلق و رحیم مختص مؤمنین است»².

أما تخصيص الرحمن بالدنيا أو بالنعم الدنيوية المادية، أو تخصيص الرحيم بالآخرة أو بالنعم الدنيوية والشرعية في هذه الدنيا، فيتعارض وصریح القرآن قال تعالى: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾، والقرآن يقيناً هو أعظم النعم الدنيوية، بل والأخروية. وفي الدنيا هو: الطريق الموصل إلى الله. وقد قرن سبحانه تعليم القرآن باسمه الرحمن، كما ورد في دعاء الصباح لزين العابدين (ع): (رحمن الدنيا والآخرة). وورد في الدعاء عنهم (ع): (رحمن الدنيا والآخرة ورحيمهما).

اما اختصاص دادن اسم رحمان به دنیا یا نعمت‌های مادی دنیوی، یا اختصاص دادن رحیم به

¹ - تفسیر مجمع البیان: ج 1 ص 94 ؛ تفسیر صافی: ج 1 ص 81 ؛ المیزان: ج 1 ص 23.

² - کافی: ج 1 ص 114 ؛ توحید صدوق: ص 230 ؛ تفسیر قمی: ج 1 ص 28.

آخرت یا نعمت‌های دینی و شرعی در این دنیا معارض متن صریح قرآن می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ» (خدای رحمان * قرآن را تعلیم داد) و قرآن به یقین بزرگ‌ترین نعمت دینی و حتی اخروی می‌باشد. در این دنیا، رحمن راه رسیدن به خداوند است. خداوند سبحان یادگیری و تعلیم قرآن را با اسم رحمان خود قرین فرموده، همان طور که در دعای صباح از امام زین العابدین³ آمده است: «رحمان دنیا و آخرت». و همچنین در دعایی از ائمه³ که ذکر شده است: «رحمان دنیا و آخرت، و رحیم آنها»³.

فیکون معنی ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾: أَنِّي أَبْدَأُ رَجُوعِي إِلَى خَالِقِي، وَنَصْرَتِي لَخَالِقِي، وَتَسْلِيمِي لَخَالِقِي، وَمُظْهِرِي إِلَى الْوُجُودِ، بَعْدَ أَنْ لَمْ أَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً، مُسْتَعِيناً بظُهُورِهِ بِكَمَالَاتِهِ جَمِيعِهَا، الَّتِي أَفَاضَهَا عَلَى الْعَالَمِينَ وَعَرَفُوهُ بِهَا، فَأَقُولُ: (بِسْمِ اللَّهِ)، ثُمَّ أَنِّي أَخْصُ مِنْ كَمَالَاتِهِ الرَّحْمَةَ، فَأَسْتَعِيثُ بِهَا؛ لِأَنَّهُ بِهَا يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَلَمْ يَعْرِفْهُ، وَذَلِكَ لِأَنِّي لَا أَسْتَحِقُّ عَطَاءَهُ، إِمَّا لِأَنَّ وَجْهِي قَدْ سُوِّدَتْهُ الْمَعَاصِي، وَإِمَّا لِأَنِّي تَرَكْتُ بَعْضَ مَا أُرْشِدُنِي إِلَيْهِ بِحُجَّةٍ أَنَّهُ لَمْ يَأْمُرْنِي بِهِ وَلَا يَعَاقِبُنِي عَلَى تَرْكِهِ، مُتَنَاسِئاً كَرَمَهُ وَفَضْلَهُ.

پس معنای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌شود: من توبه و بازگشتم را به سوی پروردگارم، و یاری‌ام را برای خالقم، و تسلیم شدنم را به خالقم و ظاهر شدنم را به وجود آغاز می‌کنم، پس از اینکه هیچ چیز قابل ذکری نبودم، در حالی که از ظهور او با همه‌ی کمالاتش یاری می‌جویم؛ کمالاتی را بر جهانیان افاضه فرمود و با آنها او را شناختند. می‌گویم «بِسْمِ اللَّهِ» و سپس از بین کمالاتش، رحمتش را برمی‌گزینم و از آن یاری می‌جویم؛ چرا که او از طریق آن به کسی که از او نمی‌خواهد و او را نمی‌شناسد، عطا می‌فرماید؛ از آن رو که من مستحق عطایش نیستم؛ چرا که گناهان، صورتم را سیاه کرده است و همچنین از آن رو که برخی از آنچه من را به سویش راهنمایی و هدایت می‌کند را ترک گفته‌ام، با این بهانه که مرا بر انجامشان دستور نداده و به خاطر ترک گفتنشان، عقوبت نمی‌کند، و این در حالی است که کرم و فضلش را از یاد برده‌ام!

وَهَبْ أَنْ عَبْداً لَمْ يَعِصْهُ وَأَتَّبِعْ مَا أُرْشِدُهُ إِلَيْهِ، وَلَا يَزَالُ يَذْكُرُهُ لَيْلاً وَنَهَاراً، بَلْ هِبْ صَالِحاً مُحْسِناً شُكُوراً صَبُوراً مُخْلِصاً لِلَّهِ سَبْحَانَهُ، فَهُوَ حَتَمًا يَعْبُدُ وَيُشْكِرُ وَيَعْمَلُ لِلَّهِ بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ وَتَوْفِيقِهِ وَعِصْمَتِهِ، فَلَوْ رَفَعَ سَبْحَانَهُ قُوَّتَهُ عَنِ عِبْدٍ؛ لَعَادَ عَدَمًا لَا وَجُودَ لَهُ، وَلَوْ سَلَبَ عِبْدًا التَّوْفِيقَ وَوَكَّلَهُ إِلَى نَفْسِهِ لَعَصَى.

بنده‌ای را در نظر بگیر که او را معصیت نمی‌کند و آنچه او را به سمتش هدایت می‌کند را پیروی می‌نماید و خدا را شب و روز یاد می‌کند، حتی او را بنده‌ای صالح، نیکوکار، شکرگزار، صبور و مخلص

³ - صحیفه‌ی سجادیه: ص 389 در دعای ایشان برای برطرف شدن غم‌ها ؛ مصباح‌المجتهد: ص 393 صلوات بر پیامبر³ در روز جمعه.

برای خداوند سبحان در نظر بگیر؛ چنین بنده‌ای به طور قطع و یقین به حول و قوه و توفیق و عصمت خداوند است که بندگی می‌کند و شکر می‌گزارد و عمل می‌کند. اگر خداوند سبحان قوتش را از بنده‌ای بردارد، به همان عدمی که هیچ وجودی نمی‌داشت بازمی‌گردد، و اگر از بنده‌ای توفیق را سلب کند و او را به حال خودش رها نماید، سر به عصیان و گناه برمی‌دارد.

ومن هنا كلما كان شكر العبد عظيماً كان توفيق الله الذي توجه به هذا العبد لهذا الشكر أعظم. فأصبحت النعمة على عباد الله المقربين أعظم، وأصبح عملهم وشكرهم نعمة جديدة تحتاج إلى شكر. وهذا الشكر بتوفيق الله وحوله وقوته فهو نعمة جديدة أعظم من سابقتها تحتاج إلى شكر أعظم، وهكذا حتى أجمعهم الكريم بكرمه، فخرست ألسنتهم، وفاضت أعينهم من الدمع، لما عرفوا أنهم قاصرون عن شكره سبحانه، بل إنهم في مقاماتهم المحمودة - لما عرفوا أنهم لا يزالون مشويين بالعدم وظلمته والنقص وحقيقته - عدوا وجودهم وبقاءهم ذنباً، فاستغفروا الله منه وتابوا إليه وطلبوا عفوه ورحمته. هذا مع أن وجودهم رهن بقاء هذا الحجاب، وبقاؤهم رهن تشويهم بالظلمة والعدم، وهذا أمير المؤمنين علي (ع) يقول: (إلهي قد جرت على نفسي في النظر لها، فلها الويل إن لم تغفر لها). فعند التفاته إلى وجوده ذنباً، بل لعلي أقول: عد وجوده ذنباً لِمَا فِيهِ مِنْ شَائِبَةِ الْعَدَمِ، الَّتِي بَدُونَهَا لَا يَبْقَى لَهُ اسْمٌ وَلَا رَسْمٌ، بَلْ يَفْنَى وَلَا يَبْقَى إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.

از همین جا است که هر قدر هم که شکرگزاری بنده عظیم باشد، توفیق خداوند به این بنده برای این شکرگزاری، عظیم‌تر خواهد بود. این گونه است که نعمت خدا بر بندگان مقرب عظیم‌تر است و عمل و شکرگزاری آنها نعمتی جدید است که نیازمند به شکرگزاری می‌باشد، و این شکر با توفیق و حول و قوت خداوند صورت می‌پذیرد که خود، نعمتی عظیم‌تر از نعمت پیشین است و به شکر بزرگ‌تر نیاز دارد و به این ترتیب کریم با کرمش، عنان این بندگان را به دست می‌گیرد، زبانشان بند می‌آید، و دیدگانشان اشکبار می‌گردد، آن هنگام که می‌فهمند که از شکرگزاری او سبحان و متعال ناتوان‌اند. در حالی که اینها در جایگاه‌های ستوده شده قرار دارند. آن هنگام که می‌فهمند که آنها پیوسته با عدم، ظلمت، نقص، و حقیقتش آمیخته هستند در حالی که وجود خویش را دشمن و ماندگاریشان را گناهی می‌بینند؛ پس از درگاه الهی، طلب بخشایش می‌کنند و به او بازمی‌گردند و عفو و رحمتش را خواستار می‌شوند؛ این در حالی است که وجودشان مرهون باقی ماندن همین حجاب و باقی ماندنشان در گرو مخلوط بودنشان با عدم و ظلمت می‌باشد. امیر مؤمنان علی⁴ می‌فرماید: «إِلَهِي قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تُغْفِرْ لَهَا»⁴ (بارالها! من در توجهم به نفس خود بر خویش ستم کردم، پس وای بر نفس من اگر آن را نیامرزی).

حضرت⁴ توجه به وجود خویش را گناه برمی‌شمارد؛ حتی در مورد علی⁴ می‌گویم: وجود مبارکش را به خاطر وجود شائبه‌ای از عدم، گناه می‌شمارد؛ شائبه‌ای که بدون آن نه اسمی و نه رسمی برایش باقی

نمی ماند؛ بلکه فنا می شود و جز خداوند واحد قهار چیزی باقی نمی ماند.

وفي الحديث عن الصادق (ع): (فأوقفه جبرائيل موقفاً فقال له: مكانك يا محمد - أي هذا هو مقامك، فجبرائيل لا يستطيع الوصول إلى مقام النبي فأشار له بالعروج إلى مقامه (ص) - فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولا نبي، إنَّ ربك يصلي، فقال: يا جبرئيل وكيف يصلي؟ قال: يقول: سبح قدوس أنا رب الملائكة والروح، سبقت رحمتي غضبي. فقال: اللهم عفوك، عفوك. قال (ع): وكان كما قال الله ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾. قيل: وما قاب قوسين أو أدنى؟ قال (ع): ما بين أسننها إلى رأسها. قال (ع): وكان بينهما حجاب يتلأأ يخفق، ولا أعلمه إلا وقد قال (ع): زبرجد، فنظر في مثل سم الإبرة إلى ما شاء الله من نور العظمة، فقال الله تبارك وتعالى (.....).

در حدیث از امام صادق^۷ روایت شده است: «جبرئیل او را در موقفی متوقف نمود و گفت: بر جای خود (باش) ای محمد - یعنی این مقام تو است و جبرئیل نمی توانست به مقام پیامبر دست یابد، بنابراین اشاره می کند که به مقامش عروج نماید در جایگاهی ایستاده ای که هیچ فرشته و پیامبری در آن نایستاده است. پروردگارت ندا می دهد. فرمود: ای جبرئیل، چگونه ندا می دهد؟ جبرئیل گفت: او می فرماید: سبح قدوس، منم پروردگار فرشتگان و روح، رحمتم بر خشمم پیشی گرفته است. آنگاه پیامبر α عرض کرد: خداوند عفو و رحمتت را خواستارم. فرمود: و همان طور که خدا فرموده است «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (تا به قدر دو کمان، یا نزدیکتر) گفته شد: مراد از «قاب قوسین او ادنی» چیست؟ فرمود: میان دو طرف کمان تا سر آن. و فرمود میان این دو حجابی می درخشید و خاموش می شد. این مطلب را نفهمیدم جز اینکه فرمود: زبرجدی است. پیامبر گویی به اراده ی خدا از میان چیزی شبیه سوراخ سوزن، به نور عظمت (الهی) نگریست. آنگاه خداوند فرمود (.....)^۵.

أما طلب النبي للعفو فقد تبين، وأما خفق الحجاب فهو: استجابة منه جلَّ شأنه لطلب النبي للعفو، وإمالة حجاب العدم والظلمة عن صفحة وجوده المباركة، ولكنها استجابة جزئية بما هو أهله سبحانه، فلو رفع الحجاب لما عاد للنبي أسم ولا رسم ولا حقيقة. ومن هنا تعرف مقام هذا الكريم (ص)، فقد أعطى كَلَهُ اللهُ، فأعطاه الله ما لم يعط أحداً من العالمين (فنظر في مثل سم الإبرة إلى ما شاء الله من نور العظمة). وهذا يفي بالمقام، لتعلم أنّ الجميع يجب أن يحثوا الخطى إليه سبحانه ناكسي رؤوسهم، نائبين إليه، راجين عفوه ورحمته، متقلبين بين ركوع وسجود وخضوع وتذلل.

طلب بخشش از جانب پیامبر مشخص گردید؛ اما حجاب در نوسان، استجابتی از جانب خداوند جل شأنه در برابر طلب عفو از جانب پیامبر و زدودن حجاب عدم و تاریکی از صفحه ی وجود مبارکش می باشد؛ ولی این، استجابتی جزئی بود با آنکه او سبحان و متعال اهل استجابت است، که

^۵- کافی: ج ۱ ص ۴۴۳ ؛ بحار الانوار: ج ۱۸ ص ۳۰۶ ؛ تفسیر صافی: ج ۵ ص ۸۷.

اگر حجاب را برمی‌داشت هیچ اسمی و هیچ رسمی و هیچ حقیقتی به پیامبر بازمی‌گشت. از اینجا مقام این بزرگوار را می‌شناسیم. همه چیزش به خداوند تقدیم نمود و خداوند آنچه را که به احدی از عالمیان نداده است، عطا فرمود: «از میان چیزی شبیه سوراخ سوزن به نور عظمت (الهی) نگریست». برای اعطای این مقام، باید بدانید که لازم است همه در این سیر به سوی او تلاش نمایند؛ در حالی که سرهایشان به زیر افکنده شده است، انابه‌کننده به سوی او هستند، امیدورا به عفو و رحمتش و در نوسان بین رکوع و سجود و خضوع و خواری باشند.

* * *

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ :

يجب الالتفات إلى أن ما في سورة الفاتحة بعد البسملة ليس بشيء جديد، إنما هو تفصيل للبسملة. كما أن ما في القرآن غير سورة الفاتحة ليس بشيء جديد، بل هو تفصيل للفاتحة. ومن هنا فإن القرآن كله في الفاتحة، بل في البسملة. ففي البسملة ثناء على واهب الكمال، واستعانة بمربي العباد، واستغاثة بالرحمن الرحيم من العبد، وهو يبدأ طريق العودة والإنابة إلى الحي القيوم، طالباً منه سبحانه هدايته إلى الطريق المستقيم الموصل إليه سبحانه. قال تعالى: ﴿لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ وقال تعالى: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾

باید توجه داشت که آنچه در سوره‌ی حمد بعد از بسمله آمده است چیز جدیدی نیست بلکه فقط تفصیلی برای بسمله می‌باشد؛ همان طور که آنچه در قرآن غیر از سوره‌ی فاتحه آمده است، چیزی جدید محسوب نمی‌شود، بلکه تفصیلی برای سوره‌ی فاتحه می‌باشد. از همین این رو، تمام قرآن در سوره‌ی فاتحه و حتی در بسمله آن می‌باشد.⁶ در بسمله، حمد و ستایشی برای بخشنده‌ی کمال، و استعانت و یاری طلبیدنی از پرورش دهنده‌ی بندگان و استغاثه‌ای از رحمن رحیم از طرف بنده می‌باشد. بنده‌ای که مسیر بازگشت و توبه به سوی حیّ قیوم را آغاز می‌کند؛ در حالی که از او سبحان و متعال هدایتش را به صراط مستقیمی که به او منتهی می‌شود، خواستار است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾⁷ (ما سبع مثنای و قرآن بزرگ را به تو دادیم). و همچنین می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾⁸ (خداوند بهترین سخن را نازل کرده است. کتابی متشابه و مثنای، که از تلاوت آن کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند، از خوف، تن بلرزد؛ سپس تن و جانیشان به یاد خدا بیارآمد. این راه خدا است که هر که را بخواهد به آن راهنمایی می‌کند و هر که را خدا گمراه کند، او را هیچ راهنمایی نخواهد بود).

أما الفاتحة فهي تبدأ بـ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، أي: الثناء على الكامل المطلق، المربي للخلق في عالم الملك والملكوت والعقل. ووصف (رب العالمين)، أي: مربي الخلق ومكملهم يناسب مقام العبد؛ لبيان نقصه وحاجته للكمال، ومن جهة شكره واعترافه بما مضى من نعم وكمالات أفيضت عليه، وهي قطعاً لا

⁶ - امیر المؤمنین⁷ می‌فرماید: «تمام علوم هستی در قرآن، و تمام علوم قرآن در سبع مثنای، و علوم سبع مثنای در بسمله، و علوم بسمله در نقطه است و من آن نقطه می‌باشم». چهل حدیث شیخ ابراهیم خویی: ص 231.

⁷ - حجر: 87.

⁸ - زمر: 23.

تحصى، فيها ظهر للوجود بعد أن لم يكن شيئاً مذكوراً، وبها تغدّى ونما وتكامل بدنه، وربما نفسه وروحه إذا كان ممن سبقت لهم من الله الحسنى، وبها اهتدى إلى الصراط المستقيم، وجنب السقوط في هاوية الجحيم، فكان الحمد والثناء على الله سبحانه بإضافة رب العالمين قد ضمن اعتراف وشكر واستجداء من العبد الناقص. وهو في مسيرته التكاملية للرب الكامل المكمل للعالمين. فالحمد والثناء هو مفتاح كنوز الكمال، وبه فتحت السورة المباركة أم الكتاب.

سوره‌ی فاتحه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» شروع می‌شود؛ یعنی ثنا و ستایشی برای کامل مطلق، پرورش‌دهنده‌ی خلق در عالم مُلک و مَلکوت و عقل. توصیف «رَبِّ الْعَالَمِينَ» یعنی مربی و پرورش‌دهنده‌ی خلق و کامل‌کننده‌شان، متناسب با مقام و جایگاه بنده؛ از جهت بیان نقصانش و نیازش به کمال و از جهت شکرگزاری‌اش و اعترافش به نعمت‌ها و کمالات گذشته‌ای که بر او افزوده شده است؛ که به طور قطع و یقین به شماره درنیاید؛ با نعمت‌هایی که با آنها پا به عرصه‌ی وجود گذاشت آن هم پس از اینکه چیز قابل‌ذکری نبود، و با آنچه با آنها تغذیه نمود و رشد کرد و بدنش به تکامل رسید؛ و چه بسا اگر از کسانی باشد که نیکی و حُسنی از جانب خداوند به سویس سبقت بسته باشد، نفس و روحش نیز به تکامل رسیده باشد؛ با نعمت‌هایی که به صراط مستقیم، هدایت شد و از سقوط کردن در آتش سوزان، دوری‌گزید. گویی حمد و ستایش خداوند سبحان به همراه رب العالمین، تضمین‌کننده‌ی اعتراف و شکر و التماس و گدایی از سوی بنده‌ی ناقص می‌باشد؛ در حالی که او در مسیر تکاملی‌اش به سوی ربّ کامل‌کامل‌کننده‌ی عالمیان، می‌باشد.

پس حمد و ستایش کلید گنج‌های کمال است، و با آن سوره‌ی مبارک «امّ الكتاب» گشایش یافت.

﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾:

إنّ تخصيص اسم الرحمن بـ (الدنيا أو الأرزاق)، والرحيم بـ (الآخرة والدين مطلقاً) غير دقيق، كما أنّ القول بأنّ صفة الرحمن عامّة تشمل المؤمن والكافر، وصفة الرحيم خاصة تشمل المؤمنين فقط مبني على التخصيص السابق؛ باعتبار أنّ رحمة الرزق في الدنيا تعم المؤمن والكافر، ورحمة الدين والآخرة تخص المؤمن ولا تشمل الكافر، إلاّ من جهة الدعوى إلى الإيمان. والصحيح: أنّ الرحمن الرحيم اسمان مباركان يدلان على سعة الرحمة الإلهية وشمولها وشدتها وعظمتها، وأختص الرحمن ببيان سعة الرحمة وشمولها، والرحيم ببيان شدتها.

اختصاص دادن اسم رحمان به «دنیا یا روزی‌های دنیوی» و رحیم به طور کامل به «آخرت و دین» تخصیص دقیقی نیست؛ همان طور که بر مبنای همین تخصیص، عام بودن صفت رحمان که مؤمن و کافر را شامل می‌شود و خاص کردن صفت رحیم که فقط مؤمنین را شامل می‌شود، به این دلیل که رحمت روزی دنیا، مؤمن و کافر را بهره‌مند می‌سازد و رحمت دین و آخرت، به مؤمن اختصاص دارد و کافر را دربر نمی‌گیرد مگر از جهت دعوت به ایمان، دقیق نمی‌باشد. صحیح و درست آن است که «الرحمان الرحیم» دو اسم مبارک هستند که بر وسعت و شمول رحمت خداوندی، و شدت و عظمت آن دلالت دارد؛ اسم رحمان به بیان وسعت و شمول رحمت و رحیم به بیان شدت رحمت، اختصاص داده شده است.

والدال على عدم التخصيص الآيات والروايات لمن تدبرها يامعان، بلى يمكن القول: إنّ الأولى بأمر الدنيا من أرزاق وغيرها هو الرحمن؛ باعتبار دلالة على السعة والشمول للمؤمن والكافر. مع أنّه يبقى للرحيم في الدنيا حصّة كبيرة، فلولا شدّة رحمته تعالى لما شملت من لم يعرفه ومن لم يسأله من الكافرين. كما يمكن القول: إنّ الأولى بالآخرة والدين والتشريع هو الرحيم. وقد ورد في الحديث عنهم (ع) ما يدل على ذلك، فعنهم (ع): (الرحمن الذي يرحم بيسط الرزق علينا، الرحيم بنا في أدياننا ودنيانا وآخرتنا) ، وورد: (رحمن الدنيا والآخرة ورحيمهما) ، والله أعلم وأحكم.

آنچه بر عدم تخصیص داشتن آنها دلالت دارد آیات و روایات می‌باشند؛ البته برای کسی که با نهایت دقت، تدبّر کند. آری، می‌توان گفت «رحمن» به امور دنیوی نظیر روزی‌ها و سایر موارد سزاوارتر است به این دلیل که بر وسعت و شمول آن بر مؤمن و کافر دلالت دارد؛ با این وجود برای «رحیم» سهم بزرگی در دنیا باقی می‌ماند؛ اگر شدت رحمتش نبود کسانی که او را نمی‌شناختند و از او درخواست نمی‌کردند را دربر نمی‌گرفت.

همان طور که می‌توانیم بگوییم: سزاوارتر به آخرت و دین و شریعت، اسم رحیم می‌باشد. در حدیث از ائمه^β چیزی که بر این معنی دلالت می‌کند وارد شده است. از ایشان^β روایت شده است: «الرَّحْمَنُ الَّذِي يَرْحَمُ بِبَسْطِ الرَّزْقِ عَلَيْنَا، الرَّحِيمُ بِنَا فِي أَدْيَانِنَا وَ دُنْيَانَا وَ آخِرَتِنَا»⁹ (با رحمان که در گسترش روزی بر ما، بر ما رحم می‌کند و رحیم که نسبت به دین ما و دنیای ما و آخرت ما است) و همچنین: «رحمان دنیا و آخرت و رحیم آنها»¹⁰؛ و خداوند داناتر و حکم‌کننده‌تر است.

* * *

(الرحمن الرحيم) في سورة الفاتحة:

والرحمن الرحيم في سورة الفاتحة باعتبار أنَّهما من كلام الله سبحانه فهما بشارة للمؤمنين به سبحانه، ودعوة للتوجه إليه، ودعائه والتوسل به بهذين الاسمين. قال تعالى: ﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ﴾ وباعتبار أنَّهما على لسان العبد، فهما أيضاً شكر وثناء، بل واستجداء. ولكن هذه المرة بذكر صفة سبحانه التي طالما عرفه العبد بها، عرفه نوراً يهديه في ظلمات الأرض، وعرفه رباً عطوفاً لا ينسى من ذكره، ويذكر من نساه.

الرحمن الرحيم در سوره‌ی فاتحه با توجه به اینکه از کلام خداوند سبحان هستند، بشارتی برای مؤمنین به او سبحان و متعال است، و فراخوانی برای توجه به او، و دعایی به درگاه او، و توسل به او به واسطه‌ی این دو اسم می‌باشد.

حق تعالی می‌فرماید: «يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ»¹¹ (پروردگارشان به رحمت و خوشنودی از جانب خود و به بهشتی که در آن نعمت‌های جاوید باشد، بشارتشان می‌دهد).

و با توجه به جاری شدن این دو اسم بر زبان بنده، اینها شکر و ثنا و حتی گدایی و دريوزگی نیز محسوب می‌شوند؛ ولی این بار با ذکر صفتی از او سبحان و متعال که همواره بنده او را با این صفت شناخته است؛ او را نوری دید که در تاریکی‌های زمین هدایتش می‌کند و او را پروردگاری مهربان دید که یادکننده‌اش را فراموش نمی‌کند، و حتی کسی که از یادش برده است را یاد می‌کند.

بقي أنّ الرحمن أسم خاص به سبحانه؛ وذلك لدلالته على سعة الرحمة والشمول المطلق لجميع الموجودات. أمّا الرحيم فاسم يعم غيره؛ لأنّه دال على قوّة وشدة الرحمة، ويمكن أن يوصف مخلوق بأنّه

⁹ - توحيد صدوق: ص 232.

¹⁰ - کافی: ج 2 ص 557 ؛ مصباح المجتهد: ص 66 و 336 و 393 و 504 و 571.

¹¹ - توبه: 21.

شديد الرحمة، إذا ما قورن بمخلوق سواه. هذا ويمكن أن يقال: أن خصوصية الرحمن وعموم الرحيم؛ بسبب الاستعمال، والله أعلم. وكرر الرحمن الرحيم؛ لأن الفاتحة تفصيل للبسملة، كما أن القرآن تفصيل للفاتحة.

آنچه باقی می‌ماند این است که اسم «رحمن» اسمی خاصّ برای او سبحان و متعال می‌باشد؛ از جهت دلالت کردن این اسم بر وسعت و شمول و دربرگیرندگی مطلق بر تمام موجودات. اما اسم رحیم، اسمی است که غیرخودش را دربرمی‌گیرد؛ چرا که بر قوّت و شدت رحمت دلالت می‌کند و مخلوقی که با مخلوق دیگری غیر از خودش قیاس گردد، می‌تواند با صفت «شديد الرحمت» توصیف گردد. این اساس مطلب بود، و می‌توان گفت: خصوصی بودن رحمان و عمومی بودن رحیم به سبب کاربرد و استعمال آنها نیز می‌باشد؛ و خداوند داناتر است.

«الرحمن الرحيم» تکرار شده؛ چرا که فاتحه، تفصیلی برای بسمله است همان طور که قرآن تفصیلی برای فاتحه می‌باشد.

* * *

﴿مَالِكٍ﴾ أَوْ ﴿مَلِكٍ﴾ :

المالك: هو من ملك شيئاً، سواء ملك حقيقي كملكه سبحانه، أو اعتباري كملكنا نحن، الذي هو إعارة واستخلاف. والملك: هو الحاكم المدبر لأمر الرعية. وكلا الاسمين بالنسبة له سبحانه سواء. فإذا قلنا مالك يوم الدين فإنّ المالك للشيء ملك حقيقي له حق التصرف فيه وتدبير شؤونه على أي نحو يراه، فنكون قد أثبتنا له الملكية والملك. وإذا قلنا ملك يوم الدين - ومع أنّه ليس كسواه، بل هو مالك الملك - فيكون ملكاً يملك رعيته ملكاً حقيقياً، فله حق تدبير شؤونهم على أي نحو يريد، فنكون قد أثبتنا له الملكية والملك كذلك. ومن هنا نعرف أنّ كلتي القراءتين قد تضمنت الأخرى، وقد رويت كلتا القراءتين عن أهل البيت (ع)، على أنّه رجّح بعض العلماء قراءة ملك؛ لكثرة ورودها عنهم (ع)، والله أعلم.

مالك: کسی که مالک چیزی باشد؛ چه این تملک حقیقی باشد مانند مالکیت خداوند سبحان، یا اعتباری باشد مانند مالکیت ما که عاریتی است و به نمایندگی می‌باشد.

مَلِك: پادشاه تدبیر کننده‌ی امور رعیت.

هر دو اسم برای خداوند سبحان، یکسان می‌باشند. اگر بگوییم «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (مالک روز دین)، او مالکیت حقیقی بر هر چیزی دارد و حق تصرّف در آن و تدبیر شؤونات و امور مربوط به آن را به هر نحوی که خود اصلاح می‌داند، دارد. به این ترتیب برای او مالک بودن و سلطنت و پادشاهی را اثبات کرده‌ایم. اگر بگوییم «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (پادشاه روز جزا) - با وجود اینکه غیر از او پادشاهی نیست و حتی او مالک سلطنت و پادشاهی است - او پادشاهی است که مالکیت حقیقی بر رعیتش دارد و حق تدبیر شؤونات آنها را به هر نحو که بخواهد دارا می‌باشد؛ و با این گفته، مالکیت و پادشاهی را برای او به اثبات رسانیده‌ایم.

به این ترتیب درمی‌یابیم که هر دو قرائت، دیگری را دربرمی‌گیرد و هر دو قرائت از اهل بیت روایت شده است؛ هر چند برخی علما قرائت مَلِك را به جهت کثرت روایات وارد شده از اهل بیت ترجیح داده‌اند؛ والله اعلم (خداوند داناتر است).

﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾:

أي يوم الجزاء، ولعل الأصح أن نقول: جولة الجزاء أو الحساب. فالיום هنا لا يعني الوقت المعين من شروق الشمس إلى غروبها، بل هو كما تقول اليوم عمل وغداً حساب، فالיום هنا تقصد به الحياة الدنيا، كونها جولة عمل وامتحان، لا أنك تريد الوقت المعين الذي ينصرف إليه الذهن عادة عند سماع كلمة يوم، فيكون هذا الوصف الجديد لألفات الانتباه إلى جولة الجزاء وإلى أن الملك والمالك فيها هو الله سبحانه. وهنا يجب أن نلتفت إلى أنه كمالك للأشياء أمر ثابت له سبحانه في الحياة الدنيا والآخرة، وكون عبيده قد أبقوا لا ينفي ملكيته، فهي سارية فيهم سريان الدم في أجسامهم وهم لا يزالون يحيون بفيضه ويعيشون في أرضه ويأكلون من رزقه، بل ويخضعون للقوانين الكونية التي وضعها، قال تعالى: ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ﴾.

یعنی روز «جزا» و چه بسا درست تر باشد که بگوییم: «میدان جزا یا حساب». منظور از کلمه ی «یوم = روز» در اینجا، وقت معینی از طلوع تا غروب خورشید نمی باشد بلکه مانند این است که می گویم امروز، عمل و فردا، حساب. بنابراین از منظور از روز در اینجا، زندگانی در دنیا می باشد؛ چرا که آوردگاه محل عمل و آزمون و ابتلا است، نه همان معنای وقت معینی که ذهن با شنیدن کلمه ی «روز» به آن سو می رود. این توصیف جدید برای جلب توجه به میدان و آوردگاه جزا است و اینکه در آنجا، پادشاه و مالک، خداوند سبحان می باشد.

باید به این نکته توجه داشته باشیم که مالکیت او سبحان و متعال بر اشیا در زندگانی دنیا و آخرت، ثابت و تغییر ناپذیر است؛ حتی اگر بندگان کوچکش از او گریخته باشند، باز هم نفی کننده ی مالک بودن او نمی باشد؛ چرا که مالکیت او همچون خون در جسم هایشان جاری و ساری است و آنها پیوسته با فیض او زنده اند و در زمین او زندگی می کنند و از روزی او ارتزاق می کنند و حتی در برابر قوانین تکوینی هستی که وضع فرموده است، سر تعظیم فرود می آورند. حق تعالی می فرماید: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ»¹² (خواه و ناخواه برای خداوند سجده می کنند همه ی آنها که در آسمان ها و زمین هستند، و سایه هایشان نیز بامدادان و شامگاهان به سجده می آیند).

أما مُلكه أو حاكميته في الأرض، وفي الحياة الدنيا إجمالاً، فهو أمر قد كلف عباده بقبوله، وأمتحنهم بإطاعة من خلقه فيهم ومملكه أمرهم، ولم يجبرهم على قبوله أو إطاعة خليفته في أرضه، فمن شاء فليعبد الله ويقبل حاكميته في أرضه، ومن شاء فليعبد الطاغوت وينتظر النتيجة المظلمة. ومن هنا فقد تشكّل على طول

المسيرة، على هذه الأرض حزبان: حزب الله وحزب الشيطان. أو قل حزب يعبد الله، ويعترف أن الملك والحاكمة على هذه الأرض في الحياة الدنيا لله. فإذا أرادوا حاكماً أو ملكاً يحكمهم وفق الشريعة الإلهية لم يعينوه هم، ولم يقبلوا من ملكهم بالقوة الغاشمة، كفرعون ونمرود وجالوت، بل طلبوا من الله أن يبعث لهم ملكاً؛ لأنهم اعترفوا له بأنه مالك الملك: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾.

اما سلطنت و حاکمیت او در زمین و به طور کلی در زندگانی دنیا، موردی است که بندگان را به قبول کردنش تکلیف کرده و آنان را با پیروی و اطاعت از کسی که جانشین خود کرده و فرمانشان را به تملیک او در آورده، مورد آزمایش قرار داده است ولی آنها را بر پذیرفتن و اطاعت کردن از جانشین خود در زمینش مجبور نساخته است؛ پس هر کس بخواهد، الله را اطاعت می کند و حاکمیت او بر زمینش را می پذیرد و هر کس بخواهد، طاغوت را بندگی می کند و در انتظار نتیجه ی تاریک و ظلمانی اش می ماند.

به این ترتیب در طول مسیر بر روی این زمین، دو حزب تشکیل شدند: حزب الله و حزب شیطان؛ یا حزبی که خدا را عبادت می کند و اعتراف می کند که مالکیت و سلطنت در این زمین در زندگانی دنیوی از آن خداوند است؛ بنابراین اگر خواستار حاکم یا پادشاهی باشند که بر آنها طبق شریعت الهی فرمان روایی کند، خودشان او را تعیین نمی کنند و کسی که با زور و ستم بر آنها حکومت کند مانند فرعون و نمرود و جالوت را نمی پذیرند، بلکه از خداوند می خواهند که برایشان پادشاهی برگزیند؛ چرا که به اینکه او مالک سلطنت و پادشاهی است، و معترف می باشند که: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾¹³ (بگو: بارخدا! تویی دارنده ی ملک و پادشاهی. به هر که بخواهی ملک می دهی و از هر که بخواهی ملک می ستانی).

ومثال هذه الجماعة المؤمنة التي تعترف بأن الله هو مالك الملك، (جماعة طالوت) من بني إسرائيل، وهم الثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، وربما يلحق بهم من هم دونهم في الإيمان، قال تعالى: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ إِنَّهُ لَمَلِكٌ تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ الذين قبلوا حاكمية الطاغوت والشيطان وملكه وتشريع وقوانينه في هذه الأرض، واستسلموا لها ولم يحركوا قال تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا سَاكِنًا لِتَغْيِيرِ الْحَالِ. مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾.

پس کسی حق پادشاهی و تصرف ندارد مگر با اذن و اجازه‌ی او؛ حتی اگر از حدود شریعت خارج نشود! مثال این گروه مؤمن که اعتراف نمودند که تنها خداوند مالک پادشاهی است، جماعت طالوت از بنی‌اسرائیل می‌باشد. آنها سیصد و سیزده نفر بودند و چه بسا کسانی که از ایمان ضعیف‌تری نسبت به آنها برخوردار بودند نیز به آنها ملحق شوند. حق تعالی می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذِ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»¹⁴ (آیا آن گروه از بنی اسرائیل را پس از موسی ندیدی که به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما پادشاهی منصوب کن تا در راه خدا پیکار کنیم).

اما حزب شیطان، کسانی هستند که حاکمیت طاغوت و شیطان و سلطنتش و آیین و قوانین او در این زمین را پذیرفتند و تسلیمش شدند و برای تغییر وضعیت حرکت و اقدامی انجام ندادند. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»¹⁵ (کسانی هستند که فرشتگان جانشان را می‌ستانند در حالی که بر خویشتن ستم کرده بودند. از آنها می‌پرسند: در چه کاری بودید؟ گویند: ما در روی زمین مردمی بودیم مستضعف و زبون‌گشته. گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟ مکان اینان جهنم است و بد سرانجامی دارند).

والنتيجة فإنَّ الله مالك الملك، وعلى الناس أن يقبلوا من عينه سبحانه. فإن تمردوا، فحظهم ضيعوا وربهم أغضبوا، وقد قال تعالى: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾. ومع الأسف كان على طول الخط أكثر الناس عبيداً للطاغوت، ولم يُحَكِّمُوا شريعة الله فيهم، ولا من عينه ملكاً عليهم، بل: ﴿وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾، ﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾. بل وقبلوا حكم الطاغوت والشیطان وحاکمیته، سواء أنهم رضوا بها أم لم يفعلوا شيئاً لإزاحة الطواغيت، وإبعادهم عن دفة القيادة، التي استولوا عليها - في الغالب - بالقوة العاشمة، أو بالخداع في بعض الأحيان والتزوير وتغيير الحقائق.

نتیجه اینکه تنها خداوند دارنده‌ی ملک و پادشاهی است و بر مردم است که هر آنکه او سبحان و متعال تعیین می‌فرماید را پذیرا باشند؛ که اگر سربچی کنند بهره‌ی خویشتن را ضایع و پروردگارش را غضبناک کرده‌اند، در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»¹⁶ (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان‌روایی بزرگ ارزانی‌شان داشتیم).

¹⁴ - بقره: 246.

¹⁵ - نسا: 97.

¹⁶ - نسا: 54.

با کمال تأسف در طول این مسیر بیش تر مردم بندگان حقیر طاغوت بوده اند و سنت و شریعت الهی را بین خویش جاری نساختند و پادشاهی که برایشان تعیین کرده بود را پذیرا نگشتند؛ بلکه «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»¹⁷ (و جز اندکی به او ایمان نیاورده بودند) و «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ»¹⁸ (و در آن شهر جز یک خانه از فرمان برداران نیافتیم).

حتی حکومت و پادشاهی طاغوت و شیطان را پذیرفتند؛ چه آن کسانی که به آن رضایت دادند و چه کسانی که کاری برای از میان برداشتن طاغوتیان و دور ساختنشان از مسند قدرت و فرماندهی که غالباً با زور و استبداد و گاهی با حيله و نیرنگ و تزویر و تحریف واقعیت ها بر آن سیطره یافته بودند، کاری از پیش نبردند.

وعلى كل حال المُلْك في هذه الأرض كان - في الغالب - للطواغيت لا لله، فقليلة هي فترات حكم داود وسليمان وذو القرنين (عليهما السلام)؛ إذا ما قورنت بفترات حكم الطواغيت أمثال نمرود وفرعون ويزيد... وأشباههم. فالمُلْك وإن كان لله في الدنيا والآخرة، ولكنه في الدنيا مغبوبٌ من أهله وخلفاء الله في أرضه؛ ولهذا جاء التأكيد والتذكير بيوم عودته، وهو: يوم الدين أو جولة الحساب والجزاء. ولهذا السبب قد تكون قراءة (ملك) هي الأصح، مع ما روي عن أهل البيت (ع).

به هر صورت، پادشاهی در زمین در اغلب موارد از آن طاغوتیان بوده است نه خداوند، و دوران حکومت داوود و سلیمان و ذوالقرنین بسیار کوتاه بوده است؛ اگر با مدت زمان حکومت طاغوتیانی چون نمرود، فرعون، یزید و... امثالشان مقایسه گردد.

هر چند پادشاهی و سلطنت در دنیا و آخرت از آن خداوند است ولی در دنیا از اهلش و جانشینان خداوند در زمینش غصب شده است. از همین رو تأکید و یادآوری بر روز بازگشتنش آورده شده است؛ یعنی همان «یوم الدین» (روز دین) یا میدان و آوردگاه حساب و جزا. و به همین جهت طبق آنچه از اهل بیت روایت شده است، قرائت «مَلِك» صحیح تر می باشد.

كما يمكن أن نقول: أن يوم الجزاء ليس يوم القيامة الكبرى، بل هو يوم قيام الإمام المهدي (ع). فعندما يحكم الأرض (ع)، يكون الملك لله سبحانه والحاكمية لله؛ لأنه خليفة الله، والمَلِك المَعِين من الله، ولأنه يحكم بما أنزل الله في القرآن والتوراة والإنجيل والزبور. ويمكن أن نقول: إن يوم الدين أو جولة الجزاء والحساب، تبدأ بقيام الإمام المهدي (ع) وحكمه، وتنتهي بالحساب في القيامة الكبرى.

¹⁷ - هود: 40.

¹⁸ - ذاریات: 26.

همان طور که می‌توانیم بگوییم: روز جزا، روز قیامت کبری نیست بلکه روز قیام امام مهدی^ع می‌باشد؛ هنگامی که آن حضرت^ع بر زمین فرمان‌روایی کند، پادشاهی و حاکمیت از آن خداوند سبحان خواهد بود؛ چرا که او خلیفه و جانشین خداوند و پادشاه تعیین شده از طرف خداوند می‌باشد و به آنچه خداوند در قرآن، تورات، انجیل و زبور نازل فرموده است، حکم می‌راند. همچنین می‌توانیم بگوییم: «یوم الدین» (روز دین) یا میدان جزا و حساب، با قیام و حکومت امام مهدی^ع آغاز، و به حساب در قیامت کبری منتهی می‌گردد.

وإذا عرفت ما تضمنه مَلِك الدین، من إشارة إلى مُلْك الله وحاکمیته الحقیقیة، وملك الطاغوت وحاکمیته الوهمیة، عرفت أنّ العبد بعدها يجب أن یحدّد موقفه، والحزب الذي یرید أن ینضم إليه، حزب موسی (ع) أو حزب فرعون (لعنه الله)، حزب الحسین (ع) أو حزب یزید (لعنه الله)، حزب الله أو حزب الشیطان (علیه اللعنة). أن یرید عبداً لله أو عبداً للشیطان.

حال که دانستیم «مَلِك الدین» (پادشاه دین) چه معانی را در بر دارد - با توجه به اشاره‌ای که به حاکمیت خداوند و اینکه حاکمیت او، حاکمیتی حقیقی است و همچنین سلطنت طاغوتیان و حاکمیت پوشالی و توهمی آنان، صورت گرفت. خواهیم دید که پس از این شناخت، «بنده» باید جایگاه و وضعیت خود و همچنین حزب و گروهی که می‌خواهد به آن بپیوندد را مشخص نماید؛ حزب موسی^ع یا حزب فرعون لعنت الله، حزب حسین^ع یا حزب یزید لعنت الله، حزب الله یا حزب شیطان لعنت الله و اینکه می‌خواهد بنده‌ی خدا باشد یا بنده‌ی شیطان!

* * *

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾:

عبادة الله هي: معرفة خليفته في أرضه والتسليم والانقياد له، والعمل بالشريعة المنطوية تحت جنبه. فهو كتاب الله، وحامل القرآن، بل هو القرآن. وهنا يُحدّد المؤمن موقفه واختياره لله سبحانه، وهو ليس بالاختيار السهل، فهو يتضمّن الكفر بالطاغوت واختيار الحرية والعمل لتحقيقها. ومن الطبيعي أنّ الشيطان وعمّاله من الطواغيت الذين يحكمون بالقوة الغاشمة، لن يتركوا هذه الشرذمة المؤمنة لتتحرر من قبضتهم، وتعمل لنسف مملكتهم الوهمية، بل إنهم سيمتطون سهوة الباطل حتى يصلوا إلى قعر جهنم. فلن يتركوا سوء القتل والتمثيل والنخب والخسة والوضاعة لأحد غيرهم. وقديماً قال فرعون (لعنه الله)، عن موسى (ع)، وجماعته المؤمنة: ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ * وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ﴾. وهدّد السحرة الذين آمنوا بموسى (ع)، فقال لهم فرعون (لعنه الله): ﴿فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى﴾

بندگی خداوند همان شناخت جانشین خدا در زمینش و تسلیم شدن در برابر او و گردن نهادن به او و عمل به شریعت و آیینی که تحت نظر او است، می باشد. او کتاب خدا و حامل قرآن و حتی خود قرآن است. اینجا مؤمن، جایگاه و انتخابش را برای خداوند مشخص می کند. این انتخاب آسانی نیست؛ چرا که مستلزم کفر ورزیدن به طاغوت و انتخاب کردن آزادی و عمل برای تحقق آن می باشد. طبیعی است که شیطان و عوامل طاغوتیش که با استبداد و ستم حکومت می کنند، این گروه اندک مؤمن را رها نمی کنند تا از قبضه ی چنگالشان رهایی یابند و در جهت برکندن حکومت پوشالی شان عمل کنند، بلکه آنان اسب باطل را به تاخت می تازانند تا به قعر جهنم، واصل شوند. اینان هرگز از کشتار و مُثله کردن و انجام اعمال پست و خبیث و فرومایه نسبت به کسی غیر از خودشان، فروگذار نمی کنند. در گذشته فرعون که لعنت خدا بر او باد، درباره ی موسی و جماعت مؤمن اش گفته بود: «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ * وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ»¹⁹ (که اینان، گروهی اندک اند * و ما را به خشم آورده اند) و ساحرانی که به موسی ایمان آوردند را تهدید نمود و فرعون لعنت الله به آنان گفت: «لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى»²⁰ (دست ها و پاهاتان را از چپ و راست می برم و بر تنه ی درخت خرما به دارتان می آویزم تا بدانید که عذاب کدام یک از ما سخت تر و پابنده تر است).

و شاء الله سبحانه وتعالى أن يكون ثمن الحرية عظيماً؛ لأنها معنى عظيم. ففي الدنيا دماء تسيل وعرق ينضح، وآلام ربما تتعدى الجسد إلى النفس والروح. وفي الآخرة ثمن الحرية، ما لا عين رأت ولا أذن سمعت، إنّه

19 - شعرا: 54 و 55.

20 - طه: 71.

رضا الله سبحانه الواحد القهار. وفي خضم هذه الآلام والآمال يبرز النداء من أعماق هذا المؤمن الحر العابد لله، فيعترف أنه عبد الله، بمعونته وحوله وقوته سبحانه، وأنه لا يزال محتاج لهذا العون والمدد (إياك نستعين)، وفي هذه الكلمات شكر واعتراف بفضل الله، إضافة إلى كونها بياناً لفقر العبد وطلبه المعونة من الله سبحانه الغني المطلق.

اراده‌ی خداوند بر این شد که بهای آزادی عظیم باشد؛ چرا که دارای معنا و مفهوم عظیمی است. در دنیا خون‌ها ریخته و عرق‌ها جاری می‌شود و چه بسا دردهایی که از جسم گذر کرده، به نفس و روح می‌رسند و در آخرت، بهای همه‌ی اینها آزادی است؛ که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است؛ یعنی خوشنودی خداوند سبحان واحد قهار.

در لابه‌لای این دردها و آرزوها ندایی از اعماق این مؤمن آزاده‌ی بنده‌ی خدا بیرون می‌جوشد و او اعتراف می‌کند که با یاری و حول و قوت خداوند سبحان، بنده‌ی خداوند است و پیوسته به این یاری و مدد محتاج است «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (تنها از تو یاری می‌جوییم). در این کلمات، شکر و اعتراف به فضل خداوند وجود دارد، علاوه بر اینکه بیانی از طرف بنده‌ی فقیر و یاری خواستن از خداوند سبحان غنی مطلق می‌باشد.

* * *

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾:

نحن نعبدك وحدك وبحولك وقوتك، فلم يبق لنا إلا أننا اخترنا عبادتك. وإذا كان هذا الاختيار بفضلك وتوفيقك، فهل بقي لنا من الأمر شيء؟! وهذا العبد لا يخاف دركاً ولا يخشى، فليلقه نمرود في النار، فإنها ستكون برداً وسلاماً. وليجيش فرعون جيوشه، فسيتلعمهم بحر القلزم. ولكنه ليكون عبداً مخلصاً لله حتى آخر لحظة من حياته، فإنه يحتاج إلى المدد والعون والتوفيق الإلهي. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾، وكيف لا تكون حاضراً، وأنت أقرب إلى الناس من جبل الوريد. في هذه الآية ضمير المخاطب الحاضر الشاهد، وهل يمكن عبادة الغائب، أو طلب العون من الغائب، (أعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك).

ما به حول و قوهی تو، تنها تو یگانه را می پرستیم و برای ما جز اینکه بندگی ات را برگزینیم، چیزی باقی نمی ماند؛ و اگر این اختیار و انتخاب به فضل و توفیق تو باشد، آیا برای ما اساساً هیچ چیزی باقی می ماند؟!

چنین بنده ای نه از اینکه بر او سیطره یابند هراسی دارد و نه هیچ بیمی به دل راه می دهد. نمرود او را در آتش می اندازد، آن آتش بر او سرد و سلامت می شود. فرعون علیه وی لشکرکشی می کند، دریای قلزم آنها را می بلعد. اما این بنده برای اینکه تا آخرین لحظه ی عمرش بنده ای خالص برای خداوند باشد محتاج مدد و یاری و توفیق الهی می باشد.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم) و تو چگونه حاضر نباشی در حالی که از رگ گردن به مردم نزدیک تری²¹؟!

در این آیه ضمیر مخاطب حاضر شاهد وجود دارد. آیا عبادت کردن فردی غایب امکان پذیر است؟! یا درخواست یاری کردن از شخصی غایب؟! «اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»²² (خداوند را به گونه ای عبادت کن که گویی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند).

وما أنا وما وجودي؟! وهل قمت بشيء سواك؟! وهذه الأرض والشمس والقمر .. والنجم والشجر .. والمطر كلها تسبح في هواك. وتنشد ... عميت عين لا تراك.

21 - اشاره ای به این سخن خداوند متعال: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُسْوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ما آدمی را آفریده ایم و از وسوسه های نفس او آگاه هستیم؛ زیرا از رگ گردن به او نزدیک تریم) (ق:16).

22 - محاسن: ج 1 ص 3 ؛ کافی: ج 2 ص 68 باب خوف و رجا ح 2 ؛ ثواب الاعمال: ص 147.

أما الجماعة في: نعبد، ونستعين؛ فلأننا حزب الله؛ ولأننا كالجسد الواحد، يكفي أن يتكلم واحد منا باسم كل الجماعة، فنحن قلب واحد، كما أن كل فرد في هذه الجماعة الإلهية لا يرى نفسه، بل يرى جماعة تعمل لإعلاء كلمة الله في أرضه.

من چیستم و وجودم چیست؟!
آیا به چیزی جز تو پابرجای هستم؟!
و این زمین و خورشید و ماه... و ستاره و درخت... و باران، جملگی تسبیح‌گوی تواند.
و آوازی سر می‌دهند... که کور است آن چشمی که تو را نبیند!
اما صیغه‌ی جمع در «نَعْبُدُ» (عبادت می‌کنیم) و «نَسْتَعِينُ» (یاری می‌جوییم) از آن جهت است که ما حزب الله هستیم و جملگی همانند یک جسم واحد می‌باشیم؛ کافی است که تنها یک نفر از ما به نمایندگی از جمع صحبت کند. پس ما یک قلب واحد هستیم، به گونه‌ای که هیچ فردی در این جماعت الهی، خودش را نمی‌بیند، بلکه جماعتی را می‌بیند که برای اعتلای کلمه‌ی الله در زمینش تلاش می‌کند.

* * *

تتمیم: مخلص کلام

إذا اختار العبد الله سبحانه وتعالى وعبادته، وطاعة خليفته في أرضه، والكفر بالطاغوت، والعمل على إزالة دولته الشيطانية، فعليه أن يتم هذه العبادة والطاعة التي هي أصل لفروع كثيرة، هي العبادات والمعاملات، من صلاة وصيام وزكاة وأمر بالمعروف ونهي عن المنكر، وقبول حكم الله وقوانينه في التجارة والاقتصاد والاجتماع، والحرب والسلام والسياسة عموماً، قال تعالى: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾. بل على العبد أن يوصل هذه القوانين الإلهية للناس، ويعمل بكل قواه على تطبيقها وإقرارها في المجتمع الإسلامي، على أقل تقدير. وهكذا تردّد روحه وكل عضو في جسده: إياك نعبد وإياك نستعين. بالاعتقاد الصحيح والعمل الصالح لا باللسان فقط.

اگر بنده، خداوند سبحان و متعال و عبادت او و اطاعت از جانشین او در زمینش، و کفر به طاغوت و تلاش برای برکندن سلطه‌ی شیطان را برگزیند، باید این عبادت و اطاعت را که اصلی برای فروع بسیار می‌باشد، به پایان رساند؛ عبادات و معاملات نظیر نماز، روزه، زکات، امر به معروف و نهی از منکر، پذیرفتن حکم خداوند و قوانین او در تجارت، اقتصاد و اجتماع و به طور کلی جنگ و صلح و

سیاست. خداوند متعال می‌فرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكُلُّ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»²³ (سخن نیکو و پاک به سوی او بالا می‌رود و کردار نیک است که آن را بالا می‌برد).

حتی چنین بنده‌ای باید این قوانین را به مردم برساند و با تمام قوا برای پیاده‌سازی و به جریان انداختن آن در جامعه‌ی اسلامی تلاش کند (در حد توان). این چنین است که روح او و تمامی اعضای بدنش تکرار می‌کنند که: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم)؛ با اعتقاد صحیح و عمل صالح، و نه فقط به طور زبانی!

ولعل كثيرين يرددون: (إياك نعبد وإياك نستعين)، ولكن بألسنتهم وهم يعبدون شهواتهم ويستسلمون للطاغوت ويعبدونه، عندما يتصاعون لأوامره ونواهيه وقوانينه الشيطانية التي لم ينزل الله بها من سلطان، وهؤلاء تلعنهم هذه الكلمات الكريمة: (فكم من قارئ للقرآن والقرآن يلعنه)

شاید بسیاری تکرار کنند «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم) ولی این گفته، لقلقه‌ای زبانی بیش نباشد؛ در حالی که آنها شهوت‌های خود را می‌پرستند و سرسپرده‌ی طاغوت می‌باشند و او را عبادت می‌کنند؛ آن هنگام که امر و نهی‌های طاغوت و قوانین شیطانی که خداوند برهانی برایشان نازل نفرموده است را قبول کردند. کلمات کریمه این عده را لعنت می‌کند: «چه بسیار قاریان قرآنی که قرآن لعنتشان می‌کند»²⁴.

* * *

²³ - فاطر: 10.

²⁴ - بحار الانوار: ج 89 ص 185.

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾:

بعد أن قرّر الإنسان أن يكون عبداً لله وفرداً من أفراد حزب الله سبحانه وتعالى، وما يتبع هذا القرار من طاعة لخليفة الله في أرضه، وقبول قوانين الله وحاكميته، والعمل على إقرار الشريعة الإلهية والحكم الإلهي في الأرض، وتحمل المشقة التي سيلاقيها من الطواغيت وعبيدهم، الذين يمثلون حزب الشيطان المقابل لحزب الله. عليه أن يعرف من هو خليفة الله، وما هي التشريعات الإلهية والعقائد الصحيحة، ثم يعمل لطاعة هذا الخليفة وتطبيق الشريعة، وهذا هو الطريق المؤدّي إلى الله سبحانه وتعالى؛ لأنّه سبحانه هو الحق وهذا هو الحق، ولعليّ أقول إنّ هذا الطريق هو أقصر طريق يعرفه الإنسان: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾، ولكننا نتعثر بأعمالنا وسوء نياتنا، ونرضى بالجهل ونقصان العقل.

بعد از اینکه انسان اقرار کرد به اینکه بندهی خدا و عضوی از اعضای حزب خداوند می باشد و پیامدهای پس از این اقرار در اطاعت از خلیفه ی خداوند در زمینش و پذیرفتن قوانین خداوند و حاکمیت او و عمل بر اساس شریعت الی و حکم الهی در زمین را پذیرا شد و پس از تحمل سختی هایی از سوی طاغوتیان و بندگان حقیرشان -همان کسانی که تمثیل حزب شیطان در مقابل حزب خداوند می باشند باید بفهمد که خلیفه و جانشین خداوند چه کسی است و شرایع الهی و عقاید صحیح کدام است، و سپس در راستای اطاعت از این خلیفه و تطبیق دادن شریعت اقدام به عمل نماید. این همان راهی است که به خداوند سبحان و متعال منتهی می گردد؛ چرا که خداوند سبحان، حق است و این راه هم حق؛ و حتی می گویم این راه، کوتاه ترین راهی است که انسان آن را می شناسد: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»²⁵ (و ما از رگ گردن به او نزدیک تریم)؛ ولی ما به واسطه ی اعمال مان و بدی نیت هایمان دچار لغزش، و به جهل و نقصان عقل راضی می شویم.

وعلى كل حال أقول: إنّ ما يحتاجه من اختار أن يكون عبداً لله، هو العلم والمعرفة أولاً، ثم العمل والتطبيق. ومن أين له العلم، ومن أين له التوفيق للعمل به. ولهذا جاء النداء: (اهدنا الصراط المستقيم). اهدنا يا الله يا كامل (الحمد لله)، اهدنا يا رب العالمين، يا مربي الخلق، يا مكملهم (رب العالمين). اهدنا يا أرحم الراحمين برحمتك الواسعة التي وسعت كل شيء، حتى من لم يعرفك ومن لم يسألك، وبرحمتك الشديدة العظيمة التي قبلت بها السحرة، بعد أن كانوا أعداءك ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، اهدنا، فنحن نحيا في مملكتك التي أغتصبها الظالمون وحزب الشيطان من خليفتك وحزبك ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾. اهدنا يا من اخترنا عبادتك

والانضمام إلى حزبك، بعونك وحولك وقوتك ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾، اهدنا لمعرفة خليفتك وشريعتك، واهدنا لطاعته والعمل بالشريعة: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾. اهدنا، عرفنا، وفقنا، سدّ نقصنا وتكفل مؤنتنا.

در هر صورت می‌گویم: تنها چیزی که انسان نیاز دارد تا بندگی خداوند را برگزیند، در وهله‌ی اول علم و معرفت و پس از آن عمل و پیاده‌سازی می‌باشد. اما این علم از کجا حاصل می‌شود و توفیق این عمل کردن چگونه برایش به دست می‌آید؟! از همین رو این ندا برمی‌آید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (ما را به راه راست هدایت فرما).

هدایت‌مان کن ای الله، ای کامل ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾، هدایت‌مان کن ای پروردگار جهانیان و ای پرورش دهنده‌ی خلق و ای به کمال‌رساننده‌ی آنها «رَبِّ الْعَالَمِينَ». هدایت‌مان کن ای بخشنده‌ترین بخشاینده‌گان به آن رحمت و وسعت که همه چیز را در بر گرفته است؛ حتی آن کس که تو را نمی‌شناسد و از تو درخواست نمی‌کند، و به آن رحمت شدید عظیمت که با آن ساحران را پس از اینکه دشمن تو بودند، پذیرا شدی «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ». ما را هدایت فرما، که ما در مملکت تو که ستمگران و حزب شیطان آن را از جانشین و حزبت غصب کرده‌اند، زندگی می‌کنیم «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ».

هدایت‌مان کن ای که با یاری و حول و قوّه‌ات، ما را برای بندگی‌ات و پیوستن به حزبت برگزیدی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». هدایت‌مان کن تا جانشین و شریعتت را بشناسیم. هدایت‌مان کن تا او را اطاعت کنیم و به شریعت عمل نماییم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ». ما را هدایت فرما، شناخت عنایت فرما، توفیق‌مان ده، نقص‌های ما را برطرف کن و روزی‌مان را تکفل فرما.

والصراط: الابتلاع بسرعة كبيرة، وسمي به هذا الطريق؛ لأنك ما أن تضع قدمك في أوله وبنية خالصة لله، حتى تجد نفسك قد وصلت إلى آخره. وهذا ما ورد عنهم (ع)، إنّ بعض المؤمنين يمرون على الطريق كالبرق الخاطف، وورد عن أمير المؤمنين (ع) في نهج البلاغة: (وبرق له لامع كثير، فأبان له الطريق وسلك به السبيل، وتدافعت الأبواب إلى باب السلامة ودار الإقامة). المستقيم الذي يوصلنا إليك في طريق الإنابة والرجوع من عالم المادة إلى عالم العقل مروراً بعالم الملكوت. ونحن في جميع هذه العوالم فقراء نستجدي فيضك وكرمك، فنتحصن بك من شرور خلقك في عالمي الكثرة والمتنافيات، عالمي الملك والملكوت، أو عالمي المادة والمثال. ونعتصم بك في عالم العقل والكلّيات. فمثلنا كالأعمى عندما يريد عبور الطريق، يحتاج إلى من يمسك معصمه ويوصله إلى الجانب الآخر. ثم إننا نرجو عونك ومددك دائماً وأبداً، من عالم الحقيقة الممتنع على خلقك.

صراط یعنی بلعیدن با سرعت بسیار. این راه به این دلیل چنین نامیده شده است که همینکه پایت را در ابتدای آن با نیت خالص برای خداوند بنهی، خود می‌بینی که به آخرش رسیده‌ای. چنین مضمونی در برخی روایت معصومین^β وارد شده است که بعضی از مؤمنین از این راه، رعد آسا

عبور می‌کنند²⁶. از حضرت امیر المؤمنین⁷ در نهج البلاغه روایت شده است: «وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبَرْقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ»²⁷ (یک مرتبه برقی از دورن او می‌جهد و راه را برایش روشن می‌کند و مسیر را با آن طی می‌کند و از این در به آن در و از این منزل به آن منزل می‌رود تا به درب سلامت و منزلگاه نهایی می‌رسد).

راه مستقیمی که ما را در مسیر انابه و بازگشت از عالم ماده تا عالم عقل پس از گذر از عالم ملکوت به تو می‌رساند؛ در حالی که ما در همه‌ی این عوالم فقیرانی هستیم که فیض و کرم تو را خواستاریم و از شرارت‌های خلق در عالم‌های کثرت و اختلافات یعنی عالم‌های مُلک و مَلکوت یا عالم‌های ماده و مثال، به تو پناه می‌جوئیم و در عالم عقل و کلیات نیز به تو چنگ می‌زنیم. مثل ما مثل کوری است که می‌خواهد از راهی عبور کند و به کسی احتیاج دارد تا دست او را بگیرد و او را به سوی دیگر برساند. ما همواره و همیشه و تا ابد چشم امید به یاری و مدد تو داریم؛ از عالم حقیقت که بر خلقت منع فرمودی.

قال أمير المؤمنين (ع) ما معناه: (إذا خاف أحد فليقل: تحصنت بذئ الملك والملكوت، واعتصمت بذئ القدرة والجبروت، واستعنت بذئ العزة واللاهوت، من كل ما أخاف وأحذر، وبمحمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد (ع)).

امیرالمؤمنین⁷ چنین معنایی می‌فرمایند: (اگر کسی ترسید بگوید: پناه می‌برم به صاحب ملک و ملکوت و چنگ می‌زنم به صاحب قدرت و جبروت و ویاری می‌طلبم از صاحب عزت و لاهوت، از هر چه از آن ترسان و نگرانم، و به محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و حسن و محمد²⁸).

* * *

²⁶ - مناقب آل ابی طالب: ج 2 ص 7 ؛ همچنین از ایشان⁷ در بحار الانوار: ج 8 ص 67.

²⁷ - نهج البلاغه: ج 2 ص 204 ؛ بحار الانوار: ج 66 ص 316.

²⁸ - الزام الناصب: ج 2 ص 218 ؛ مشارق انوار اليقين: ص 267.

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾:

الحقيقة أنّ هناك صراطين: صراط الله، وصرراط الجحيم اقتراباً وابتعاداً، أو قل إقبالاً وإدباراً. وصرراط الله هو (الصرراط المستقيم). وطلب الهداية السابق - أي: اهدنا الصراط المستقيم - يحتاج إلى هذا التخصيص، أي بآنه صراط الذين أنعم الله عليهم؛ وذلك لأنّ الصراط في عالمي الجزئيات (الملك والملكوت) سُبُل كثيرة. والهداية إلى بعضها يمكن أن يُعبر عنه بآنه هداية إلى الصراط المستقيم، وإن كانت هداية جزئية، ولكن تحديد الصراط بآنه صراط الأنبياء (ع)؛ لأنّهم هم المنعم عليهم، قال تعالى: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ يعني طلب الهداية إلى جميع سُبُل السلام، أو الصراط المستقيم في عالمي الملك والملكوت. وبالتالي الوصول إلى تمام العقل وأعلى درجات القرب منه سبحانه الممكنة للإنسان. قال تعالى: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ وقال تعالى: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيَهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

در حقيقت دو صراط وجود دارد: صراط الله و صراط جحيم؛ از نظر نزدیک و دور بودن، و یا روی آوردن و پشت کردن. صراط الله همان صراط مستقيم است و درخواست هدايتی که پیشتر بيان شد. یعنی همان **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** به این تخصیص نیازمند می باشد؛ یعنی راه کسانی که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشته است و این تخصیص دادن از آن رو است که در دو عالم جزئیات (یعنی مُلک و مَلَكُوت) راهها بسیار است. هدايت به سوی بعضی از این راهها، می تواند به هدايت به صراط مستقيم تعبیر گردد، حتی اگر هدايتی جزئی باشد؛ ولی این مشخص کردم صراط از آن رو است که راه انبیاء می باشد چرا که آنها کسانی هستند که نعمت بر ایشان ارزانی شده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾²⁹ (و هر که از خدا و فرستاده اطاعت کند، همراه با کسانی خواهد بود که خدا انعامشان داده است، همچون انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان؛ اینان چه نیکو رفیقانی هستند).

یعنی درخواست هدايت به همه ی راههای سلام (سُبُل السَّلَام) یا همان صراط مستقيم در عالم مُلک و مَلَكُوت و به دنبال آن، رسیدن به تمامی عقل و بالاترین درجات نزدیکی به خداوند سبحان که برای یک انسان امکان پذیر می باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾³⁰ (کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راههای خویش هدايتشان می کنیم، و خدا همراه با

²⁹ - نسا: 69.

³⁰ - عنکبوت: 69.

نیکوکاران است). همچنین می‌فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»³¹ (از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است * تا خدا با آن هر کس را که در پی خوشنودی او است به راه‌های سلامت هدایت کند و به فرمان خود از تاریکی به روشناییشان ببرد و آنان را به راه راست هدایت کند).

كما أنّ طلب تجنّب صراط الجحيم وهو صراط المغضوب عليهم في عالمي الملك والملكوت، يعني طلب تجنّب سبيل الجهل وجنوده، قال تعالى: ﴿وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾. حيث إنّ انطواء النفس على بعض جنود الجهل فيه خطر عظيم، حتى وإن كان الإنسان مهتدياً إلى بعض سبيل الصراط المستقيم. فمثلاً: الإسلام سبيل من سبيل الصراط المستقيم، والإيمان سبيل، والولاية سبيل، والعقائد الصحيحة سبيل، والفقهاء والعلم سبيل، والعمل سبيل، والإخلاص سبيل.

همان گونه که دوری از صراط جحیم و دوزخ را که همان «صراط المغضوب علیهم» (راه کسانی که بر ایشان غضب شده است) در عالم ملک و ملکوت است، خواستاریم؛ یعنی درخواست دور شدن از راه‌های جهل و لشکریانش. خداوند متعال می‌فرماید: «وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»³² (و به عهد خدا وفا کنید. اینها است آنچه خدا شما را به آن سفارش می‌کند؛ باشد که پند گیرید * و این است راه راست من، از آن پیروی کنید و به راه‌های گوناگون مروید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد. اینها است آنچه خدا شما را به آن سفارش می‌کند؛ شاید پرهیزگار شوید).

چرا که در تمایل داشتن نفس به برخی سربازان جهل، خطر بزرگی نهفته است؛ حتی اگر انسان به بعضی از راه‌های صراط مستقیم هدایت شده باشد. مثال: اسلام (تسلیم شدن) راهی از راه‌های صراط مستقیم است. از جمله راه‌های دیگر، ایمان، ولایت، عقاید صحیح، فقه، علم، عمل و اخلاص می‌باشد.

ويجنّب هذه السبيل يعترض الإنسان الهوى والنفس والشيطان وزخرف الدنيا: ﴿قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدُ لَتَائِنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ وعن أهل بيت العصمة (ع) ما معناه: صراط الذين أنعمت عليهم، أي: بنعمة العمل والإخلاص. وباختصار نعمة الدين الخالص، فلهذا الدين الخالص. وفي هذه الآية - أي: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ

³¹ - مائده: 15 و 16.

³² - انعام: 152 و 153.

أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ﴿۳۳﴾ - عودة للثناء على الله سبحانه وشكره والاعتراف بفضله؛ وذلك لأنَّ العبد فيها يعتبر عبادته وطاعته لله نعمة من نعم الله، وأي نعمة وفضل من الله وأي فضل.

در کنار این راهها انسان با امیال، هوای نفس، شیطان و زینت‌های دنیا روبه‌رو می‌شود: «قال فَبِمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدُنَّ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»³³ (گفت: حال که به چیزی مرا گمراه نمودی، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می‌کنم * آنگاه از پیش و از پس و از چپ و از راست بر آنها می‌تازم و بیشترینشان را سپاس‌گزار نخواهی یافت).

از اهل بیت عصمت و طهارت β با این مضمون روایت شده است: «صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» یعنی به نعمت عمل و اخلاص؛ و به طور خلاصه، نعمت دین خالص، و دین خالص تنها از آن خداوند است. در این آیه یعنی «صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» بازگشتی به ستایش خداوند سبحان و شکر او و اقرار و اعتراف به فضل او وجود دارد؛ چرا که در آن، بنده، عبادت و طاعتش برای خداوند را نعمتی از نعمت‌های الهی برمی‌شمارد؛ در حالی که هر فضل و نعمتی از جانب خداوند است؛ هر فضلی!

وطلب الهداية هنا على مراتب؛ أدناها معرفة هذا الطريق ولو إجمالاً والسير عليه. فإن وصل بفضل الله ورحمته إلى تلك المراتب القدسية العالية، فهو من الذين أنعم الله عليهم، وكان من الذين سبقت لهم من الله الحسنى. وإن سار على هذا الطريق بالاهتداء إلى بعض سبله (سبل السلام)، كان مع ذلك متوخياً طاعة الله ورسوله، أي: في زماننا طاعة الإمام المهدي (ع). وإن غلبته بعض الجهالات والظلمات التي انطوت عليه نفسه في بعض الأحيان، فهو يعثر بهذا الحجر ويهوي في تلك الحفرة، ومع ذلك ينهض ويبدأ من جديد. فمثل هذا العبد ربما تداركته الرحمة فكان مع الذين أنعم الله عليهم وليس منهم، فتدبر. ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾، والحمد لله وحده.

در اینجا درخواست هدایت، مراتبی دارد که کم‌ترین آن، شناخت راه - حتی به طور مختصر - و سیر کردن در آن می‌باشد. اگر با فضل و رحمت خداوند به آن مراتب اعلاى قدسی برسد، از کسانی خواهد بود که خداوند ایشان را نعمت ارزانی داشته، و جزو کسانی که نیکویی و احسانی از جانب خداوند به سویشان پیشی گرفته است، می‌باشد. اگر با هدایت به بعضی از راه‌های سلامتی (سبل السلام) در این مسیر حرکت نمود، به همراه کسانی خواهد بود که آهنگ اطاعت از خدا و رسولش را می‌کنند، که در زمان ما اطاعت از امام مهدی را معنا می‌دهد؛ حتی اگر بعضی از جهل‌ها و تاریکی‌ها که گاهی اوقات نفسش با آنها گره خورده است، بر او غالب شود، که در این صورت با این مانع دچار لغزش می‌شود و در آن حفره سقوط می‌کند؛ ولی با این وجود دوباره می‌ایستد و از نو شروع می‌کند. مثل چنین بنده‌ای چه بسا کسی باشد که رحمت خداوند او را درک کرده باشد و همراه با کسانی شود که خداوند آنها را

نعمت عطا فرموده است ولی جزو آنها نباشد. پس نیک بنگر: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»³⁴ (او همراه با کسانی خواهد بود که خدا انعامشان داده است)؛ والحمد لله وحده (و حمد و ستایش تنها از آن خداوند یکتا است).

* * *

﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾:

وهؤلاء فئتان في مقابل أهل الحق، فالناس ثلاثة: منهم: من طلب الحق وأصابه. ومنهم: من طلب الباطل وأصابه. ومنهم: من طلب الحق وأخطأه.

ولا يتصور أن يطلب أحد الباطل ويخطئه إلى الحق، فإصابة الحق تتطلب النية. وعلى كل حال، من طلب الحق وأصابه، هم: أهل الحق، أو الذين اهتمدوا إلى الصراط المستقيم، والذين طلبوا الباطل وأصابوه، هم: المغضوب عليهم. والذين طلبوا الحق وأخطؤوه هم الضالون.

اینها دو گروهی هستند که در مقابل اهل حق قرار دارند. مردم سه دسته هستند:

- کسی که حق را طلب می‌کند و به آن می‌رسد.
- کسی که باطل را طلب می‌کند و آن می‌رسد.
- کسی که حق را طلب می‌کند و به خطا می‌رود.

و چنین تصویری که کسی باطل را بطلبد و به خطا به سوی حق برود، معنا نمی‌دهد؛ چرا که رسیدن به حق، مستلزم نیت می‌باشد.

به هر حال، کسانی که حق را خواستار شدند و به آن رسیدند، همان اهل حق می‌باشند، یا همان کسانی که به «الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ» هدایت شده‌اند، و کسانی که باطل را خواستار شدند و به آن رسیدند، اهل غضب‌شدگان خداوند هستند «مَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» و کسانی که حق را خواستار شدند ولی به خطا رفتند گمراهان می‌باشند (الضَّالِّينَ).

وتطبيق المغضوب عليهم على اليهود، والضالين على النصارى لا يصح دائماً، فهو ربما ينطبق على فئة معينة منهم في زمن معين. فعندما بعث عيسى (ع) رفض قوم من اليهود الاعتراف به كخليفة الله في أرضه وكنبي، وكفروا به، وهؤلاء هم اليهود المغضوب عليهم. وقبل قوم من اليهود عيسى، ولكنهم اعتقدوا فيه غير الحق فضلوا. ولعل سبب ضلالهم مع أنهم طلبوا الحق هو أمراض في نفوسهم منعتهم من قبول الحق، بعد أن وصلوا إلى طرف الحق الموصل إليه، وهؤلاء هم الضالون.

به طور کلی تطبیق دادن غضب‌شدگان به یهود، و گمراهان به نصارا (مسیحیان) درست نیست؛ هر چند در برهه‌ای از زمانی مشخص بر گروهی مشخص از آنان منطبق می‌باشد؛ هنگامی که عیسیؑ مبعوث شد، گروهی از یهود از اعتراف به اینکه او خلیفه و جانشین خداوند در زمینش و پیامبر است، سر باز زدند و به او کافر شدند؛ اینان همان یهودیان مورد غضب قرار گرفته می‌باشند. گروهی از یهود، عیسیؑ را پذیرفتند ولی اعتقادات نادرست در حقیقت روا داشتند و در نتیجه گمراه شدند.

چه بسا علت گمراه شدنشان آن هم با وجود اینکه خواستار حق بودند. مرض‌های نفسانی‌شان بود که پس از اینکه به آن حقی که آنها را به خداوند می‌رسانید رسیده بودند، آنها را از قبول کردن حق بازداشت؛ اینان، همان گمراهان هستند.

أما اليوم فحال اليهود والنصارى مختلف، فانظر إلى ما يطلبون، ولعلي لا أتردد في قول إن معظمهم يطلب الباطل، وقد خاضوا في سبُل الغي والجور والظلم والفساد الأخلاقي وتحليل ما حرم الله، وهؤلاء طبعاً مغضوب عليهم سواء كانوا يهود أو نصارى. ومن هنا فإن قصر المفهوم القرآني على مصداق معين في الخارج، عبارة عن محاولة اغتيال للقرآن لصالح إبليس وجنوده من الطواغيت ومن المتكبرين، الذين لا يؤمنون بيوم الحساب. ولعل الأولى في هذا الزمان وفي البلاد الإسلامية، تطبيق المغضوب عليهم على الطواغيت وأعاونهم. فتدبر أمر هذا الذي يدعي أنه مسلم وهو يعاون الطواغيت الذين يحاربون الشريعة الإسلامية المحمدية، ويطبّقون القوانين الوضعية الشيطانية. ثم إنك تجد أمثال هذا الذي هو حربة بيد الشيطان، يقنت ويصليّ ويقرأ سورة الفاتحة ويقول في آخرها: إلهي جنبنا صراط المغضوب عليهم، مع أنه يعمل ليلاً ونهاراً ليكون من المغضوب عليهم، وهو على علم بأنه يسلك صراط الجحيم، ﴿جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾

اما امروزه وضعیت یهود و نصارا متفاوت می‌باشد؛ ببینید آنها چه می‌خواهند؟ در این گفته هیچ تردیدی ندارم که بیشترشان خواهان باطل هستند، و در راه‌های گمراهی و ظلم و فساد اخلاقی و حلال کردن حرام خدا غوطه‌ور شده‌اند. طبیعتاً اینان «مغضوب علیهم» هستند، چه یهودی باشند و چه نصارا. به این ترتیب محدود کردن مفهوم قرآنی بر مصداقی خارجی معین، عبارت خواهد بود از تلاش برای نابود کردن و کشتن قرآن به نفع ابلیس و لشکریان طاغوتی و متکبر او که به روز حساب ایمان ندارند.

چه بسا سزاوارتر باشد که در این زمان و در سرزمین‌های اسلامی، غضب‌شدگان بر طاغوتیان و اعوان و انصارشان تطبیق داده شود. در وضعیت کسی که ادعای مسلمانی دارد در حالی که طاغوتیانی که با آیین اسلامی محمدی پیکار می‌کنند را یاری و قوانین وضعی شیطانی را پیاده می‌کند، نیک بنگرید. چنین شخصی را چون نیزه‌ای در دست شیطان خواهی دید؛ نماز می‌خواند، قنوت می‌گوید، سوره‌ی فاتحه را قرائت می‌کند و در انتها می‌گوید که خدایا ما را از راه غضب‌شدگان دور کن، با این حال، شب و روز تلاش می‌کند که از غضب‌شدگان باشد در حالی که می‌داند که راه جحیم را می‌پیماید. ﴿جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾³⁵ (با آنکه در دل به آن یقین آورده بودند، ولی از روی ستم و برتری‌جویی، انکارش کردند).

إضاءات: روشنگری ها:

أولاً: إضاءة على أسمائه سبحانه

في الحقيقة إنَّه لا يوجد له سبحانه وتعالى اسم يظهره من الغيب إلى الشهادة أو المعرفة التامة بكنهه وحقيقته، بل جميع الأسماء الكريمة المقدسة هي أسماء لصفاته الذاتية أو الفعلية. ويختص أسم الله بأنَّه اسم لجميع الصفات الكمالية الذاتية والفعلية المتفرعة منها. ويان ذلك: إنَّ اسم الرحمن وضع لصفة الرحمة، فهو راحم برحمته، والرحمة ذاته، واسم قادر وضع لصفة القدرة، فهو قادر بقدرته، والقدرة ذاته، كما روي عنهم (ع)، راجع توحيد الصدوق.

اول: روشنگری از اسماء خداوند :

در حقیقت برای خداوند سبحان و متعال اسمی که او را از غیب به شهود ظاهر نماید، یا شناختی کامل از کُنه و حقیقتش بدهد، یافت نمی‌شود؛ بلکه تمام اسامی کریم و مقدسش اسم‌هایی برای صفات ذاتی یا افعالی او می‌باشند. اسم الله به اینکه اسمی است که در بر گیرنده‌ی همه‌ی صفات کمالی ذاتی و افعالی خارج شده از آن می‌باشد، اختصاص داده شده است. و اینکه اسم رحمان برای صفت رحمتش قرار داده شده است؛ او به واسطه‌ی رحمتش رحم می‌کند و رحمت، عین ذات او است. اسم قادر (توانا) برای صفت توانایی او وضع شده است؛ او با قدرتش، قادر و توانا است و قدرت، عین ذات او می‌باشد؛ همانطور که از ائمه³⁶ روایت شده است.

وهذه الذات الموصوفة بهذه الصفات والمعروفة بهذه الأسماء، هي غير كنهه وحقيقته سبحانه التي لا يعرفها غيره، والتي نشبها بالهاء المضافة إلى كلمة ذات عندما نقول ذاته، ونعلن غيبها بالضممة. وبعبارة أخرى: ضمير الغائب (هو)، فالهاء للثبوت، والواو للغيبة، فعن الباقر (ع): (أنزل الله تبارك وتعالى قل هو الله أحد، فالهاء تثبت الثابت ، والواو إشارة إلى الغائب).

این ذات توصیف شده به وسیله‌ی این صفات، و شناخته شده به وسیله‌ی این اسم‌ها، غیر از کُنه و حقیقت او سبحان و متعال می‌باشد؛ حقیقتی که غیر از خودش کسی آن را نمی‌شناسد. کُنه‌ی که با اضافه کردن «هاء» به انتهای کلمه‌ی «ذات» هنگام گفتن ذاتهُ (ذاتش) آن را اثبات، و غایب بودنش را نیز با إعراب ضمّه (ه) بیان می‌کنیم. به عبارت دیگر، در ضمیرغایب «هو» (او)، (هاء) برای اثبات او و (واو) برای غیب بودنش می‌باشد. از امام باقر³⁶ روایت شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی» **قُلْ**

³⁶ - توحيد صدوق: ص 139 باب صفات ذاتی و صفات أفعالی.

هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را نازل فرمود، که «هاء» اثبات ثابت و «واو» اشاره به غیب می باشد»³⁷.

يجب الالتفات إلى أنّ الذات والكنه إنّما تختلف في مقام المعرفة والتجلی (أي الظهور)، وإلاّ فهو سبحانه حقيقة واحدة بسيطة لا جزء له ولا تركيب فيه، والنور الذي فتح لمحمد (ص) في مثل سم الإبرة، إنّما هو الذات الموصوفة لا الحقيقة والكنه الغائبة عن جميع خلقه، محمد (ص) وما دونه، كما روي عنهم (ع)، فهم يعرفون نيفاً وسبعون حرفاً من الاسم الأعظم، وحرف أستأثر به سبحانه في علم الغیب عنده، وورد هذا المعنى في الدعاء عنهم (ع)، وتكرّر في أكثر من دعاء هذا المعنى: (الاسم المكنون المخزون الذي لم يخرج منك إلى غيرك).

باید توجه داشت که ذات و کُنه، فقط در مقام شناخت و تجلّی (یعنی ظهور) با یکدیگر فرق دارند؛ وگرنه او سبحان و متعال، حقیقتی یکتا و بسیط³⁸ است که نه جزئی دارد و نه ترکیبی در آن وجود دارد. او نوری است که برای حضرت محمدk به اندازه‌ی چیزی شبیه سوراخ سوزن گشایش یافت؛ و فقط ذات توصیف شده‌ای بود نه حقیقت و کُنه‌ی که برای تمامی خلایق غایب است، چه محمدk و چه پایین‌تر از او؛ همان طور که از اهل بیتβ روایت شده است؛ کسانی که هفتاد و چند حرف از اسم اعظم را می‌شناسند و خداوند سبحان یک حرف را نزد خودش در علم غیب ویژه‌ی خود قرار داده است. این معنا در دعا از اهل بیتβ روایت و در چند دعا تکرار شده است: «الاسم المكنون المخزون الذي لم يخرج منك إلى غيرك»³⁹ (اسم پوشیده‌ی نگهداری شده‌ای که که از تو به سوی کس دیگری خارج نشده است).

وفي الحديث عن الصادق (ع)، قال: (إنّ الله تبارك وتعالى خلق أسماءً وهو عزّ وجل بالحروف غير منعوت، وباللفظ غير منطق، وبالشخص غير مجسد، وبالتشبيه غير موصوف، وباللون غير مصبوغ، منفي عنه الأقطار، مبعده عنه الحدود، محجوب عنه حس كل متوهم، مستتر غير مستور، فجعله كلمة تامّة على أربع أجزاء معاً، ليس منها واحد قبل الآخر، فأظهر منها ثلاثة أسماء لفاعة الخلق إليها، وحجب منها واحد؛ وهو الاسم المكنون المخزون، فهذه الأسماء الثلاثة التي أظهرت. فالظاهر هو الله تبارك وتعالى، وسخر سبحانه لكل أسم من هذه أربعة أركان ... إلى آخر الحديث)

در حدیث از امام صادقؑ روایت شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی اسمی خلق نمود در حالی که او عزوجل با حروف ستایش نمی‌شود و با لفظ سخن نمی‌گوید و با شخصیت به هیأت جسم در نمی‌آید و با تشبیه

³⁷ - توحید صدوق: ص 88.

³⁸ - بسیط: ساده و بدون هیچ جزئیات (مترجم).

³⁹ - مصباح المجتهد: ص 815 ؛ اقبال الاعمال: ص 277 و 279 ؛ مصباح کفعمی: ص 536.

کردن توصیف نمی‌شود و با رنگ‌ها رنگین نمی‌گردد، اقطار (جهت‌ها) در او راهی ندارد و حدود از او به‌دور است و از احساس هر توهم‌کننده‌ای پنهان و پوشیده است بی آنکه پرده‌ای باشد؛ پس خداوند آن اسم را کلمه‌ای تام بر چهار جزء هم‌زمان قرار داد به طوری که هیچ کدام از این اجزا بر دیگری اولویت ندارد؛ از آنها سه اسم به جهت احتیاج خلق به آنها ظاهر نمود و یکی را پوشیده نگاه داشت که همان اسم پوشیده شده‌ی نگه داشته شده است و اینها اسامی سه‌گانه‌ای هستند که ظاهر شدند. پس ظاهر، همان الله تبارک و تعالی است و خداوند سبحان برای هر کدام از این اسم‌ها چهار رکن مسخر گردانید.... تا انتهای حدیث»⁴⁰.

ولكل أسم من أسمائه سبحانه وتعالى ظل في خلقه، فضل الذات أو مدينة الكمالات الإلهية، أو اسم الله هو محمد (ص)، أو مدينة العلم. وظل الرحمن - الذي هو باب مدينة الكمالات الإلهية - هو علي (ع) الذي هو باب مدينة العلم، وظل الرحيم - الذي هو باب مدينة الكمالات الإلهية - فاطمة (ع)، أو باب مدينة العلم. وهكذا بقية الأركان الاثني عشرة لهذه الأسماء الثلاثة. والاسم الوحيد الذي لا ظل له في الخلق هو الحقيقة أو الكنه، بل إنّ ظله الذات الإلهية؛ ولذلك فالعبادة الحقيقية هي عبادة الكنه والحقيقة، ولا يعرفها في أعلى درجاتها إلاّ محمد (ص) الذي فاز بالسباق، وأستحق أن يشهد له جميع الخلق بأنّه عبده.

هر اسم از اسم‌های خداوند سبحان و متعال سایه‌ای در خلق دارد؛ سایه‌ی ذات یا شهر کمالات الهی یا اسم الله، حضرت محمد؛ یا شهر علم می‌باشد. سایه‌ی رحمان - که درب شهر کمالات الهی است علی؛ است که دروازه‌ی شهر علم می‌باشد و سایه‌ی رحیم - که درب شهر کمالات خداوندی است حضرت فاطمه؛ یا دروازه‌ی شهر علم است و به همین صورت سایر ارکان دوازده‌گانه‌ی این سه اسم اینچنین می‌باشند. تنها اسمی که هیچ سایه‌ای در خلق ندارد، حقیقت یا کُنه خداوند می‌باشد؛ بلکه سایه‌ی آن، ذات الهی است؛ از همین رو عبادت حقیقی، عبادت کُنه و حقیقت می‌باشد که بالاترین درجات آن را کسی جز محمد؛ نمی‌شناسد؛ همان کسی که در مسابقه پیروز شد و این لیاقت را پیدا کرد که همه‌ی خلق به بنده بودن او شهادت دهند.

قال أمير المؤمنين (ع): (... وكمال توحیده الإخلاص له، وكمال الإخلاص له، نفي الصفات عنه؛ لشهادة كل صفة إنّها غير الموصوف، وشهادة كل موصوف إنّها غير الصفة ...) وعن الرضا (ع)، قال: (ولا معرفة إلاّ بالإخلاص، ولا إخلاص مع التشبيه، ولا نفي مع إثبات الصفات للتشبيه). وهذا المقام مقام محمد (ص). وقال أمير المؤمنين (ع): (وبالذات التي لا يعلمها إلاّ هو عند خلقه معروفاً).

امیرالمؤمنین؛ می‌فرماید: «.... کمال توحید، اخلاص برای او و کمال اخلاص، نفی صفات از او است؛ چرا که

هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر از موصوف می‌باشد و هر موصوف گواهی می‌دهد که غیر از صفت است...»⁴¹.
 امام رضاؑ می‌فرماید: «هیچ شناختی نیست مگر به اخلاص و هیچ اخلاصی همراه با تشبیه کردن، و هیچ نفی کردنی همراه با اثبات صفات برای تشبیه کردن، نمی‌باشد»⁴² و این مقام و جایگاه حضرت محمدؐ می‌باشد.
 و امیر المؤمنینؑ فرمودند: «و با ذاتی که جز او کسی آن را نمی‌شناسد، برای خلقتش شناخته شده است»⁴³.

أي: بظهور الذات وتجليها في الخلق بمحمد (ص)، فالله عرف بمحمد، ولا يعرف محمد (ص) تمام معرفته إلا الله الذي خلقه؛ ولذلك قال أمير المؤمنين (ع): (التي لا يعلمها إلا هو ...)، فلا يعلم الذات، أي: الله إلا هو سبحانه. كما لا يعلم ظل الذات أو تجليها وظهورها في الخلق إلا هو سبحانه. بلى، باب المدينة يعلم أكثر ما في المدينة لا كل ما في المدينة، فعلي وفاطمة يعرفان محمداً (ص)، لكن لا كما هو يعرف نفسه وكما يعرفه الله. قال أمير المؤمنين: (لو كشف لي الغطاء ...)، بينما رسول الله (ص) كشف له مثل سم الإبرة، كما ورد في الحديث

یعنی با ظهور ذات و تجلی آن در خلق به وسیلهی حضرت محمدؐ؛ پس خداوند با محمدؐ شناخته شد و کسی محمدؐ را آن گونه که شایسته‌اش است نمی‌شناسد مگر خداوندی که او را خلق نمود. از همین رو امیر المؤمنینؑ می‌فرماید: «آن که کسی جز او آن را نمی‌شناسد...». پس کسی ذات یا الله را نمی‌شناسد مگر او (هو) سبحان و متعال؛ همان طور که کسی تجلی و ظهور آن در خلق را نمی‌شناسد جز او سبحان و متعال. آری، درب شهر علم بیشتر آنچه در شهر است را می‌داند نه تمامی آنچه در آن است را. بنابراین علی و فاطمهؑ حضرت محمدؐ را می‌شناسند، اما نه آنگونه که آن حضرتؐ خودش را می‌شناسد و نه آنگونه که خداوند او را می‌شناسد.
 امیر المؤمنینؑ می‌فرماید: «اگر پرده برای من برداشته شود...»⁴⁴، در حالی که همان طور که در حدیث آمده است برای رسول خداؐ مثل سوراخ سوزنی برداشته شد⁴⁵.

فكمال عبادته والإخلاص له سبحانه، هو عبادة الكنه والحقيقة، والتوجه إليه هو سبحانه وتعالى، لا إلى الذات التي لا يخلو التوجه إليها من الطمع في تحصيل الكمال على أقل تقدير. ومن هنا نعرف مقام الرسول السيد الكريم محمد (ص) لما اعتبر بقاءه ذنباً، ووجوده خطيئة استغفر منها وطلب العفو منه سبحانه، فجاءه

⁴¹ - نهج البلاغه: ج 1 ص 15 ؛ احتجاج: ج 1 ص 296.

⁴² - توحيد صدوق: ص 40 ؛ عيون اخبار الرضاؑ: ج 2 ص 137.

⁴³ - توحيد صدوق: ص 50 ؛ بحار الانوار: ج 4 ص 275.

⁴⁴ - شرح اصول کافی: ج 3 ص 173 ؛ حلية الابرار: ج 2 ص 62 ؛ بحار الانوار: ج 40 ص 153.

⁴⁵ - کافی: ج 1 ص 443 ؛ بحار الانوار: ج 18 ص 306 ؛ تفسير صافی: ج 5 ص 87.

الجواب من أكرم الكرماء سبحانه برفع شيء من الحجاب، فظل يخفق حتى اشتبه على السادة الكرام ملائكة الله نوره (ص) بنور الله سبحانه وتعالى علواً كبيراً، ففي حديث المعراج عن الصادق (ع)، قال:

بنابراین کمال عبادت و اخلاص برای او سبحان و متعال، عبادت کُنه و حقیقت و توجه به او سبحان و متعال می باشد نه به ذاتی که توجه به آن در کمترین حد خود خالی از طمع برای به دست آوردن کمال نیست. از اینجا به جایگاه و مقام پیامبر خدا سید بزرگوار حضرت محمد پی می بریم؛ هنگامی که بقایش را گناهی برمی شمارد و وجودش را خطایی می داند که از آن استغفار می کند و طلب بخشش از او سبحان و متعال می نماید و پاسخ از کریم ترین کریمان سبحان و متعال با کنار زدن بخش کوچکی از پرده، داده می شود؛ که در نتیجه به نوسان درمی آید تا آنجا که برای ملائکه‌ی بزرگ کریم خداوند نور او با نور خداوند سبحان و متعال که بسیار والامقام است، اشتباه گرفته می شود. در حدیث معراج از امام صادق روایت شده است:

(إِنَّ اللَّهَ عَرَجَ بِنَبِيِّهِ (ص) إِلَى سَمَائِهِ سَبْعاً؛ أَمَّا أَوْلَهُنَّ: فَبَارِكْ عَلَيْهِ، وَالثَّانِيَةَ ... إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ عَرَجَ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَفَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى أَطْرَفِ السَّمَاءِ، ثُمَّ خَرَّتْ سَجْداً، فَقَالَتْ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، مَا أَشْبَهَ هَذَا النُّورَ بِنُورِ رَبِّنَا، فَقَالَ جِبْرَائِيلُ (ع): اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، فَسَكَنَتِ الْمَلَائِكَةُ، وَفَتَحَتْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ، وَاجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَسَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ (ص) أَفْوَاجاً، ثُمَّ قَالَتْ: يَا مُحَمَّدُ كَيْفَ أَخُوكَ؟ قَالَ: بِخَيْرٍ. قَالَتْ: فَإِنْ أَدْرَكَتَهُ فَاقْرَأْ لَهُ مِنْ آيَاتِ السَّلَامِ. فَقَالَ النَّبِيُّ: أَتَعْرِفُونَهُ؟ فَقَالُوا: كَيْفَ لَمْ نَعْرِفْهُ وَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ مِيثَاقُكَ وَمِيثَاقَهُ مِنَّا، وَإِنَّا لَنُصَلِّيُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِ ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، فَلَمَّا قَرَّبَ مِنْ بَابِ السَّمَاءِ تَنَافَرَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى أَطْرَافِ السَّمَاءِ وَخَرَّتْ سَجْداً، وَقَالَتْ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، مَا أَشْبَهَ هَذَا النُّورَ بِنُورِ رَبِّنَا، فَقَالَ جِبْرَائِيلُ (ع): أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ).

«خداوند پیامبرش α را به آسمان های هفت گانه عروج داد. در اولی برکت بر او داد، در دومی تا آنجا که می فرماید: سپس حضرت به آسمان دنیا عروج کرد. فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند، سپس به سجده افتادند و گفتند: سبوح قدوس ربنا و رب الملائكة و الروح، چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است. پس از این کلام جبرئیل γ فرمود: الله اكبر الله اكبر (خدا بزرگتر است)! فرشتگان ساکت شدند و درب های آسمان گشوده شد و فرشتگان اجتماع نمودند. سپس محضر مبارک نبی اکرم α مشرف شدند، فوج فوج جلو آمدند و به آن سرور سلام نمودند. بعد عرضه داشتند: ای محمد، برادرت چطور است؟ حضرت فرمود: بر خیر است. فرشتگان گفتند: اگر او را درک کردی، سلام ما را به او برسان. پیامبر α فرمود: آیا او را می شناسید؟ عرضه داشتند: چگونه او را نشناسیم و حال آنکه خداوند عزوجل پیمان تو و پیمان او را از ما گرفته است و ما بر تو و او صلوات می فرستیم سپس حق تعالی آن حضرت را به آسمان دوم عروج داد. زمانی که آن جناب نزدیک درب آسمان رسید فرشتگان به اطراف

آسمان پراکنده شده، به سجده افتادند و گفتند: سبوح قدوس ربنا و رب الملائكة و الروح، چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است. جبرئیل ۷ گفت: اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله.... تا انتهای حدیث⁴⁶.

* * *

⁴⁶- علل الشرايع: ج ۲ ص ۳۱۳ ؛ بحار الانوار: ج ۱۸ ص ۳۵۴ ؛ کافی: ج ۳ ص ۴۸۲.

مراتب اسمائه سبحانه: مراتب اسماء خداوند :

المرتبة الأولى: مرتبة الحقيقة أو الكنه.

المرتبة الأولى من أسمائه سبحانه هي: مرتبة الحقيقة أو الكنه. وهي مرتبة كلية لا يتميز لنا منها اسم ولا رسم، سوى ما ورد في بعض الروايات من الإشارة إليها بضمير الغائب (هو)؛ ولأنه يشير إلى المرتبة الأعظم من أسمائه سبحانه وتعالى، أطلق عليه الاسم الأعظم، الأعظم، الأعظم.

مرتبه‌ی اول: مرتبه‌ی حقیقت یا کُنه

مرتبه‌ی اول از اسماء خداوند سبحان مرتبه‌ی حقیقت یا کُنه می‌باشد. این مرتبه، مرتبه‌ای است کلی که برای ما نه اسمی و نه رسمی از آن، مشخص نیست، مگر آنچه از برخی روایات به ما رسیده که با ضمیر غایب «هو» (او) به آن اشاره نموده است و اشاره دارد به مرتبه‌ی اعظم از اسماء خداوند سبحان و متعال که «اسم اعظم اعظم» به آن اطلاق می‌گردد.

المرتبة الثانية: هي مرتبة الذات.

وهي مرتبة تفصيلية منها الفيض وبها واجه خلقه سبحانه، وأقول: خلقه وأعني: محمداً (ص) فقط؛ لأنه هو فقط من رأى آيات ربه الكبرى، وفتح له من حجاب الذات فظل يخفق. واسم الله يشير إلى هذه المرتبة فيها تحيّر العقول، وبها هامت القلوب. واسم الرحمن الرحيم باب الذات، ومنه وبه يفاض على الخلق: ﴿قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾.

مرتبه‌ی دوم: مرتبه‌ی ذات

که مرتبه‌ای است تفصیلی و فیض از آن است و او سبحان با این مرتبه با خلش روبه‌رو شده است. در اینجا منظورم از خلق، فقط حضرت محمد ک می‌باشد؛ چرا که فقط او کسی است که آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد و از حجاب ذات برایش گشوده شد و به نوسان درآمد. اسم «الله» به این مرتبه اشاره دارد؛ با آن عقل‌ها به حیرت درآمد و قلب‌ها بی‌قرار گشت. اسم الرحمان الرحیم درب ذات است و از آن و به وسیله‌ی آن به خلق افاضه می‌شود. ﴿قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾⁴⁷ (بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را، هر کدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از آن او است).

المرتبة الثالثة: هي مرتبة الإنسان.

فالذات الإلهية تجلّت وظهرت للخلق في الإنسان الكامل، كما ورد في الحديث ما معناه: (خلق الله آدم على صورته)، وقال تعالى: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ﴾، والتعليم هنا يتجاوز اللفظ والمعنى إلى شيء من الحقيقة الخارجية والتأثير. والأسماء هي أسماءه الذاتية: .. الله، الرحمن، الرحيم، العليم، العزيز، الحكيم، ... الخ. والفعالية الخالق: الباري، المصور، الرزاق .. الخ. وما يتعلّق بها من ظهور وتجلّي؛ سواء في أعلى الساحات النورانية القدسية، كالأنبياء والأئمة والصالحين والملائكة، أو في أدنى الظلمات المادية، كالبساط الذي تجلس عليه، كما ورد في الحديث عن الإمام المعصوم (ع).

مرتبه‌ی سوم: مرتبه‌ی انسان

ذات الهی در قالب انسان کامل برای خلق متجلی و نمایان شد، همان طور که چنین معنایی در حدیث روایت شده است: «**خداوند آدم را به صورت خود آفرید**»⁴⁸. حق تعالی می‌فرماید: «**وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ**»⁴⁹ (و تمام نام‌ها را به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد). در اینجا تعلیم دادن از بیان لفظ و معنی یک شیء از حقیقت خارجی و تأثیرگزاری، پا را فراتر می‌گذارد. منظور از اسماء همان اسماء ذاتی مانند الله، رحمن، رحیم، علیم، عزیز، حکیم... و اسماء فعلی مانند خالق، باری، مصوّر، رزاق... و هر آنچه از ظهور و تجلی به آنها تعلق دارند، می‌باشد؛ چه در بالاترین مراتب نورانی قدسی، مانند انبیا، ائمه، صالحین و ملائکه، و چه در پایین‌ترین مراتب تاریکی‌های مادی و ظلمات، مانند فرشی که رویش می‌نشینیم؛ همان طور که در حدیث از امام معصوم⁷ روایت شده است.

وهذا العلم كان سبب أفضلية آدم على الملائكة، فوعاء الإنسان الفطري كبير، وسعة الأفق الذي يمكن أن ينظر فيه عظيم. وليس للملائكة الكرام إلا الشيء اليسير من هذه القدرة التي أودعها الله في الإنسان الفطري وائتمنه عليها؛ لهذا أمرُوا بالسجود له والخضوع بين يديه، إذا أطاع الله؛ وذلك لأنه انطوى على معرفة الله سبحانه وتعالى، وأصبح تجلياً وظهوراً لأسمائه سبحانه وتعالى، وفي الرواية عن الإمام الرضا (ع) عن آبائه (ع)، عن أمير المؤمنين (ع)، قال: قال رسول الله (ص):

این علم سبب برتر بودن آدم بر ملائکه بود. ظرفیت فطرت انسان بزرگ و عظیم است، به وسعت افقی که شخصی عظیم می‌تواند در آن نظر کند. ملائکه‌ی بزرگوار جز اندکی از این توانایی که خداوند درون انسان فطری به ودیعت گذاشته است را دارا نمی‌باشند. از همین رو است که ملائکه به سجده بر او و خضوع در پیشگاه آدمی که خداوند را اطاعت می‌کند، فرمان داده شدند؛ به این جهت که او بر

⁴⁸ - کافی: ج 2 ص 134 ؛ توحید صدوق: ص 103 ؛ عیون اخبار الرضا: ج 2 ص 110.

⁴⁹ - بقره: 31.

شناخت خداوند سبحان و متعال سرشته شده است و ظهوری و تجلی ای برای اسمهای خداوند سبحان و متعال می باشد. در روایتی از امام رضا از پدران بزرگوارش از امیر المؤمنین نقل شده است که رسول خدا فرمود:

(ما خلق الله خلقاً أفضل مني، ولا أكرم عليه مني، قال علي (ع): فقلت: يا رسول الله فأنت أفضل أم جبرائيل (ع)؟ فقال: يا علي، إنّ الله تبارك وتعالى فضّل أنبيائه المرسلين على ملائكته المقربين، وفضلني على جميع النبيين والمرسلين، والفضل بعدي لك يا علي وللأئمة من بعدك، وأنّ الملائكة لخدّامنا وخدّام محبينا، يا علي الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون للذين آمنوا بولايتنا، يا علي لولا نحن ما خلق الله آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الأرض، فكيف لا نكون أفضل من الملائكة، وقد سبقناهم إلى معرفة ربنا وتسيبحة وتهليله تقديسه؛ لأنّ أول ما خلق الله عزّ وجل خلق أرواحنا فأنطقنا بتوحيده وتحميده، ثم خلق الملائكة، فلما شاهدوا أرواحنا نوراً واحداً أستعظموا أمرنا، فسبحنا؛ لتعلم الملائكة إنّنا خلق مخلوقون، وأنّه منزّه عن صفاتنا، فسبحت الملائكة بتسيبحة ونزهته عن صفاتنا. فلما شاهدوا عظم شأننا، هللنا؛ لتعلم الملائكة أن لا إله إلاّ الله، وإنا عبيد ولسنا بألهة يجب أن تُعبد معه أو دونه، فقالوا:

لا إله إلاّ الله. فلما شاهدوا كبر محلّنا، كبرنا؛ لتعلم الملائكة أنّ الله أكبر من أن ينال عظم المحل إلاّ به. فلما شاهدوا ما جعله الله لنا من العزّ والقوّة، قلنا: لا حول ولا قوّة إلاّ بالله؛ لتعلم الملائكة أن لا حول لنا ولا قوّة إلاّ بالله. فلما شاهدوا ما أنعم الله به علينا وأوجبه لنا من فرض الطاعة، قلنا: الحمد لله؛ لتعلم الملائكة ما يحق لله تعالى ذكره علينا من الحمد على نعمته، فقالت الملائكة: الحمد لله. فبنا اهتدوا إلى معرفة توحيد الله وتسيبحة وتهليله وتحميده وتمجيدته. ثم إنّ الله تبارك وتعالى خلق آدم فأودعنا صلبه وأمر الملائكة بالسجود له؛ تعظيماً لنا وإكراماً، وكان سجودهم لله عزّ وجل عبودية، ولآدم إكراماً وطاعة؛ لكوننا في صلبه. فكيف لا نكون أفضل من الملائكة وقد سجدوا لآدم كلهم أجمعون. وإنّه لما عرج بي إلى السماء أذن جبرائيل مشيئاً مشيئاً، وأقام مشيئاً مشيئاً، ثم قال لي: تقدّم يا محمد، فقلت له: يا جبرائيل أتقدّم عليك؟ فقال: نعم؛ لأنّ الله تبارك وتعالى فضّل أنبيائه على ملائكته أجمعين، وفضلك خاصّة. فتقدّمت فصليت بهم ولا فخر. فلما انتهيت إلى حجب النور قال لي جبرائيل: تقدّم يا محمد، وتخلّف عني، فقلت: يا جبرائيل في مثل هذا الموضع تفارقني؟ فقال: يا محمد إنّ انتهاء حدّي الذي وضعني الله عزّ وجل فيه إلى هذا المكان، فإن تجاوزته احترقت أجنحتي؛ بتعدي حدود ربي جل جلاله، فرجّ بي في النور زجّة حتى انتهيت

إلى حيث ما شاء الله من علو ملكه، فنوديت يا محمد. فقلت: لبيك ربي وسعديك تباركت وتعاليت، فنوديت: يا محمد أنت عبدي، وأنا ربك، فإياي فأعبد وعلي فتوكل، فأنتك نوري في عبادي، ورسولي إلى خلقي، وحجتي على بريتي، لك ولمن اتبعك خلقت جنتي، ولمن خالفك خلقت ناري، ولأوصيائك أوجبت كرامتي، ولشيعتهم أوجبت ثوابي. فقلت: يا رب ومن أوصيائي؟ فنوديت: يا محمد أوصيائك المكتوبون على ساق عرشي، فنظرت وأنا بين يدي ربي جلّ جلاله إلى ساق العرش، فرأيت اثنا عشر نوراً، في كل نور سطر أخضر عليه أسم وصي من أوصيائي، أولهم علي بن أبي طالب (ع) وآخرهم مهدي أمتي (ع)، فقلت: يا رب هؤلاء أوصيائي من بعدي؟ فنوديت: يا محمد هؤلاء أوليائي وأصفيائي، وحججي بعدك على بريتي، وهم أوصيائك وخلفائك، وخير خلقي بعدك. وعزّتي وجلالي لأظهرنّ بهم ديني، ولأعلينّ بهم كلمتي، ولأطهرنّ الأرض بآخرهم من أعدائي، ولأمكننّه مشارق الأرض ومغاريها، ولأسخرنّ له الرياح، ولأذلنّ له السحاب الصعاب، ولأرقينّه في الأسباب، ولأنصرنّه بجندي، ولأمدنّه بملائكتي، حتى تعلقو دعوتي، ويجمع الخلق على توحيدني، ثم لأديمنّ ملكه ولأداولنّ الأيام بين أوليائي إلى يوم القيامة).

«خداوند خلقی که بهتر از من باشد و نزد او گرمی تر از من باشد نیافریده است. علیؑ گوید: به پیامبر اکرم گفتیم: ای رسول خدا، شما بهتری یا جبرئیل؟ فرمود: ای علی! خدای تبارک و تعالی انبیای مرسل را بر ملائکهی مقرب برتری داد و مرا بر جمیع انبیا و رسولان فضیلت بخشید و پس از آن، ای علی! برتری از آن تو و امامان پس از تو است و فرشتگان خادمان ما و خادمان دوستداران ما هستند.

ای علی! حاملان عرش و کسانی که گرداگرد عرش هستند به واسطهی ولایت ما حمد پروردگارشان را به جا می آورند و برای مؤمنان طلب مغفرت می کنند. ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و جنت و آتش و آسمان و زمین را نمی آفرید و چگونه از ملائکه برتر نباشیم در حالی که در توحید و معرفت پروردگارمان و تسبیح و تقدیس و تهلیل او بر آنها سبقت گرفته ایم، زیرا اولین چیزی که خداوند عزوجل خلق فرمود، ارواح ما بود، پس ما را به توحید و حمد خود گویا ساخت.

سپس ملائکه را آفرید و هنگامی که آنها ارواح ما را در حالی که نور واحدی بودند مشاهده کردند، امر ما را بزرگ دیدند؛ ما تسبیح گفتیم تا ملائکه بدانند که ما مخلوقات آفریده شده ایم و خداوند از صفات ما منزّه است، و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه دانستند. هنگامی که ملائکه بزرگی شأن ما را دیدند ما را تهلیل گفتند، ما تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که هیچ معبودی جز الله (لا اله الا الله) نیست و بدانند که ما بندگان کوچک هستیم و نه خدایانی که باید با او و یا در کنار او پرستیده شویم، پس آنها گفتند: لا اله الا الله؛ و چون بزرگی منزلت ما را مشاهده کردند، خدا را تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خداوند بزرگتر از آن است (الله اکبر) که (نسبت) بزرگی و عظمت، کسی جز او را نسزد. و چون عزّت و قوتی که خداوند به ما عطا فرموده بود را دیدند گفتیم «لا حول و لا قوة الا بالله» تا ملائکه بدانند که ما را هیچ قدرت و قوتی نداریم جز به واسطهی خداوند و چون نعمتی که خداوند به ما داده و آن را در برابر واجب نمودن طاعت و عبادت بر ما واجب نموده بود، دیدند، گفتیم «الحمد لله» تا ملائکه

بدانند که خداوند در برابر نعمتهایی که بر ما ارزانی داشته است، حقوقی دارد و ملائکه نیز گفتند «الحمد لله». پس به واسطه‌ی ما به معرفت توحید خدای تعالی و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او رهنمون شدند.

سپس خدای تعالی آدم^۷ را آفرید و ما را در صلب او به ودیعه نهاد و به ملائکه فرمان داد که به دلیل تعظیم و اکرام ما بر او سجده کنند. سجده‌ی آنها برای خدای عزوجل، عبودیت و بندگی و برای آدم، اکرام و طاعتی بود زیرا ما در صلب او بودیم. چگونه ما از ملائکه برتر نباشیم در حالی که همه‌ی آنها به آدم سجده کردند. چون مرا به آسمان‌ها به معراج بردند جبرئیل دو تا دو تا اذان و اقامه گفت، سپس گفت: ای محمد! پیش بایست. گفتیم: ای جبرئیل! آیا بر تو پیشی بگیرم؟ گفت: آری زیرا خدای تبارک و تعالی پیامبرانش را و علی‌الخصوص تو را بر همه‌ی ملائکه برتری داده است. من پیش ایستادم و با ایشان نماز خواندم در حالی که این، مایه‌ی هیچ فخری نیست، و چون حجاب‌های نور را به پایان رساندم، جبرئیل^۷ گفت: ای محمد! پیش برو و از من عقب ماند. گفتیم: ای جبرئیل! آیا در چنین جایی از من جدا می‌شوی؟ گفت: ای محمد! نهایت حدی که خدای تعالی برای من مقرر فرموده، همین جا است و اگر از آن بگذرم به سبب تجاوز از حدودی که پروردگار بزرگوایم مقرر فرموده است، بال‌هایم می‌سوزد. من به شدت در نور شدید افکنده شدم، تا به آنجا که خدای تعالی از ملکوتش اراده فرموده بود رسیدم و ندا رسید: ای محمد! گفتیم: لبیک و سعیدیک ای پروردگار من! تو را مبارک و متعالی داشتم (تبارکت و تعالیت). ندا رسید: ای محمد، تو بنده‌ی من و من پروردگار توام؛ پس فقط مرا پرستش کن و بر من توکل نما. تو نور من در میان بندگان من و فرستاده‌ی من به سوی خلقم و حجت‌م بر مردمانی. برای تو و کسی که از تو پیروی کند، بهشت‌م را خلق نمودم و آتش من برای کسی است که با تو مخالفت ورزد، و برای اوصیای تو کرامت‌م را لازم گردانیدم و برای شیعیان‌شان ثواب‌م را مقرر داشتم.

گفتم: پروردگار! اوصیای من چه کسانی هستند؟ ندا رسید: ای محمد! اوصیای آنانند که نامشان بر ساق عرش من نگاشته شده است و من در حالی که در پیشگاه پروردگار جلّ و جلالم بودم، به ساق عرش نگریستم و دوازده نور دیدم و در هر نوری سطری سبز بود که نام هر یک از اوصیای من بر آن نوشته شده بود. اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر آنها مهدی امتم بود. گفتم: پروردگار! آیا آنها اوصیای من هستند؟ ندا آمد: ای محمد! آنها اولیا و دوستان و برگزیدگان و حجت‌های من بر خلائق، پس از تو هستند و آنها اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق پس از تو می‌باشند. به عزت و جلالم سوگند که به واسطه‌ی ایشان دینم را چیره و کلمه‌ام را بلند می‌نمایم و توسط آخرین آنها زمین را از دشمنانم پاک می‌گردانم و مشرق و مغرب زمین را به تملک او درمی‌آورم و باد را مُسَخَّر او می‌کنم و گردنکشان سخت را رام او می‌سازم و او را بر نردبان ترقی بالا می‌برم و با لشکریان خود یاریش می‌کنم و با فرشتگانم به او مدد می‌رسانم تا آنکه دعوت‌م را آشکار کند و مردمان گرد توحیدم آیند، سپس دولت‌ش را پایدار می‌سازم، و تا روز قیامت، روزگار و ایام حکمرانی را میان اولیای خود (دست به دست) می‌گردانم^{۵۰}.

وعن الصادق (ع)، قال: (كان جبرائيل إذا أتى النبي (ص) قعد بين يديه قعدة العبد، وكان لا يدخل حتى يستأذن). از امام صادق ۷ روایت شده است: «هرگاه جبرائیل خدمت پیامبر K می‌آمد چون بنده‌ای در حضور ایشان می‌نشست و هرگز بدون اینکه اجازه بگیرد، بر او وارد نمی‌شد»⁵¹.

* * *

عظفاً علی ما سبق:

للالتفات إلى كنه وحقيقة معرفة الرسول (ص) بالذات الإلهية سبحانه وتعالى، وتجليها وظهورها فيه (ص) للخلق. يتدبر هذا المثل: وهو الفرق بين علم من عرف النار برؤيتها فقط، ومن احترق في النار حتى أصبح هو ناراً، وهذا هو مقام الرسول الكريم (ص) عندما فتح له مثل سم الإبرة، فهو بين حالين؛ حال فناء ولا يبقى له منها اسم ولا رسم ولا يبقى إلا الله الواحد القهار، وحال يعود فيها إلى الأنا والشخصية.

عظفی بر آنچه گذشت

برای درک کردن کُنه و حقیقت شناخت رسول خدا K از ذات الهی سبحان و متعال و تجلی و ظهور آن ذات در حضرت K برای خلق، باید در این مثال تدبر و اندیشه نمود: بین علم کسی که فقط آتش را دیده باشد با کسی که در آتش سوخته باشد تا آنجا که خودش آتش شده باشد، تفاوت وجود دارد؛ این جایگاه (تبدیل شدن به آتش) مقام رسول کریم K می‌باشد، آن هنگام که برای او مانند سوراخ سوزنی گشایش رخ داد در حالی که او بین دو حالت بود: حالت فنا و نیستی، که از این فتح شدن نه اسمی و نه رسمی برای حضرت باقی نماند و جز خداوند واحد قهار چیزی بر جای نماند، و حالت دوم، حالتی بود که در آن به منیت یا شخصیتش بازمی‌گشت.

وإذا لم تكتفِ بحديث المعراج السابق أعرج بك على سورة الفتح، قال تعالى: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾. وليس المراد فتح مكة في هذه الآية، وإن كان فتح مكة من لوازم هذا الفتح؛ لأنَّ الفتح في الملكوت يتبعه فتح في الشهادة، فما بالك إن كان الفتح في عالم اللاهوت! بين الذات الإلهية ومحمد (ص)، وهو إمطة شيء من الحجاب. وقصر الآية على فتح مكة تعسّف، وميل بالآية عن المراد منها؛ حيث استخدم صيغة الماضي ﴿إِنَّا فَتَحْنَا﴾، أي: إنَّ الفتح تحقّق في فترة سبقت نزول الآية، أو أثناء نزولها، بينما فتح مكة تحقّق بعد عامين من نزول

الآية. ثم إن هذا الفتح كان سبباً لمغفرة ذنب الرسول الملازم له (تقدم، وتأخر)، وهذا الذنب - كما مر - هو تشوُّبه (ص) بالظلمة التي لا يخلو منها مخلوق؛ لأنَّه هو سبحانه وتعالى فقط نور لا ظلمة فيه.

اگر حدیث معراج که پیش‌تر بیان شد، شما را کفایت نمی‌کند، آیات سوره‌ی فتح را بنگرید. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»⁵² (ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده‌ایم * تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد برایت بپامزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید).

منظور از فتح در این آیه، فتح مکه نیست، هر چند فتح مکه از ملزومات این فتح می‌باشد؛ چرا که فتح در ملکوت، فتحی در عالم شهود را به دنبال دارد؛ حال اگر فتح در عالم لاهوت رخ دهد، وضعیت چگونه خواهد بود؟! فتحی بین ذات الهی و محمد که برداشتن جزئی از حجاب بود.

اختصاص دادن آیه فقط به فتح مکه، ظلم و منحرف و دور کردن آیه از منظور محسوب می‌شود. در این آیه صیغه‌ی ماضی به کار گرفته شده است «إِنَّا فَتَحْنَا» (ما برای تو فتح کردیم)؛ یعنی فتح و گشایش قبل از نازل شدن این آیه یا هنگام نازل شدن آن محقق گشته است، در حالی که فتح مکه دو سال پس از نزول این آیه به وقوع پیوست.

به علاوه این فتح سبب غفران گناه ملازم با پیامبر بود (تَقَدَّمَ و تَأَخَّرَ) و این گناه همان طور که پیش‌تر بیان شد همان آمیخته بودن او با تاریکی و ظلمتی است که هیچ مخلوقی از آن مستثنی نیست؛ چرا که فقط او سبحان و متعال نور مطلق است که هیچ ظلمتی در آن راه ندارد.

فعن هشام بن سالم، قال: دخلت على أبي عبد الله (ع)، فقال: (أتعت الله؟ فقلت: نعم. قال (ع): هات. فقلت: هو السميع البصير. قال (ع): هذه صفة يشترك فيها المخلوقون. قلت: فكيف تعنته؟ فقال (ع): هو نور لا ظلمة فيه...). وبسبب إمارة الحجاب والفتح المبين وفناء الرسول الكريم في الذات الإلهية، أصبح هو وجه الله وكلمته التامة. وبتعبير آخر: أصبح هو أسم الله في خلقه وأسمائه الحسنی في خلقه. وهذه هي المرتبة الثالثة لأسمائه سبحانه وتعالى، وكذلك حجج الله صلوات الله عليهم، من أئمة وأنبياء وأوصياء ومرسلين - كل بحسب مرتبته وقربه - يمثلون وجه الله وأسمائه الحسنی، منهم المرأة التي انعكست فيها الأسماء الحسنی، وهم الذين تخلَّقوا بأخلاق الله سبحانه وتعالى.

از هشام بن سالم نقل شده است که گفت: بر ابو عبدالله ۷ وارد شدم. حضرت فرمود: «آیا خداوند را توصیف می‌کنی؟». گفتم: بله. فرمود: «توصیف کن». گفتم: او سمیع و بصیر است. فرمود: «این صفتی است که مخلوقات در آن شریک‌اند». عرض کردم: چگونه او را توصیف می‌فرمایید؟ حضرت ۷ فرمود: «او نوری

است که هیچ ظلمت و تاریکی در آن راه ندارد.....»⁵³.

به سبب برداشته شدن حجاب و فتح مبین و فنا شدن رسول کریم ﷺ در ذات الهی، او وجه خداوند و کلمه‌ی تامه‌ی خداوند شد و به عبارت دیگر، او اسم الله در خلق و اسم‌های نیکوی خداوند در خلق شد. این مرتبه، مرتبه‌ی سوم از اسم‌های خداوند سبحان و متعال می‌باشد و به همین ترتیب حجت‌های خداوند از ائمه و انبیا و اوصیا و مرسلین - هر کس به فراخور مرتبه و نزدیکی‌اش - تمثیل وجه خداوند و اسم‌های نیکوتر او می‌باشند؛ آنها آینه‌ای هستند که اسم‌های نیکوتر در آنها بازتاب شده است؛ کسانی که به اخلاق خداوند سبحان و متعال آراسته گشته‌اند.

روی الصدوق في التوحيد وفي العيون عن الهروي: قال: قلت لعلي بن موسى الرضا (ع): يا ابن رسول الله (ص)، فما معنى الخبر الذي روي: أن ثواب لا إله إلا الله النظر إلى وجه الله؟ فقال (ع): (يا أبا الصلت من وصف الله بوجهه كالوجه فقد كفر، ولكن وجه الله أنبيأؤه ورسله وحججه (صلوات الله عليهم)).

از شیخ صدوق در کتاب توحید و در کتاب عیون از هروی روایت شده است که گفت: به علی بن موسی الرضا عرض کردم: ای فرزند رسول خدا ﷺ، معنای این خبر که روایت شده چیست؟ «باداش لا اله الا الله، نظر به وجه خداوند است». حضرت فرمود: «ای ابا صلت، هر کس خدا را به یکی از وجوه توصیف کند، کافر شده است، اما وجه خداوند انبیا، فرستادگان و حجت‌های او که سلام و صلوات خداوند بر ایشان باد، می‌باشد»⁵⁴.

روی الكليني في أصول الكافي: عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله (ع) في قوله عز وجل: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾، قال (ع): (... نحن والله الأسماء الحسنی، التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلا بمعرفة). والأخبار في هذا المعنى كثيرة ومستفيضة.

کلینی در اصول کافی روایت کرده است: از معاویة بن عمار از ابو عبدالله ﷺ درباره‌ی این سخن خداوند عزوجل «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»⁵⁵ (از آن خداوند است نیکوترین نام‌ها. به آن نام‌هایش بخوانید) روایت شده است که فرمود: «... به خدا سوگند نیکوترین اسم‌ها ما هستیم که خداوند هیچ عملی را از بندگان قبول نمی‌کند مگر با شناخت و معرفت ما»⁵⁶. اخبار و روایات در این زمینه بسیار و مفصل است.

⁵³ - توحید صدوق: ص 146 ؛ بحار الانوار: ج 4 ص 70.

⁵⁴ - توحید صدوق: ص 117 ؛ عیون اخبار الرضا: ج 2 ص 106.

⁵⁵ - اعراف: 180.

⁵⁶ - کافی: ج 1 ص 144 ؛ بحار الانوار: ج 25 ص 5.

بقي أن نعرف: آنچه که مانده و باید بدانیم:

بقي أن نعرف أن كل مرتبة أدنى، هي تجلّ وظهور لمرتبة أعلى لأسمائه سبحانه وتعالى، فأسم الله أو الذات الإلهية؛ هو تجلّ وظهور للحقيقة أو الكنه أو الاسم الأعظم أو هو. ومحمد (ص)؛ هو تجلّي وظهور للذات الإلهية في الخلق أو اسم الله في الخلق. أما الرحمن الرحيم؛ فهما اسم واحد معبر عن الرحمة ولا يفترقان، بلى بينهما تمايز في السعة والشدة فقط، وهما باب الذات الإلهية أو اسم الله، وتجلّيهما أو ظهورهما في الخلق، هما علي وفاطمة (عليهما السلام)، باب مدينة العلم أو محمد (ص)، قال تعالى: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾. والرحيم منطوٍ في الرحمن.

آنچه مانده است و باید بدانیم:

هر مرتبه‌ی پایین‌تر، تجلی و ظهوری است از مرتبه‌ی بالاتر اسم‌های نیکوتر خداوند؛ اسم الله یا ذات الهی، تجلی و ظهوری است از حقیقت یا کُنه یا اسم اعظم یا «هو». محمد ک تجلی و ظهوری برای ذات الهی در خلق یا اسم الله در خلق می‌باشد. «الرحمن الرحيم» اسم‌های واحدی هستند که اشاره به رحمت خداوند دارند و از هم جدا نمی‌شوند؛ آری بین این دو تمایزی در وسعت و شدت رحمت وجود دارد؛ این دو در ذات الهی یا اسم الله هستند، و علی و فاطمه ک تجلی و ظهور این اسم‌ها در خلق و در شهر علم یا حضرت محمد ک می‌باشند. خداوند متعال می‌فرماید: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»⁵⁷ (بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را، هر کدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از آن او است) و رحيم در رحمان پیچیده شده است.

فهذه الأسماء الثلاثة: (الله، الرحمن، الرحيم)، هي أركان الاسم الأعظم؛ ولهذا برحيل علي (ع) من هذا العالم إلى جوار ربّه نادی جبرائیل: (تهدّمت أركان الهدى) - أي في هذا العالم - بعودة ثالثها علي (ع)، بعد أن سبقه محمد (ص) وفاطمة (ع). ولأهمية هذه الأسماء الثلاثة، بل ولقيام الخلق والسموات والأرض ببركتها، فتحت بها سورة الفاتحة، بل القرآن أو الكتاب التدويني، كما فتح بها الكتاب التكويني، فأول ما خلق الله سبحانه نور محمد وعلي وفاطمة (ع)، كما ورد في الروايات، وهما - كما تبين - نور: الله، الرحمن، الرحيم على التوالي، والله أعلم وأحكم، وما أوتينا من العلم إلا قليلاً.

این اسم‌های سه‌گانه (الله، رحمان و رحيم) ارکان اسم اعظم هستند؛ از همین رو با رحلت کردن علی ک از این دنیا به جوار پروردگارش، جبرائیل ک ندا سر داد: «ارکان هدایت ویران شد»؛ یعنی با بازگشت سومین آنها یعنی علی ک ارکان هدایت در این جهان ویران شد؛ پس از اینکه حضرت محمد ک و فاطمه ک

از او پیشی جسته بودند.

به جهت اهمیت این سه اسم، و حتی به جهت بر پا شدن خلق و آسمانها و زمین به برکت این سه اسم، سوره‌ی فاتحه و حتی قرآن یا کتاب نوشته شده، با این اسمها آغاز شد، همان طور که خداوند کتاب تکوینی را با اینها گشایش نمود. اولین چیزی که خداوند سبحان خلق نمود نور محمد و علی و فاطمه⁵⁸ بود؛ همان طور که در روایات آمده است⁵⁸ و همان طور که گفته شد اینها⁵⁸ به ترتیب نور الله، رحمان و رحیم هستند؛ و خداوند عالم‌ترین و حکم‌کننده‌ترین است و ما از علم جز اندکی بهره نبرده‌ایم.

⁵⁸ - به بحار الانوار: ج 15 ص 24 و قبل از آن، و ج 25 ص 22 و ج 54 ص 170 و سایر منابع مراجعه کنید.

الأسماء الإلهية في سورة الفاتحة أسماء خداوند در سوره فاتحه :

الأسماء الإلهية التي وردت في الفاتحة: أسماء الهى كه در فاتحه آمده است :

أولاً: الله، الرحمن، الرحيم

اسم الله موضوع للذات الجامعة للكمالات الربانية. والرحمن الرحيم باب الذات، ولولا أن الرحمة هي الباب لما زكى أحد من العالمين، فلا يتحقق كمال لأحد، بل لا يفاض شيء على جميع العوالم المخلوقة إلا بهذين الاسمين، فالفيض من الله وبالرحمن الرحيم؛ ولذا قال تعالى: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾.

اول: الله، الرحمان و الرحيم

اسم «الله» برای ذات جامع کمالات ربّانی وضع شده است، و رحمان و رحيم دروازه‌ی این ذات می‌باشند. اگر باب رحمت نمی‌بود کسی از جهانیان تزکیه (پاکیزه) نمی‌شد، و هیچ کسی به کمال نمی‌رسید؛ و حتی چیزی بر عالم‌های خلقت افاضه نمی‌شود، مگر به واسطه‌ی این دو اسم. پس فیض از الله و با واسطه‌ی رحمان رحيم می‌باشد، و از همین رو خداوند می‌فرماید: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»⁵⁹ (بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را، هر کدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از آن او است).

ثانياً: رب العالمين

العوالم ثلاثة، وهي:

أ- عالم الملك: أو هذا العالم الجسماني الذي نعيش فيه، ويتكوّن من المادة - الشبيهة بالعدم والتي ليس لها حظ من الوجود إلا قابليتها للوجود - ، ومن الصورة المظهرة لها. والمادة متقومة بالصورة، وكل ما للجسم من إحساس وطعم ورائحة وحركة ونمو واندثار، فهي للصورة الجسمانية والمثالية لا للمادة. فمثلاً: الإصبع في جسم إنسان ما يتحسّس الحرارة والبرودة والنعومة والخشونة، وعند موت هذا الإنسان - ففي الغالب - يتحوّل جسمه إلى تراب، فيمسي هذا الإصبع حفنة تراب.

دوم: رب العالمين

عالمها سه تا هستند که عبارتند از:

الف- عالم مُلك: یا همین عالم جسمانی که در آن زندگی می‌کنیم، و از ماده -چیزی که به عدم شبیه است و بهره‌ای برای وجود داشتن ندارد مگر قابلیت برای وجود و صورتی که ظاهر کننده‌ی آن است، تشکیل شده است. ماده با صورت قوام می‌یابد و آنچه در جسم وجود دارد مانند احساس، طعم، بو، حرکت، رشد و از بین رفتن، جملگی مربوط به این صورت جسمانی و مثالی می‌باشد نه ماده. به عنوان مثال انگشت در دست انسان، گرما و سرما و نرمی و زبری را حس می‌کند، و در بیشتر موارد هنگام مرگ انسان، جسمش به خاک تبدیل می‌شود و این انگشتان هم مشتی خاک نامیده خواهند شد.

وحقیقة هذا الأمر هو: أنّ صورة إصبع الإنسان ارتفعت عن المادة، وعرضت عليها صورة جديدة، هي صورة حفنة التراب، وهي جسم جديد غير حسّاس، فتيبنا لنا أنّ الإحساس في الأجسام من لوازم الصورة لا المادة. وهكذا لو تحولت حفنة التراب إلى برتقالة، أصبحت ذات رائحة جميلة وطعم طيب، ومع أنّ المادة نفسها في الإصبع والتراب والبرتقالة، ولكن تغير الصورة سبب تغير الرائحة والطعم والتحسس، بل وحرمة أكل التراب وإصبع الإنسان وحلية أكل البرتقال.

حقیقت این است که صورت انگشت انسان از ماده برداشته شده و صورتی جدید بر آن عرضه گردیده است که صورت یک مشت خاک می‌باشد، که جسمی جدید است که احساسی ندارد و به این ترتیب برای ما روشن می‌شود که حس‌ها در اجسام از لوازم مربوط به صورت می‌باشد نه ماده. اینچنین است که اگر این مشت خاک تبدیل به یک پرتقال شود دارای بوی زیبا و طعمی خوش می‌شود و با اینکه ماده در انگشت و خاک و پرتقال یکسان است، اما تغییر صورت، سبب تغییر بو و طعم و احساس شده است، و حتی باعث تغییر در حرام بودن خوردن خاک و انگشت انسان، و حلال بودن خوردن پرتقال.

فعن الصادق (ع) قال: (اعلم يا فلان إنّ منزلة القلب من الجسد بمنزلة الإمام من الناس الواجب الطاعة عليهم، ألا ترى أنّ جميع جوارح الجسد شرط للقلب وتراجمة له مؤدية عنه، الأذنان والعينان والأنف والفم واليدان والرجلان والفرج، فإنّ القلب إذا هم بالنظر فتح الرجل عينه، وإذا هم بالاستماع حرك أذنيه وفتح مسامعه فسمع، وإذا هم القلب بالشم استنشق بأنفه، فأدى تلك الرائحة إلى القلب، وإذا هم بالنطق تكلم باللسان، وإذا هم بالبطش عملت اليدان، وإذا هم بالحركة سعت الرجلان، وإذا هم بالشهوة تحرك الذكر. فهذه كلّها مؤدية عن القلب بالتحريك، وكذلك ينبغي للإمام أن يطاع للأمر منه).

از امام صادق^۷ روایت شده است که فرمود «بدان ای فلانی که جایگاه قلب نسبت به جسد همانند جایگاه امام واجب اطاعه در بین مردم است. آیا نمی بینی که تمام جوارح جسد عاملان و کارکنان قلب و مترجم و ادا کننده‌ی عمل از طرف او هستند؟ دو گوش و دو چشم و بینی و دهان و دو دست و دو پا و عضو شهوت همه کارگزاران قلب هستند. هنگامی که قلب اراده‌ی دیدن کند، انسان دو چشمش را برای دیدن باز می کند و هرگاه اراده‌ی شنیدن کند دو گوشش را به کار می گیرد و شنوایی اش را فعال می کند و می شنود، و وقتی بخواهد ببوید با بینی می بوید و بینی است که آن بو را به قلب می رساند و زمانی که بخواهد صحبت کند با زبان حرف می زند، و هنگامی که بخواهد کاری انجام دهد، دست ها را به عمل وامی دارد و وقتی بخواهد حرکت کند با پا حرکت می نماید و وقتی نیت شهوت کند عضو شهوت را وادار به شهوت رانی می کند. این اعضا و جوارح همگی با تحریک قلب به فعالیت درمی آیند. سزاوار است که امام در فرمانی که می دهد، اینگونه اطاعت شود»⁶⁰.

ومن هنا نعرف أنّ التشريع لا ينظر إلى المادة، بل إلى الصورة، بل ويكفي النظر إلى الصورة المثالية الملكوتية التي هي أصل الصورة الجسمانية؛ ولهذا ورد عن المعصومين (ع) ما معناه: (إنّ الله لم ينظر إلى هذا العالم منذ خلقه)، (وأنّ الله لا ينظر إلى صوركم، ولكن ينظر إلى قلوبكم). كما وتندفع بما قدّمت شبهة الأكل والمأكل ؛ حيث إنّ المشترك بين الإصبع والتراب والبرتقالة في المثال هو: المادة فقط، والمادة: عدم قابل للوجود لا غير. فبين أنّه لا يوجد أي اشتراك حقيقي بين الإصبع والتراب والبرتقالة.

از اینجا درمی یابیم که تشریع و قانون گذاری به صورت نظر دارد نه به ماده، و حتی نظر داشتن به صورت مثالی ملکوتی که اصل صورت جسمانی است، کفایت می کند. به همین دلیل از معصومین^۶ روایت شده است: «خداوند از زمانی که این عالم را خلق نمود به آن نگاه نکرد» و «خداوند به چهره‌ی شما نگاه نمی کند بلکه به قلب های شما نظر می افکند»⁶¹.

به این ترتیب شبهه‌ی «آکل و مأکول»⁶² (خورنده و خورده شده) پاسخ داده می شود؛ چرا که وجه اشتراک بین انگشت و خاک و پرتغال در مثال، فقط ماده است و ماده عدمی است که تنها قابلیت برای وجود دارد و نه چیز دیگر. بنابراین مشخص شد که هیچ گونه اشتراک حقیقی بین انگشت و خاک و پرتغال وجود ندارد.

⁶⁰ - علل الشرایع: ج 1 ص 109 ؛ بحار الانوار: ج 58 ص 249 ؛ فصول المهمه فی اصول الائمه: ج 3 ص 247.

⁶¹ - امالی طوسی: ص 536 ؛ بحار الانوار: ج 67 ص 248.

⁶² - به طور خلاصه این شبهه به این صورت است که انسان با مردن تبدیل به خاک می شود و ریشه‌ی درختان و نباتات آن را جذب خویش می کنند، و به این صورت تبدیل به میوه می شود و انسانی دیگر آن را می خورد و آنچه خورده است جزئی از جسدش می شود. در اینجا سئوالی مطرح می شود: این اجزای خورده شده به کدام جسد باز می گردد؟ اگر به جسد اول بازگردد، جسد دوم بعد از مرگش ناقص خواهد بود و اگر به جزئی از جسد دوم بازگردد جسد اول ناقص خواهد بود! الزامی ندارد که جسم خورده شده، یک انسان باشد و اگر جسم خورده شده متعلق به یک حیوان باشد نیز همین مسأله پابرجا خواهد بود. به این ترتیب برخی با استناد به این شبهه، معاد جسمان را منکر می شوند؟

ب- عالم الملكوت: وهو عالم مثالي مجرد عن المادة، شبيه بما يراه النائم، وهو أشرف من هذا العالم الجسماني، بل ومسيطر عليه ويتصرف فيه. ولكل جسم في عالم الملك صورة في عالم الملكوت، وهي حقيقته. وصورة الإنسان في عالم الملكوت، هي نفسه أو الناطقة المغروسة في الجنان، وهي المدبرة للجسم في هذا العالم المادي، وهذه النفس أو الناطقة المغروسة في الجنان هي: ظل العقل.

ب- عالم ملكوت: عالم مثالي مجرد از ماده است، شبیه آنچه شخص در خواب می بیند. این عالم، از عالم جسمانی بالاتر است، و حتی بر آن سیطره دارد و در آن دخل و تصرف می کند. هر جسمی در عالم ملک، شکل و صورتی در عالم ملکوت دارد، که حقیقت آن جسم می باشد. صورت انسان در عالم ملکوت، نفس او یا ناطقه‌ی کاشته شده در قلب او می باشد که تدبیر کننده‌ی جسم در این عالم مادی است. این نفس یا ناطقه‌ی کاشته شده در قلب، همان سایه‌ی عقل می باشد.

ج- العالم العقلي: وهو العالم الثالث، أشرف من عالم الملكوت. وهو عالم كلي، الموجودات فيه مستغرقة بعضها في بعض، ولا تنافي بينها، كما هو الحال في عالمي الملكوت والملك. وغاية الإنسان هي الوصول إلى هذا العالم، والغرض من هذا الوصول هو معرفة الله سبحانه وتعالى، على ما قدمت من أنها ليست معرفة كنهه وحقيقته سبحانه، ولا معرفة ذاته أو أسمائه وصفاته التي هي عين ذاته، بل هي معرفة ظلال أسمائه الحسنی، وهم الحجج (ع). وأؤكد أنهم ظلال أسمائه الحسنی، لا أسمائه الحسنی التي هي عين الذات.

ج- عالم عقلي: که عالم سوم است، از عالم ملکوت بالاتر است و عالمی کلی است که موجودات در آن برخی در برخی دیگر تنیده شده‌اند و در آن منافات و اختلافی وجود ندارد؛ آن گونه که در عالم ملکوت و در عالم ملک وجود دارد.

غایت انسان رسیدن به این عالم است و غرض از این رسیدن، شناخت و معرفت خداوند سبحان و متعال می باشد و همان طور که گفته شد این شناخت، معرفت و شناخت کُنه و حقیقت او سبحان و متعال نیست و همچنین شناخت ذات یا اسما و صفات او که عین ذاتش می باشند هم نمی باشد بلکه معرفت و شناخت سایه‌های اسم‌های نیکوی او است که همان حجت‌های الهی β می باشند و تأکید می کنیم که آنها سایه‌های اسم‌های نیکوی خداوند هستند نه خود اسم‌های نیکوی او که عین ذات او می باشند.

وأما ما ورد في بعض الروايات التي تسميهم بالأسماء الحسنی؛ فمن حيث إنّ الصورة تحكي الأصل، فأنت عندما ترى صورة شخص ما تقول: هذا فلان مع أنّ ما رأيته هو صورته، وليس هو ذاته. وربما اختار سبحانه من خلقه من فتح لهم باب رحمته، وكشف عنهم الغطاء فنظروا إلى الرسول الكريم (ص)، الحاكي عن الذات

أو مدينة الكمالات، وبابه علي وفاطمة (عليهما السلام)، أو قل إلى ظل: الله، الرحمن، الرحيم، ووجهه سبحانه في الممكنات.

اما آنچه از بعضی روایات آمده است که آنها را «اسماء الحسنی» (نام‌های نیکو) نام نهاده است به این دلیل است که صورت، حکایت کننده‌ی اصل می‌باشد؛ هنگامی که عکس کسی را می‌بینی می‌گویی این فلانی است در حالی که شما خود این شخص ندیده‌ای و آنچه دیده‌ای عکس او می‌باشد. و چه بسا خداوند از خلقش کسانی را که در ب رحمت را به رویشان گشود، برگزید و حجاب را از پیش روی آنان برداشت و آنان به رسول کریم که حکایت کننده‌ی ذات یا شهر کمالات است، نظر افکندند؛ شهری که بابش علی و فاطمه است؛ به عبارت دیگر اینان به سایه‌ی الله، رحمن و رحیم و وجه او سبحان و متعال در ممکنات⁶³، نظر کردند.

والإنسان في جميع هذه العوالم يحمد الله رب العالمين ويشني عليه؛ لآته الكريم الذي يعطي بلا مقابل. فهو سبحانه المربي في هذا العالم الجسماني، فمن حفنة التراب تكون النبات، ثم الحيوان المنوي والبويضة، ثم الجنين، ثم الطفل، ثم أخذ جسم الطفل ينمو ويتكامل شيئاً فشيئاً. والإنسان في جميع هذه الأطوار فقير ومحتاج إلى رب غني، يوفر له البيئة الملائمة، والغذاء الكافي لنموه وتكامله، ويدفع عنه أذى المتنافيات.

انسان در همه‌ی این عوالم، حمد و ستایش خداوند پروردگار جهانیان را می‌کند و او را تسبیح می‌گوید؛ چرا که او کریمی است که بدون هیچ چشم‌داشتی، عطا می‌کند. او در این عالم جسمانی پروردگار است؛ از مشتی خاک، گیاه رویانید، سپس منی و تخمک زنده، سپس جنین، سپس کودک، سپس جسم کودک رشد می‌کند و به تدریج به تکامل می‌رسد. انسان در همه‌ی این مسیرها فقیر و محتاج پروردگار غنی است؛ کسی که برایش زیست‌گاه مناسب و غذای کافی جهت رشد و تکاملش را فراهم کند و آسیب‌های ناشی از اضرار و تضادها را از او دفع نماید.

وربما يقول أحد: ما فائدة التكامل في العالم المادي، والنتيجة أن جسم الإنسان الذي هو غاية الكمال في العالم الجسماني يعود إلى حفنة التراب، وهي جماد، وهو أخس الموجودات الجسمانية؟

أقول: إن جسم الإنسان إذا تكامل بشكل حقيقي، وبني على الحلال، وزكي بالعمل الصالح الخالص لله سبحانه، فهو لا يعود حفنة تراب، بل يبقى جسم إنسان، وورد في الروايات أن الأرض لا تأكل (أجسام الأنبياء والأوصياء والشهداء، ومن واظب على غسل الجمعة أربعين أسبوعاً) ، وقد لمس الناس هذه الحقيقة

⁶³ - ممکنات: موجودات فانی که وجودشان از خودشان و در دست خودشان نیست (مترجم).

كثيراً عندما كشف عن قبور بعض الشهداء، ووجدوا أنّها على حالها لم تتغيّر. كما روي أنّه كشف عن جسد الحر بن يزيد الرياحي (رحمه الله)، فوجد على حاله لم يتغيّر، مع مرور مئات السنين على شهادته مع الحسين بن علي (عليهما السلام). إذن، فانهبأر أجسام معظم الناس وعودتها حفنة تراب؛ لأنّهم بنوها على جرف هار ولم يزكّوها بالعمل الصالح.

شاید گفته شود: فایده‌ی این تکامل در عالم ماده چیست؟ در حالی که نتیجه و سرانجام جسم انسان که نهایت کمالش در این عالم جسمانی تبدیل شدن به مشتی خاک است، و حال آنکه خاک جماد و پست‌ترین موجودات جسمانی می‌باشد!

در پاسخ می‌گوییم: اگر جسم انسان به شکل درست و حقیقی تکامل پیدا کند و بر حلال بنا شود و با عمل صالح خالص برای خداوند پاکیزه شده باشد به مشتی خاک تبدیل نمی‌شود همان طور که در روایات آمده است، به صورت جسم انسان باقی می‌ماند: «**جسم‌های انبیا، اوصیا و شهدا و کسی که چهل هفته بر غسل جمعه مداومت داشته باشد**»⁶⁴ را زمین نمی‌بلعد. مردم این واقعیت را در موارد متعدد لمس کرده‌اند؛ هنگامی که قبور بعضی از شهدا را نبش می‌کنند و می‌بینند که جسم آنها هیچ تغییری نکرده است، همان طور که روایت شده است که جسد حر بن یزید ریاحی⁶ نبش شد و دیده شد که با گذشت صدها سال از شهادتش به همراه حسین بن علی^ع، جسدش هیچ تغییری نکرده است.

بنابراین از بین رفتن جسم بیشتر مردم و بازگشت آن به مشتی خاک از آن رو است که جسم را بر لبه‌ی پرتگاهی پرورش داده‌اند و با عمل صالح آن را تزکیه و پاکیزه نکرده‌اند .

أما في عالم الملكوت؛ فالإنسان محتاج إلى المربي الذي يفيض عليه الكمالات الأخلاقية التي ترقى به إلى عالم العقل، ومحتاج إلى الربّ الذي يدفع عنه الأهواء النفسية الباطلة، ووساوس شياطين الإنس والجن التي تقيد سيره في طريق الله سبحانه وتعالى. أما الثلّة الذين يصلون إلى عالم العقل، فهم محتاجون إلى الربّ الذي يفيض عليهم ويكملهم كل بحسب درجته: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾. كما ويثبّت أقدامهم في هذا العالم. وهكذا فجميع الموجودات في جميع العوالم محتاجة إلى الربّ سبحانه، وترجو فضله، وتترقب عطاء مربّيها لتتکامل وتبقى.

اما در عالم ملکوت، انسان محتاج پروردگاری است که کمالات اخلاقی را به او افاضه نماید؛ کمالاتی که او را به عالم عقل ارتقا دهد. او به پروردگاری محتاج است که هواهای نفسانی باطل و وسوسه‌های شیاطین انس و جن را که جلوی سیر او در طریق خداوند سبحان و متعال را می‌گیرند، از او دور نماید. اما گروه کوچکی که به عالم عقل می‌رسند، آنها هم به پروردگاری نیاز دارند که به آنها

⁶⁴ - رجوع کنید به تفسیر قرطبی: ج 17 ص 4 ؛ منهج رشاد لمن اراد سداد: ص 565.

افاضه نماید و هر کس را بر حسب درجه‌اش، تکامل بخشد: «وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»⁶⁵ (بگو: ای پروردگار من، بر علم من بیفزای)؛ همان طور که گام‌هایشان را در این عالم، ثابت می‌دارد. این چنین است که تمامی موجودات در همه‌ی عوالم به پروردگار سبحان احتیاج دارند و به فضل او امیدوارند، و چشم‌انتظار عطا و بخشش پرورش‌دهنده‌شان هستند تا کامل‌شان کند و بقایشان بخشد.

ثالثاً: ملك يوم الدين

تبیّن من البحث السابق أنّ الحجج (ع)، هم وجه الله وظلال أسمائه الحسنی، فأمرهم أمره سبحانه، وملكهم ملكه، فإذا ملك أو حكم أحدهم (ع) كان الملك لله؛ لأنّ المعصوم (ع) يحكم بشريعة الله، وبيّتها بين عباد الله، وأعماله كلّها بأمر الله وفي رضا الله سبحانه وتعالى، فهذا الحاكم المعصوم (ع) طاعته واجبة، وهي طاعة الله ومعصيته والتمرد عليه محرمة؛ لأنّها معصية الله والتمرد على الله؛ لأنّه خليفة الله في أرضه.

قال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾. وقال تعالى: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ وقال تعالى: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ وقال تعالى: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾ .

والآيات الدالة على أنّ الملك لله سبحانه وتعالى كثيرة، وليس للعباد أن يتصرّفوا وفق أهوائهم أو تخرصاتهم العقلية.

از مبحث پیشین مشخص شد که حجت‌های خداوند وجه الله و سایه‌ی اسم‌های نیکوی او می‌باشند؛ پس فرمان آنها، فرمان او و سلطنت‌شان، سلطنت او است. بنابراین اگر یکی از آنها، حکومت یا سلطنت کند، پادشاهی از آن خداوند خواهد بود؛ چرا که معصوم طبق شریعت خداوند حکم می‌راند و آن را بین مردم رواج می‌دهد، و اعمال او همگی به امر خدا و در جهت رضایت خداوند سبحان و متعال می‌باشد. اطاعت از این حاکم معصوم واجب است و اطاعت از خداوند محسوب می‌گردد و تمرد و نافرمانی او حرام می‌باشد؛ چرا که معصیت و نافرمانی در برابر خداوند محسوب می‌گردد؛ زیرا او جانشین و خلیفه‌ی خدا در زمینش است.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»⁶⁶ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم).

⁶⁵ - طه: 114.

⁶⁶ - بقره: 30.

و همچنين: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»⁶⁷ (يا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان‌روایی بزرگ ارزانی‌شان داشتیم).
و می‌فرماید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»⁶⁸ (ای داوود، ما تو را خلیفه‌ای روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد).

و همچنين حق تعالی می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ»⁶⁹ (بگو: بارخدايا! تویی دارنده‌ی مُلک و پادشاهی. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی و از هر که بخواهی مُلک می‌ستانی).
آیاتی که دلالت دارند بر اینکه پادشاهی و سلطنت از آن خداوند سبحان و متعال است و از آن بندگان نیست که طبق هواهای نفس‌شان و یا گمان‌های عقلی‌شان رفتار کنند، بسیار می‌باشند.

و كما قَدِّمْتُ أَنَّ كِلْتَا الْقَرَاءَتَيْنِ (مَالِكُ، وَمَلِكُ) تَتَضَمَّنُ مَعْنَى الْمَلِكِ الثَّابِتِ لَهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَلَى هَذِهِ الْأَرْضِ، سِوَاءَ رِضَى النَّاسِ أَمْ أَبْوَابِ بَلِي، هُمْ عِنْدَ رَفْضِهِمْ لِمُلْكِهِ سُبْحَانَهُ، فَهُوَ لَا يُجْبِرُهُمْ عَلَى طَاعَةِ وَليِهِ وَحِجَّتِهِ، وَخَلِيفَتِهِ وَالْمَلِكِ الْمَعْيَنِ مِنْهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى؛ حَيْثُ إِنَّ الضَّرْرَ سَيَقَعُ عَلَيْهِمْ، وَالتَّلْفَ سَيَكُونُ فِي أَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ، بَلْ هُمْ خُلِقُوا فِي هَذِهِ الْأَرْضِ لِعِبَادَةِ اللَّهِ، وَالْكَفْرَ بِالطَّاغُوتِ بِاخْتِيَارِهِمْ، فَيُجْبِرُهُمْ عَلَى رَفْضِ حُكْمِ الطَّاغُوتِ وَمُحَارَبَةِ رَمُوزِهِ، وَإِقَامَةِ حُكْمِ اللَّهِ وَمَنَاصِرَةِ خَلِيفَتِهِ تَنْفِي أَسْئَلِ الْاِمْتِحَانِ، وَتَضْيِيعِ الْغُرُضِ مِنْهُ.

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد هر دو قرائت «مَلِكُ» و «مَالِكُ» تضمین‌کننده‌ی این معنی که پادشاهی ثابت و پابرجا بر روی این زمین از آن او سبحان و متعال است، می‌باشند؛ چه مردم راضی باشند یا نباشند. آری، به جهت نپذیرفتن پادشاهی او سبحان و متعال که او آنها را بر اطاعت از ولی و حجتش و جانشینش و پادشاه تعیین شده از جانب او سبحان و متعال، مجبور نکرده است. ضرر و زیان به آنها خواهد رسید و نابودی در جان‌ها و اموالشان خواهد افتاد؛ چرا که آنها خلق شده‌اند که در این زمین بندگی و اطاعت از خداوند و کفر به طاغوت را به اختیار خود برگزینند و مجبور کردن آنها بر نپذیرفتن حکم طاغوت و پیکار با آن و بر پا داشتن حکم خدا و یاری کردن جانشین خداوند، اصل این امتحان خدا را نفی می‌کند و غرض نهایی از این کار را ضایع می‌سازد.

⁶⁷ - نسا: 54.

⁶⁸ - ص: 26.

⁶⁹ - آل عمران: 26.

وهذا يبيّن لنا شرف أمة محمد (ص) وعظم شأنها؛ حيث إنّها التي تقيم حكم الله على أرضه في حدث ليست له سابقة ولا نظير، وتنصر خليفة الله المهدي (ع) في يوم الدين، أو جولة الجزاء والحساب في هذه الأرض. وتلك الأمة أنصار وأصحاب الإمام المهدي (ع)، هم خير أمة أخرجت للناس يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر، أمّا من سبقهم فلا يمكن إطلاق اسم أمة محمد (ص) عليهم بهذا الوصف، أي: يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر. كيف وقد قتلوا خلفاء الله علي (ع)، وولده (ع)، سواء من ناصر الطواغيت أم من خذل المعصومين (ع). بلى، هناك أفراد قلائل نصرّوا المعصومين (ع)، وفي الغالب قضوا كما قضى أئمتهم (ع)، فهم بين مسموم ومقطع بالسيوف كمالك الأشتر، وحجر بن عدي الكندي، وأصحاب الحسين (ع).

این مطلب شرافت امت محمد و بزرگی جایگاهشان را برای ما تبیین می‌کند؛ چرا که امتی است که حکم خداوند در زمینش را در یک حادثه‌ی بی‌نظیر و بی‌سابقه اقامه می‌کند، و جانشین خدا حضرت مهدی را در روز دین (یوم‌الدين) یا همان آوردگاه جزا و حساب در این زمین، یاری می‌نماید. این امت یعنی انصار و اصحاب امام مهدی بهترین امتی است که برای مردم خارج شده است؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. اما اطلاق امت محمد با این توصیف برای کسانی که پیش از آنها بودند، امکان‌پذیر نمی‌باشد؛ یعنی اینکه امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. چطور چنین چیزی شدنی می‌باشد در حالی که آنها خلفای خداوند یعنی علی و فرزندان او را به قتل رسانیدند؛ چه کسانی که طاغوتیان را یاری رسانیدند و چه کسانی که معصومین را تنها گذاردند؛ هر دو گروه یکسان هستند. آری، عده‌ی کمی بودند که معصومین را یاری رسانیدند و در بیشتر موارد سرنوشت آنها همانند سرنوشت ائمه‌شان بود؛ بعضی مسموم شدند و بعضی با شمشیر به شهادت رسیدند؛ همانند مالک اشتر و حجر بن عدی کندی و یاران امام حسین.

كما أنّ شرف هذه الأمة يتمثل بأنّها ستنصر أول من سيقم حكم الله في أرضه، وينشر القسط والعدل بين الناس، بل لعليّ أقول: هو الشخصية الوحيدة المنفذة لشريعة الله التامة في أرضه، ومعظم من سبقه (صلوات الله عليهم) هم مبلغون ومنذرون ومبشرون. وملك سليمان وذي القرنين ليسا بسعة ملكه، ولم يُعطيا من التمكين والسلطة بقدر ما سيُعطى (ع)؛ حتى ورد في بعض الروايات: أنّ موسى بن عمران (ع) تمنّى أن يكون هو قائم آل محمد.

شرافت این امت به این است که آنها اولین کسی را که حکم خداوند را در زمین اقامه، و قسط و عدل را بین مردم منتشر می‌کند، یاری خواهند کرد؛ و حتی می‌گوییم: او تنها شخصیت اجرا کننده‌ی کامل شریعت خدا در زمین است و بیشتر پیشینیان او (که صلوات خداوند بر آنها باد) مبلغ،

بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده بودند.

پادشاهی سلیمان و ذوالقرنین به وسعت ملک و پادشاهی او نیست، و از نظر تمکین و سلطنت به آنها به قدری داده نشده بود که به او داده خواهد شد؛ تا جایی که در برخی روایات آمده است که موسی بن عمران⁷⁰ آرزو کرد که خودش قائم آل محمد⁷⁰ باشد.

وإذا عرفنا فيما سبق من البحث أنّ الحجج (ع) هم ظلال أسمائه سبحانه وتعالى، تبين لنا هنا أنّ الإمام المهدي (ع) هو ظل اسمه سبحانه الملك، فالإمام هو الحاكم والمَلِك في الأرض في يوم الله أو يوم الدين، والله هو المَلِك الحقيقي ليوم الدين. ومن المناسب أن تفتح سورة الفاتحة بالحمد والثناء على الله سبحانه وتعالى، ويختتم الحمد بملك يوم الدين. ومحمد (ص) ظل اسم الله سبحانه، والإمام المهدي ظل اسم المَلِك سبحانه وتعالى، وكما ورد عنهم (ع): (بنا فتح الله وبنا يختم).

حال که از مبحث پیشین دانستیم که حجت‌های الهی^β سایه‌های اسم‌های او سبحان و متعال می‌باشند، برای ما روشن می‌شود که امام مهدی^γ سایه‌ی اسم «مَلِك» او سبحان و متعال است. پس امام، حاکم و مَلِك (پادشاه) در زمین در روز خدا یعنی روز دین می‌باشد و خداوند پادشاه حقیقی روز دین می‌باشد.

مناسبت دارد که سوره‌ی فاتحه با حمد و ثنای خداوند آغاز شود و با ستایش «مَلِك يَوْمَ الدِّين» (پادشاه روز دین) خاتمه پذیرد.

حضرت محمد^κ سایه‌ی الله سبحان است و امام مهدی^γ سایه‌ی اسم مَلِك سبحان و متعال، و همان طور که از ایشان^β روایت شده است: «با ما خداوند آغاز کرد و با ما پایان می‌دهد»⁷¹.

* * *

⁷⁰ - سالم اشل نقل می‌کند: شنیدم ابا جعفر محمد بن علی باقر^γ می‌فرماید: «موسی بن عمران در سفر اول به آنچه به قائم آل محمد^β در تمکین و فضل داده می‌شود، نظر افکند. پس موسی^γ گفت: خداوند، مرا قائم آل محمد^β گردان. خداوند فرمود: او از نسل احمد است. سپس در سفر دوم نظر کرد و مانند همان را یافت و دوباره همان را تکرار کرد و همان پاسخ به او گفته شد. سپس به سفر سوم نظر کرد و همانند همان را مشاهده نمود. دوباره همان گفته را تکرار نمود و همان پاسخ به او داده شد». غیبت نعمانی: ص 246 ؛ بحار الانوار: ج 55 ص 77.

⁷¹ - از رسول خدا^κ روایت شده است که فرمود: «... ای علی، هدایت یعنی پیروی از امر خدا نه هوا و رأی، و گویی در برابر قومی هستی که قران را تأویل می‌کنند و شبهات را برمی‌گیرند و شراب را حلال می‌کنند و در اعطای زکات خساست به خرج می‌دهند و مال حرام را هدیه می‌دهند. گفتیم: ای رسول خدا، اینها که این اعمال را انجام می‌دهند چه کسانی هستند؟ اهل فتنه‌اند یا از دین خارج شده‌اند؟ فرمود: آنها اهل فتنه‌اند، در آن فرو می‌روند تا اینکه عدالت، آنها را دریابد. گفتیم: عدالت از ما است یا از غیر ما؟ فرمود: البته از ما است؛ با ما خداوند آغاز نمود و با ما خداوند پایان می‌دهد...». بحار الانوار: ج 32 ص 298 ؛ امالی طوسی: ص 66.

ثانياً: إضاءة على العبادة والاستعانة دوم: روشنگری از عبادت و استعانت

العبادة:

العبادة عبادة الله سبحانه وتعالى ببساطة وبدون أي تعقيد هي: طاعة الله والانصياع لأوامره ونواهيه؛ ولهذا كان الامتحان الأول للعقل الأول أو محمد (ص) في عالم العقل بسيط وخالٍ من أي تفاصيل، وهو أدبر فأدبر، أقبل فأقبل.

عبادت: به طور ساده و به دور از هر پیچیدگی، عبادت خداوند سبحان و متعال یعنی اطاعت از خداوند و سر سپردن به امرهای و نهی‌های او؛ از همین رو است که امتحان اول برای برای عقل اول یعنی حضرت محمدؐ در عالم عقل بسیار ساده و خالی از هر گونه تفصیلی بود؛ فرمود: پشت کن، پشت کرد و فرمود: پیش آی، پیش آمد.

قال أبو عبد الله الصادق (ع): (اعرفوا العقل وجنده تهتدوا، واعرفوا الجهل وجنده تهتدوا، قال سماعة: قلت: جعلت فداك لا نعرف إلا ما عرفتنا؟ فقال أبو عبد الله (ع): إنّ الله تبارك وتعالى خلق العقل، وهو أول خلق خلقه من الروحانيين عن يمين العرش من نوره، فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فأقبل، فقال الله تبارك وتعالى له: خلقتك خلقاً عظيماً، وكرمتك على جميع خلقي. قال: ثم خلق الجهل من البحر الأجاج الظلماني، فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل، فلم يقبل، فقال الله عزّ وجل: استكبرت فلعنت، ثم جعل للعقل خمسة وسبعين جنداً... إلى آخر الحديث).

امام صادقؑ می‌فرماید: «عقل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید، و جهل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید». سماعه گوید: عرض کردم، فدایت شوم، غیر از آنچه شما بما فهمانیده‌اید نمی‌دانیم. حضرت فرمود: «خداوند تبارک و تعالی عقل را آفرید. عقل اولین مخلوقش از روحانیون از سمت راست عرش از نورش بود. به او فرمود: برو، و او رفت. سپس به او فرمود: پیش آی، و پیش آمد. خداوند تبارک و تعالی به او فرمود: تو را بر خلقتی عظیم خلق نمودم و بر تمام مخلوقاتم کرامت بخشیدم. سپس جهل را از دریای شور و ظلمانی آفرید و فرمود: برو، و او رفت. سپس به او فرمود: پیش آی، و پیش نیامد. خداوند عزوجل فرمود: تکبر ورزیدی، پس تو را لعنت کردم. سپس برای عقل هفتاد و پنج سرباز قرار داد.... تا آخر حدیث»⁷².

وإذا كانت العبادة هي الطاعة أصبح الأمر بسيطاً، فكل من أطاع الله عبد الله، وكل من لم يطع الله لم يعبد الله سبحانه وتعالى، وإن ظهر منه شيء في البداية يدل على طاعة الله كأدبار الجهل؛ فإن الذي يقتصر على الظاهر يظن أنّ إدبار الجهل كان طاعة لأمر الله، ولكن لو تدبرنا قليلاً لعلمنا أنّ طاعة لهواه، كذلك عبادة إبليس التي سبقت تكبره ومعصيته. ولو عدنا إلى هذه الأرض لوجدنا أنّ أول من خلق من الإنس هو أينا آدم (ع)، وكان الأمر الأول من الله للملائكة، ومن دخل معهم هو السجود لآدم، وهو سجود لنور محمد (ص) وعلي (ع) في صلبه، وهذا السجود كان لله سبحانه وتعالى، وإنما كان آدم (ع) قبلة للملائكة توجّهوا به إلى الله، واعترفوا بأفضليته (ع) عليهم، وهكذا أصبحت هذه سنة الله في الأرض، سنة الله ولن تجد لسنة الله تبديلاً، يبعث خلفاءه وحججه (ع)، ويأمر عباده بطاعتهم، فطاعتهم طاعة الله، ومعصيتهم معصية الله.

حال که عبادت به طور سادگی به معنی اطاعت می باشد، هر کس خدا را اطاعت کند بندهی خدا است و هر کس خدا را اطاعت نکند، خداوند سبحان و متعال را بندگی نمی کند؛ حتی اگر در ابتدا از او چیزی ظاهر شده باشد که بر اطاعت از خدا دلالت کند، مثل رفتن جهل؛ شخص ظاهر بین گمان می کند که پشت کردن یا رفتن جهل در جهت اطاعت از فرمان خداوند بود، ولی اگر کمی تدبر و دقت کنیم، درمی یابیم که در واقع اطاعت از هوای نفس خودش بود؛ درست مانند عبادت ابلیس که تکبر و معصیتش از او پیشی گرفت. اگر به این زمین نگاهی بیندازیم، درمی یابیم اولین انسانی که خلق شد پدرمان آدم ۷ بود، و اولین فرمان از جانب خداوند برای ملائکه و هر آن کس که به همراه آنها بود، سجده به آدم ۷ بود، که در واقع سجده به نور محمد ۷ و علی ۷ که در صلب آدم جای داشتند، بود، و این سجده، برای خداوند سبحان و متعال می باشد، و آدم ۷ فقط قبله ای برای ملائکه بود که با آن به خداوند روی آوردند، و به برتر بودن او ۷ نسبت به خود، اعتراف نمایند. به این صورت این سنت الهی در زمین جاری شد؛ سنت خداوندی که در آن هیچ تبدیل و تغییری نیست. خداوند جانشینان و حجت هایش ۷ را مبعوث می فرماید و بندگانش را به اطاعت از آنها امر می کند؛ بنابراین اطاعت از آنها، اطاعت از خداوند و نافرمانی از آنها، معصیت خداوند می باشد.

أما الشريعة؛ فهي منطوية تحت أجنحتهم، وهم المبلغون لها، فالعمل بالشريعة وقبولها دون طاعتهم والانقياد والتسليم لهم لا قيمة له. وكيف تكون له قيمة وحكمه سبحانه في أهل السماء وأهل الأرض واحد، وقد طرد إبليس (عليه اللعنة) ولعنه؛ لأنه رفض السجود لآدم وتكبر عليه، مع أنه لم يرفض عبادة الله سبحانه في غير هذا الأمر، بل كان مجتهداً فيها كما روي. ومن هنا فإن معرفة حجة الله وخليفته في أرضه، ومن ثم طاعته والتسليم والانقياد له هي طاعة الله سبحانه وعبادته، وأولئك الذين لا يطيعون حجة الله وخليفته في أرضه لم

يعبدوا الله سبحانه وتعالى، وإن عملوا بالشريعة وصاموا وصلوا وحجوا، وقد ورد عنه (ص) ما معناه: (من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية)، وقال تعالى: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾.

اما شریعت، در زیر بال‌های آنها قرار گرفته است و آنان، مبلغان شریعت هستند. پس عمل به شریعت و پذیرفتنش بدون اطاعت از آنها و سر سپردن به آنها و تسلیم شدن در برابر آنان هیچ ارزشی ندارد. چطور ارزش داشته باشد در حالی که حکم او سبحان و متعال میان اهل آسمان و اهل زمین یکسان است. ابلیس که لعنت خدا بر او باد طرد نمود و او لعنتش فرمود؛ چرا که سجده بر آدم را نپذیرفت و بر او تکبر ورزید، با اینکه عبادت خداوند را به غیر از این مورد، رد نکرده بود و آن گونه که روایت شده است، در عبادت خداوند بسیار کوشا بود⁷³.

از اینجا مشخص می‌شود که معرفت و شناخت حجت خدا و جانشین او در زمینش، و به دنبال آن اطاعت و تسلیم شدن و گردن نهادن به او، همان اطاعت از خداوند سبحان و بندگی او می‌باشد، و آنان که حجت خدا و جانشین او در زمینش را اطاعت نمی‌کنند، خداوند سبحان و متعال را عبادت نکرده‌اند؛ حتی اگر به شریعت عمل کنند، روزه بگیرند، نماز بخوانند و حج به جا آورند. از پیامبر^ص روایت شده است: «هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است»⁷⁴. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»⁷⁵ (جز این نیست که تو بییم دهنده‌ای هستی و هر قومی را رهبری است).

ولم ولن تتحقق الهداية للإنسان إلى الصراط المستقيم ما لم يعرف الهادي ويسلم وينقاد له، ومن هنا فإن من لا ينقاد لخليفة الله في أرضه ولا يتوجه بطاعته (ع) إلى الله سبحانه وتعالى عندما يقول: إياك نعبد، فإنه يخاطب هواه وإبليس (لعنه الله) والجهل (لعنه الله)، وعندما يتوجه جسمه إلى القبلة، فإن حقيقته ونفسه

⁷³ - امیر المؤمنین^ع می‌فرماید: «... پس عبرت گیرید از آنچه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزار ساله‌اش را که روشن نیست بر حسب سال‌های این جهان برآورد شده است یا سال‌های جهان دیگر در برابر ساعتی تکبر ورزیدن، پوچ ساخت. پس از ماجرای ابلیس، با گناهی همسنگ او، کیست که از عذاب الهی رهایی تواند؟ هیچ کس! خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که فرشته‌ای را با آن گناه بیرون راند، به بهشت اندرون نبرد. حکم او در میان اهل آسمان و اهل زمین، یکسان است و میان خدا و هیچ یک از بندگان مصالحه‌ای نیست که چیزی را که بر همه‌ی جهانیان حرام کرده است، بر آن بنده مباح نموده باشد. پس ای بندگان خدا، بترسید از اینکه دشمن خدا شیطان شما را به بیماری خود (تکبر و خودپسندی) دچار گرداند و به ندای خود شما را از جای برانگیزد و سواران و پیادگان خود را بر شما فرود آورد. به جان خودم سوگند که او تیر تهدید در کمان رانده و کمانش را سخت کشیده است و از جایی نزدیک بر شما تیر می‌افکند و گفته است: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (گفت: ای پروردگار من، از آن رو که مرا نومید کردی، در روی زمین بدی‌ها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم)....». نهج البلاغه: ج 2 ص 138.

⁷⁴ - امامت و تبصره: ص 10 ؛ مراجعه کنید به کافی: ج 1 ص 376 و پس از آن.

⁷⁵ - رعد: 7.

تتوجّه إلى عكس القبلة؛ لأنه في حقيقته متوجّه إلى المادة والعدم، ورافض لطاعة الله، ومتكبر على ولي الله، وإن تظاهر بطاعته سبحانه وتعالى، كما أنّ خليفة الله أو الإمام المهدي (ع) في هذا الزمان هو باب الله، ومنه ينزل الفيض الإلهي والوجود، والإعراض عنه إعراض عن الله سبحانه وإنكار وجوده لفضل هذا العبد على جميع أهل الأرض، حيث بإخلاصه لله أصبح أهلاً لإيصال الفيض الإلهي إلى الأرض وأهلها، ولولاه لساخت الأرض بأهلها، كما ورد عنهم (ع)، وطاعة الإمام المهدي (ع) تتمثل في أمور، منها التهيئة لظهوره، سواء بتهيئة النفس أو المجتمع أو الظروف الملائمة لتمكينه من الحكم وإقامة شريعة الله في أرضه، ونشر القسط والرحمة بين العباد.

هرگز برای انسان به سوی صراط مستقیم هدایت، محقق نمی‌شود و نخواهد شد مادام که هدایت‌گر را نشناسد و تسلیم او نشود و مطیع فرمانش نگردد. از اینجا درمی‌یابیم هر کس که به خلیفه‌ی الهی در زمینش گردن نهد و با اطاعت از او⁷⁶ به سمت خداوند متوجه نشود، هنگامی که می‌گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» هوای نفس خویش و ابلیس لعنت الله و جهل لعنت الله را خطاب قرار داده است، و آن هنگام که جسم او رو به قبله است، حقیقت و نفسش خلاف جهت قبله متوجه می‌گردد؛ چرا که او در حقیقت خویش، به سمت ماده و عدم متوجه شده و اطاعت خداوند را رد کرده، و نسبت به ولیّ او تکبر ورزیده است، هر چند تظاهر به اطاعت از خداوند سبحان و متعال نماید. خلیفه‌ی خدا یا امام مهدی⁷⁶ در این زمان، باب خداوند است، و فیض الهی و وجود از او نازل می‌گردد و روی برگردانیدن از او، روی برگردانیدن از خداوند سبحان می‌باشد، و انکار و تکذیب برتر بودن این بنده بر همه‌ی اهل زمین می‌باشد؛ آن گونه که او با اخلاصش برای خداوند این شایستگی را یافت که سبب رسانیدن فیض الهی به زمین و اهل آن باشد، و اگر او نبود زمین با اهلش نابود می‌شد؛ همان طور که از ائمه⁷⁶ روایت شده است. اطاعت از امام مهدی⁷⁶ در مواردی نمایان می‌شود؛ از آن جمله آماده شدن برای ظهور آن حضرت می‌باشد، چه آماده کردن خود باشد یا جامعه، یا مهیا کردن شرایط برای امکان‌پذیر شدن حکومت او و برپایی شریعت الهی در زمینش، و انتشار قسط و رحمت در میان بندگان.

الاستعانة:

الاستعانة، على العبد أن لا يستعين بغير الله سبحانه وتعالى في جميع أموره الدنيوية والأخروية، في أعماله وعبادته، في نومه ويقظته، في مرضه وصحته. ولكن كيف يتحقق هذا الأمر، ونحن نستعين بالعامل والفلاح والمهندس والطبيب وعالم الدين وبالملائكة وبأرواح الصالحين، من الأنبياء والأوصياء والشهداء والأولياء؟ إن هذا الإخلاص في الاستعانة بالله وحده لا يتحقق إلا إذا عرف العبد أن كل شيء قائم به، وإنه سبحانه

حقیقة الوجود، وإنَّ أزمّة الأمور بيده، فلا حول ولا قوّة، ولا موجود ولا مؤثر ولا علة ولا معلول، إلاّ بالله الواحد القهار.

استعانت:

بر بنده است که در همه‌ی امور دنیوی و اخروی، در اعمال و عبادتش، در خواب و بیداریش و در بیماری و سلامتش از غیر خداوند یاری نجوید. اما این مهم چگونه محقق می‌گردد، در حالی که ما از کارگر و کشاورز و مهندس و پزشک و عالم دینی و ملائکه و ارواح صالحین از جمله انبیا و اوصیا شهدا و اولیا، یاری و مدد می‌جوئیم؟! به یقین این اخلاص در استعانت از خداوند یکتا محقق نمی‌شود مگر اینکه بنده بشناسد که همه چیز قائم به او است، و او حقیقت وجود است، و همه‌ی امور به دست او می‌باشد، و هیچ حول و قوّتی، و هیچ موجود و مؤثر، و هیچ علت و معلولی نیست مگر به خداوند واحد قهار.

ولا أقصد بمعرفة العبد المعرفة السطحية الخالية من اليقين الذي يظهر في أفعاله وأقواله، فإذا عرف العبد أنّ الشافي الحقيقي هو الله سبحانه وتعالى، وإنّه لا دواء ولا طيب إلاّ بالله، كما أنّه لا تأثير لهما إلاّ إذا شاء الله، فليذهب إلى الطيب وليستعمل الدواء، فإنّ استعانت بهما في هذه الحال ستكون استعانة بالله؛ لأنّ هذا العبد لا يرى إلاّ الله كما ورد عنهم (ع): (ما رأيت شيئاً إلاّ رأيت الله قبله وبعده ومعه). مع أنّ مثل هذا العبد يستغني في كثير من الأحيان عن الدواء أو الطيب، ويستعين بالدعاء أو بقراءة سورة من القرآن، فقد ورد ما معناه: (إنّ الفاتحة شفاء من كل داء إلاّ الموت).

منظورم از معرفت و شناخت بنده، معرفتی سطحی و تهي از یقین نیست! یقینی که در گفتار و اعمالش ظاهر شود. اگر بنده فهمید که شفا دهنده‌ی واقعی، خداوند سبحان و متعال است و هیچ دارو و هیچ پزشکی کارساز نیست مگر به خداوند، همان طور که دارو و پزشک هیچ تأثیری نخواهند داشت اگر خداوند چنین اراده‌ای فرماید، به پزشک می‌رود و دارو مصرف می‌کند و یاری جستن از اینها، همان یاری جستن از خداوند خواهد بود؛ چرا که همان گونه که از ائمه^β روایت شده است، این بنده جز خداوند را نمی‌بیند: «هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه خداوند را قبل از آن و بعد از آن و همراه با آن مشاهده کردم»⁷⁷.

مُضاف بر اینکه چنین بنده‌ای در بیشتر اوقات از دارو و پزشک بی‌نیاز است و با دعا یا قرائت سوره‌ای از سوره‌های قرآن یاری می‌جوید. حدیثی با این مضمون روایت شده است: «سوره‌ی فاتحه شفای همه‌ی دردها غیر از مرگ، می‌باشد»⁷⁸.

⁷⁷ - عقاید اسلامی با نور اهل بیت: ص 137 ؛ شرح اسماء الحسنی: ج 1 ص 189.

⁷⁸ - بحار الانوار: ج 89 ص 261.

ويجب الالتفات إلى أن الاستعانة بالأنبياء والأوصياء والملائكة في قضاء الحوائج عند الله سبحانه لا ينافي الإخلاص له سبحانه، بل إن شفاعتهم للعباد كرامة أكرمهم الله بها، وجعلهم أبواباً لنزول فضله، وأسباباً لإفاضة رحمته، قال تعالى: ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْئِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾. وشفاعتهم في حياتهم ثابتة قطعاً، قال تعالى: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾. وشفاعتهم يوم القيامة ثابتة بالآيات والروايات، وإجماع المسلمين على أن رسول الله (ص) شافع مشفع يوم القيامة. أما شفاعتهم (ع) بعد موتهم، سواء للأحياء في الدنيا أو للأموات في البرزخ، فهي أيضاً ثابتة في القرآن، قال تعالى: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾.

باید توجه داشت که استعانت و یاری جستن از انبیا و اوصیا و ملائکه در پیشگاه خداوند سبحان به جهت برآورده شدن حاجات، با اخلاص برای او سبحان و متعال منافاتی ندارد، بلکه شفاعت آنان برای بندگان کرامتی است که خداوند آنها را به آن کرامت بخشیده، و آنان را دروازه‌هایی برای نازل شدن فضل خود و وسیله‌هایی برای افاضه‌ی رحمتش قرار داده است. حق تعالی می‌فرماید: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْئِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»⁷⁹ (بلکه آنان بندگان گرامی‌اند * که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند) شفاعت کردن آنها در طول زندگی‌شان به طور قطع و یقین ثابت شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا»⁸⁰ (و اگر هنگامی که مرتکب گناهی شدند نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود، خداوند را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند).

و شفاعتشان در روز قیامت به وسیله‌ی آیات و روایات به اثبات رسیده است و همه‌ی مسلمین بر اینکه رسول خدا (ص) در روز قیامت شفاعت‌کننده است و شفاعتش مورد قبول می‌باشد، اجماع نظر دارند.

اما شفاعت آنها پس از مرگشان چه برای زندگان در دنیا و چه برای مردگان در عالم برزخ نیز در قرآن ثابت شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ»⁸¹ (الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست. زنده و پاینده است. نه خواب سبک او را فرا می‌گیرد و نه خواب سنگین. از آن او است هر آنچه در آسمان‌ها و هر آنچه در زمین است. چه کسی جز به اذن او در نزد او شفاعت کند؟ آنچه را که پیش رو و آنچه را که پشت سرشان است می‌داند).

79 - انبیا: 26 و 27.

80 - نسا: 64.

81 - بقره: 255.

وفي الآية ذكر الشفاعة جاء بعد ذكر الأرض والسموات، أي: الدنيا والآخرة. فالأرض تعبّر عن الحياة المادية الدنيوية، والسموات تعبّر عن الحياة الأخروية، فالآية تثبت الشفاعة بأذن الله لمن يشاء من نبي أو وصي أو ولي لعباده المؤمنين في الدنيا والآخرة، بل وعلى التنزيل، كما ورد في قراءة الأئمة (ع) لآية الكرسي: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ وَعَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...﴾. تكون الشفاعة ثابتة في البرزخ (وما بينهما)، بل وفي العوالم السفلية (الأرضين السبع)، أي: للجن المؤمنين (ما تحت الثرى)، والله أعلم.

در این آیه، عبارت شفاعت بعد از عبارت آسمانها و زمین آمده است یعنی پس از عبارت دنیا و آخرت؛ زمین تعبیری از زندگی مادی دنیوی و آسمانها تعبیری از حیات اخروی می‌باشند و آیه وجود داشتن شفاعت را به اذن خداوند ثابت می‌کند، برای هر کس که او بخواهد چه پیامبر باشد، چه وصی و چه ولیّ بر بندگان مؤمنش، در دنیا و آخرت. حتی طبق تنزیل آیه که از قرائت ائمه برای آیه الكرسي روایت شده است: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ وَعَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...﴾⁸² (از آن او است هر آنچه در آسمانها و زمین و هر آنچه بین آنها است و هر چه پایین تر از آن است. چه کسی جز به اذن او در نزد او شفاعت کند؟....).
که شفاعت را در برزخ (وما بينهما) و حتی در عالم‌های پایین تر (یعنی زمین‌های هفت‌گانه) و برای جن‌های مؤمن (وما تحت الثرى) به اثبات می‌رساند؛ و خداوند داناتر است.

ثم إنّ الشفاعة المثبتة في الآية مطلقة غير مقيدة بوقت دون وقت، ولا حال دون حال، بل إنّ القوم الذين نفوا الشفاعة اشتبه عليهم الأمر؛ لما ظنوا أنّ الموت عدم. والحق أنّه انتقال النفس الإنسانية من دار إلى دار، والحق أنّ الموت تكامل في الإحساس والشعور ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾، بل إنّ القرآن أنكر هذا الفهم السقيم للموت. قال تعالى: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾.

بنابراین شفاعت به اثبات رسیده در این آیه مطلق است و به وقت یا حال و وضعیتی مقید نیست، و گروهی که شفاعت را نفی می‌کنند، امر برشان مشتبه شده است و گمان می‌کنند که مرگ، عدم و

⁸² - از علی بن ابراهیم از پدرش از حسین بن خالد روایت شده است که ابو الحسن امام رضا قرائت فرمود: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ وَعَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست. زنده و پاینده است. نه خواب سبک او را فرا می‌گیرد و نه خواب سنگین. از آن او است هر آنچه در آسمانها و زمین و هر آنچه بین آنها است و هر چه پایین تر از آن است. چه کسی جز به اذن او در نزد او شفاعت کند؟). تفسیر قمی: ج 1 ص 83 ؛ تفسیر مجمع البیان: ج 2 ص 161 ؛ تفسیر نور الثقلین: ج 1 ص 261.

نیستی می باشد.

حقیقت این است که مرگ، انتقال نفس انسانی از سرایی به سرای دیگر است، و حقیقت این است که مرگ، تکاملی در احساس و شعور می باشد «فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»⁸³ (ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است)؛ حتی قرآن این مفهوم نادرست از مرگ را انکار می کند. خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»⁸⁴ (کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان به ایشان روزی داده می شود).

فإذا كان رسول الله (ص) حي عند الله سبحانه وتعالى، والقرآن أثبت الشفاعة العامة المطلقة غير المقيدة إلا بإذن الله سبحانه، فما الوجه لنفي شفاعته النبي (ص) بإذن الله - وهو حي عند الله - لمن شاء الله من الأحياء أو الأموات؟ بلى هناك شفاعته واحدة نفاها القرآن، وهي الشفاعة عند الموت. قال تعالى: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾. والآية تحذر الإنسان وتدعوه إلى الخشية من يوم سيأتي عليه لن يشفع له فيه أحد، وهذا اليوم الآتي، أما يوم الموت، أو يوم القيامة، وبما أن الشفاعة ثابتة في يوم القيامة، يبقى يوم الموت فقط. وهذا ما ورد عن أئمة أهل البيت (ع) إن الشفاعة المنفية هي عند الموت فقط، راجع تفسير الصافي وغيره عن هذه الآية للإطلاع على الروايات.

حال که رسول خدا k نزد خداوند سبحان و متعال زنده است و قرآن شفاعت عام مطلق بی قید و شرط را مگر به اذن و اجازه ی خداوند به اثبات رسانیده است، پس علت منتفی شدن شفاعت پیامبر به اذن خدا - در حالی که نزد او زنده است - برای آن کسی که خداوند بخواهد، چه از زندگان و چه از اموات، چیست؟ آری، تنها یک نوع شفاعت است که قرآن آن را نفی می نماید که شفاعت هنگام مرگ می باشد.

خداوند متعال می فرماید: «وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»⁸⁵ (و بترسید از روزی که هیچ کس، دیگری را به کار نیاید و هیچ شفاعتی از کسی پذیرفته نگردد و از کسی عوضی دریافت نشود و هیچ یاری نشوند).

این آیه انسان را برحذر می دارد و او را به ترس و خشوع از روزی که خواهد آمد و در آن روز کسی شفاعت نخواهد شد، وامی دارد. این روزی که خواهد آمد، یا روز مرگ است یا روز قیامت؛ از آنجا که شفاعت در روز قیامت ثابت شده است، فقط روز مرگ باقی می ماند؛ و این چیزی است که از اهل بیت روایت شده است که فقط شفاعت هنگام مرگ منتفی می باشد. برای کسب اطلاعات در

⁸³ - ق: 22.

⁸⁴ - آل عمران: 169.

⁸⁵ - بقره: 48.

خصوص این روایات به تفسیر صافی و سایر منابع مراجعه نمایید⁸⁶.
 بعضی از مفسران شفاعت در این آیه را به شفاعت باطلی که مشرکان از سوی بت‌هایشان و اولیایشان یعنی دشمنان خدا که لعنت خدا بر همگی‌شان باد، مدعی بودند، تأویل می‌نمایند.

وهذا التأویل غیر دقیق؛ لأنّ الآیة تنفی الشفاعة فی وقت معین، بل إنّ الآیة تنفی شفاعة من له شفاعة فی هذا الیوم، وهو یوم الموت، فسکرات الموت والآلام العظيمة عند خروج الروح من البدن لا ینجو منها إلاّ من صاحبوا الناس بأبدانهم، وأرواحهم معلّقة بالملاّ الأعلى، فالإنسان إذا أقحم روحه فی الدنیا والمادة إقحاماً شديداً أو کثیفاً وتعلّق بها بعلائق کثیرة، أمسی إخراجها منها یحتاج إلى قطع کل تلك العلائق، أمسی إخراج روحه من بدنه کإخراج الحسکة من الصوف، وهذه الحالة إذا تدبّرناها جيداً علمنا أنّه أصلاً لا تتصور الشفاعة فیها؛ لأنّها تتطلب خرق للنظم الکوئیة والقوانین الإلهیة والتي لم نرَ إنّها خُرقت علی طول المسیرة الإنسانیة فی هذه الأرض، إلاّ فی حالات نادرة؛ لإثبات وجود الله، کعدم إحراق النار لإبراهیم (ع)، مع أنّ هذه الحالة نفسها لو تعمّقنا فیها لم نجد لها خرقاً لقانون کونی، فریما كانت نار إبراهیم محرقة، وبدن إبراهیم قابل للاحتراق، ولكنّه عُزل عنها بعازل، وفُصل منها بفواصل، والله أعلم.

این تأویل دقیقی نیست؛ چرا که آیه، شفاعت را در هنگام معینی نفی می‌کند؛ حتی این آیه شفاعت کسی که شفاعت دارد را در این روز منتفی می‌داند؛ یعنی در روز مرگ. کسی از سکرته موت و دردهای عظیم آن هنگام خروج روح از بدن نجات پیدا نمی‌کند مگر کسانی که با بدن‌هایشان همنشین مردم بوده‌اند در حالی که روح آنها قرین ملاء اعلی می‌باشد. هنگامی که انسان روحش را در دنیا و ماده به سختی یا در گستره‌ی وسیعی گرفتار کرده و دل‌بستگی‌های بسیاری به آن پیدا کرده باشد، خروج روحش از بدن نیازمند به قطع کردن و بریدن تمامی این دل‌بستگی است؛ درست مانند خارج کردن خار از میان توده‌ای پشمی. اگر در این وضعیت به خوبی اندیشه کنیم درمی‌یابیم که اصولاً شفاعت در چنین این حالتی قابل تصور نیست؛ چرا که مستلزم نقض نظام تکوینی و قوانین الهی می‌باشد؛ قوانینی که در طول مسیر انسانی در این زمین، نقض شدنشان را ندیده‌ایم مگر در حالت‌های خاص و نادر، به جهت اثبات وجود خداوند؛ مانند نسوختن ابراهیم⁷ توسط آتش. با وجود اینکه اگر در این وضعیت نیز عمیق شویم چیزی از خرق قانون تکوینی در آن نمی‌بینیم؛ شاید آتش ابراهیم سوزنده بود و بدن ابراهیم نیز قابل سوختن، ولی به دلیلی از آن دور شده و یا با حجابی، جدا شده باشد؛ خداوند داناتر است (و الله اعلم).

* * *

ثالثاً: إضاءة على الصراط المستقيم

هو الله سبحانه وتعالى: (تخلقوا بأخلاق الله). وهو الإنسان الكامل محمد (ص): (إنما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق)، ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾. وهو علي وفاطمة (عليهما السلام): (أنا مدينة العلم وعلي بابها). وهو الحسن والحسين (عليهما السلام): (حسين مني وأنا من حسين). وهو عبادة السجادة، وعلم الباقر، وصدق الصادق، وصبر موسى، ورضا الرضا، وجود الجواد، وهدى الهادي، وتقوى ونقاء وزكاة العسكري. وهو المهدي، وهو المهدي، وهو المهدي.

سوم: روشنگری از صراط مستقیم

همان، خداوند سبحان و متعال می‌باشد: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»⁸⁷ (به اخلاق الهی آراسته شوید). همان انسان کامل یعنی حضرت محمد است: «(إنما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق)»⁸⁸ (من فقط جهت به کمال رسانیدن مکارم اخلاقی مبعوث شدم) و «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»⁸⁹ (و تو بر خُلُقِ عَظِيمِ هستی). همان علی و فاطمه است: «(من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن)»⁹⁰. همان حسن و حسین است: «(حسین از من است و من از حسین)»⁹¹. و همان عبادت سجاده، علم باقر، صدق صادق، صبر موسی، خوشنودی رضا، جود و بخشش جواد، هدایت هادی، تقوی و پاکیزگی و زکات عسکری است. و همان مهدی است و همان مهدی است و همان مهدی است.

كَلِمَةٌ أَرَاهَا مَكْتُوبَةً فِي صَفْحَةِ السَّمَاءِ، وَفِي الْأَرْضِ عَلَى الْحَجَرِ الْقَاسِي، وَعَلَى أَوْرَاقِ الشَّجَرِ: ﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ * أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ * أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ * وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ * أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ * وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَإِنَّ الدِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّا كِبُونَ﴾.

کلمه‌ای که آن را نوشته شده بر پهنه‌ی آسمان، و در زمین بر سنگ سخت، و بر آب و بر برگ درختان، می‌بینم. (آیا در این سخن نمی‌اندیشند؟! یا برای آنها چیزی نازل شده است که برای نیاکانشان نازل

⁸⁷ - بحار الانوار: ج 58 ص 129 ؛ شرح اسماء الحسنی: ج 1 ص 41 ؛ تفسیر رازی: ج 9 ص 64.

⁸⁸ - مکارم الاخلاق: ص 8 ؛ بحار الانوار: ج 16 ص 126.

⁸⁹ - قلم: 4.

⁹⁰ - امالی صدوق: ص 425 ؛ مستدرک حاکم: ج 3 ص 126.

⁹¹ - کامل الزیارات: ص 116 ؛ شرح الاخبار: ج 3 ص 88.

نشده بود؟! * یا آنکه فرستاده‌شان را نشناخته‌اند که انکارش می‌کنند؟! * یا می‌گویند دیوانه است؟! نه، پیامبرشان به حق بر آنها مبعوث شد، ولی بیشترینشان از حق کراهت دارند * اگر حق از پی هوس‌هایشان می‌رفت، آسمان‌ها و زمین و هر که در آنها است تباہ می‌شد، ولی ما اندرزشان فرستادیم و آنها از اندرزشان رویگردان شدند * یا تو از آنها مزدی می‌طلبی؟ مزد پروردگارت بهتر است، که او بهترین روزی دهندگان است * هر آینه تو آنها به راه راست می‌خوانی * و کسانی که به آخرت ایمان ندارند از راه راست منحرفند).⁹²

اللهم أنت أهل للثناء؛ لأنك المربي الكريم الرحمن الرحيم في جميع العوالم، ونحن نعتزف أن المُلْك لك، وإنه سيأتي يوم يكون المُلْك لك فيه بالفعل، سواء كان هذا اليوم هو يوم القيامة الصغرى وظهور الإمام المهدي (ع)، أم يوم القيامة الكبرى، حيث سيكون أولياؤك على الأعراف يحكمون بين العباد، فيدخلون بأذنك فريقاً إلى الجنة، وفريقاً إلى السعير.

بارالها! تویی شایسته‌ی ستایش؛ چرا که تو پروردگار کریم رحمان رحیم در همه‌ی عالم‌ها هستی. ما اعتراف می‌کنیم که پادشاهی از آن تو است، و روزی خواهد آمد که در عمل پادشاهی از آن تو خواهد بود؛ چه این روز، روز قیامت صغری و ظهور امام مهدی باشد و چه روز قیامت کبری؛ آن هنگام که اولیای تو بر اعراف خواهند بود و بین بندگان تو حکم می‌رانند و به اذن تو، گروهی را به بهشت و گروهی را به جهنم وارد می‌کنند.⁹³

والحمد لله أولاً وأخراً وظاهراً وباطناً.

⁹² - مؤمنون: 68 تا 74.

⁹³ - 30 آذر 1382 هـ. ش (مترجم).

بقية آل محمد عليهم السلام

الركن الشديد أحمد الحسن

وصي ورسول الإمام المهدي (ع)

إلى الناس أجمعين

المؤيد بجبرائيل المسدد بميكائيل المنصور بإسرافيل

(ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم)

النجف الأشرف

26 شوال 1424 هـ . ق

والحمد لله رب العالمين

فهرست

1..... ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾:

3..... ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾:

8..... ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾:

10..... ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾:

11..... (الرحمن الرحيم) في سورة الفاتحة:

13..... ﴿مَالِكٍ﴾ أو ﴿مَلِكٍ﴾:

14..... ﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾:

19..... ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾:

21..... ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾:

22..... تميم:

24..... ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾:

27..... ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾:

31..... ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾:

33..... إضاءات: روشنگری ها:

1..... سورة الفاتحة (متن - ترجمه)

39..... مراتب أسمائه سبحانه: مراتب اسماء خداوند :

44..... عطفاً على ما سبق: عطفی بر آنچه گذشت :

47..... بقي أن نعرف: آنچه که مانده و باید بدانیم :

49 الأسماء الإلهية في سورة الفاتحة اسماء خداوند در سوره فاتحه :

49 أولاً: الله، الرحمن، الرحيم

49 ثانياً: رب العالمين العوالم الثلاثة، وهي:

55 ثالثاً: ملك يوم الدين

59 ثانياً العبادة:

62 الاستعانة:

68 ثالثاً: إضاءة على الصراط المستقيم سوم : توضیحی بر صراط المستقیم

61 : إضاءة على العبادة والاستعانة دوم : توضیحی بر عبادت واستعانت